ژوندون

د اطلاعاتو او کلتور وزارت







۳۱ جنوری ۱۹۸۱

شماره - ۴۵

۱۱ دلو ۱۳۵۹



اختصار وقایع مهم هفته

از طرف ببرك كارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تیلگرام تبریکیه بمناسبت سی ودومین سالگرد روز تاسیس جمهوری هند عنوانی جلالتمآب سنجیوا ریدی رئیس جمهور آن کشور به دهلی مخابره گردیده است .

* * *

ببرك كامل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورا ی انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان بعد از ظهر ٥ دلو موسفیدان ونمایندگان مردم شریف علاقه داری خواهان ولسوالی در واز ولایت بدخشان را در مقر شورای انقلابی پذیرفته ودر فضای نهایت دوستانه وصمیمانه با ایشان صحبت کردند .

* * *

سیمینار زراعتی مدیران عمومی زراعت ولایات کشورقبل ازظهر ٨دلو بابیانیه سلطانعلی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، معاون شورای انقلابی ومعاون صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان درقصر صدارت افتتاح شد .

* * *

افغانستان د دموکراتیک جمهوریت داطلاعاتو او کلتور دوزارت اودعلومو داکادیمی له خوا دمیا فقیرالله جلال آبادی دمړینی ددوه سوم لمریز کال دتلین دنمانځنی دپاره ددلو په نهمه نیټه یوعامی سیمینار افتتاح شو .

د (د و ستی) په نا مه دمخکښانو ځمنی اردوگاه ددلوی ٨ لهغرمی وروسته داردو گاه د خاصو مراسمو په ترځ کی د ثانوی تخنیك پهادیتوریم کیپرانیستله شوه.

* * *

دکتور اناهیتا راتب زاد عضو بیرو ی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان ،عضو شورای انقلابی ورئیس سازمان صلح وهمبستگی ودو ستی جمهوری دموکراتیك افغانستان ورئیس سازمان دموکراتیك زنانا فغانستان که برای اشتراك در کنفرانس شورای جهانی صلح به ملغاسی رفته است روز ٣ دلو خطابه خویش را در آن کنفرانس ایراد کرد که به گرمی ازطرف شرکت کنند گان کنفرانس استقبال گردید.

د ا فغا نستا ن د خلك دیموکراتیك گوند دمرکزی کمیتی غړ ی انقلابی شورادرئیسه هیأت غړی اودمخابراتو وزیر محمداسلم وطنجار د دلوی ٨ په هغی غونډه کی برخه واخیسته چی دچاریکارو دښار اود هغه ولایت دمربوطاتو زیاراېستونکو خلکو دپراخی پلار وطنی ملی جبهی دجوړیدو په خاطردچاریکارو دسینما په تالارکی کړ ی وه .

* * *

پوهنمل گلداد وزیر تحصیلات عالی و مسلکی ٤ دلو در دفتر کارش باميلادين نیکولوف میلادینوف سفیر کبیر جمهوریت مردم بلغاریا در کابل ملاقات نموده وروی موضوعات مورد علاقه فرهنگی مذاکره نمود .



سلطانعلی کشتمند عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان معاون شورای انقلابی ومعاون صدراعظم ج.د.ا، هنگام ایراد بیانیه در جلسهٔ افتتاحیه سیمینار مدیران عمومی زراعت ولایت کشور .

دولت جمهوری دموکراتیک افغا نستـــان‌همچنا نیکه روحانیون میهن پرست واشتراك آنان رادر جبهه ملی وسیع پدر وطن بدیده‌ستایش می نگرد مر شدان و روحانیون‌سده های گذشته رانیز گرامی میدارد • برگزارساختن مجلس بزرگداشت میا فقیراله‌جلال‌ـ آبادی علیه الرحمه نمونه خوبی ازایـــــن‌ارجگذاری‌دولت می تواند بود •

از پیام ببرك کار مل منشی عمومی کمیته‌مرکزی حزب‌دموکراتیک خلق‌افغانستان ،رئیس شورای انقلابی‌وصدراعظم جمهوری‌دموکراتیك‌افغانستان

شنبه ۱۱ دلو ۱۳۵۹ ، ۳۱ جنوری ۱۹۸۱

تجلیل وقدردانی از مفاخر گذشته

تاریخ با ستانی کشور عزیزمامشحون از مفاخر بزرگ ودانشمندان پر آوازه و رجال وشخصیت های بر گزیده یی است که هـر کدام مصدر چنان کار ها و خدمات گرانقدر علمی ، ادبی ، اخلاقی و اجتماعی و عرفانی شده اند که در تاریخ کشور ما مقامی بس ارجمند و جایگاه بس عالی و رفیع داشته و همچون ستاره های در خشان در آسمـــان فرهنگ‌و معرفت کشور ما تلالو ودرخشندگی جاودانه دارند این چهره های تابناك نه‌تنها مایه افتخار مردم ماست بلکه اند یشه های عالی و انسانی آنها در فراسوی مرز هادر کشور های مختلف جهان نفوذ نموده و ملل وجوامع بشری از چشمه سار دانش و معرفت شان فیض برده و به وجود آنها مباهـــات می نمایند •

باید متذ کرشدکه‌در تاریخ فرهنگ‌پرمایه وشگوفان مارجال ، مفاخر زبده وبرگزیده عـر فا نی نظیر عـلا مه ا بو ر یحـــا ن البیرونی ، ابن سینای بلخی،سید جمال‌الدین افغانی ،ناصر خسرو و صد ها چهره‌درخشان تصوف و عرفان، حکمت و فلسفه ،طبابت ونجوم و غیره علوم متداول وقت بر جستگی خاصی دارد که هر کدام بنوبه خود خدمات بس بزرگ و کار نامه های بس سترگی را نه‌تنها در کشور وزادگاه شان انجام داده اند بلکه رهنمود هاو اندیشه های علمی وانسانی واخلاقی آنها در بین کتله های وسیع‌بشری در نقاط مختلف گیتی نفوذ و راه خود راباز نموده ومورد پذیرش ، استفاده و احتـرام آنها قرار گرفته است •

البته مطالعه و کاوش و تحقیق در اطراف شخصیت و آثار و افکار این مفاخر جهـان معرفت و بکار برد ارزش های عالی رهنمود هایشان کاری است‌که هرملت‌آگاه وهرجامعه بافرهنگ به انجام آن دست می یازد •

پاسداران فرهنگ و کلتور ما به خاطـر زنده نگهداشتن افتخارات فرهنگی کشور مـاو همچنان به منظور رشد و تکامل هر چه‌بیشتر آن‌این رسالت بزرگ و افتخار بس سترگ راداشته اندکه مطالعات و تحقیقات علمی‌رادر زمینه کاوش و ارزیابی آثار و اندیشه های دانشمندان و رجال بزرگ تصوف و عرفان کشور تا جاییکه برای شان مقدور بوده‌انجام دهند که خوشبختانه تاکنون یك سلسـلـه مطالعات و تحقیقات‌ارزشمندی‌در زمینه معرفی چهره های تابناك گذشته علم ومعرفت‌کشور انجام داده شده است •

از آنجایی که دولت انقلابی‌ما در جهت‌احیای ارزش های فرهنگی ما ورشد وتکامل آن علاقهٔ فراوان دارد قدردانی وتجلیل از مفاخر علمی وروحانی گذشتهٔ کشور برمبنای اصول‌اساسی جمهوری دموکراتیك افغانستان‌یکی ازسیاست فرهنگی دولت انقلابی ما بشمار میرود چنانچه ببرك کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیك خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیك افغاـ نستان طی پیام شان‌به‌سیمینار دوصدمین سال وفات میافقیراللهٔ‌جلال‌آبادی علیه‌الرحمه اظهار داشتند :

«قدردانی از شخصیت های علمی وروحانـــی تاریخ ما بـــرمبنای اصول اساسی جمهوری دموکراتیك افغانستان یکی از مظاهر سیاست فرهنگی دولت انقلابی مابشمار میرود.ستایش وبزرگداشت مفاخر فرهنگی تاریخی و احترام به پایه های‌معنوی جامعه‌وشناسایی سرچشمهٔ های راستین پاکدامنی آزاد اندیشی ودیگر خصلت ها ی نیکواز ویژگیهای اخلاقی مردم این سر زمین است .»

به تاسی از همین سیاست فرهنگی دولت مترقی مابود که اخیرا به سلسـلـه معـر فی وشناساندن افاضل و دانشمندان گذشتـــه کشور سیمینار دوصد مین سال وفات عارف گزیده و فاضل در ویش کشور (میافقیرالله جلال آبادی)ازطرف وزارت اطلاعات‌وکلتورو اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان بـــه همکا ری یو نسکو بـــــر گزار گردید کـــه بیشتر از هشتاد محقـــق و دانشپژوه دا خلی‌وخارجی در ین‌سیمینـــار اشترا ك نمود ه و طـــــــــی آن‌جهات مختلف زندگی علمی و عرفانی ایـن عارف ودرویش وفاضل روحانی کشور مورد ارزیابی قرار گرفته که بدون شك در معرفی وشناساندن این شخصیت عرفانـــی کشور بسویه ملی و بین المللی کمك بسزایی‌شده میتواند •

میا فقیرالله که در حدود سالهای ۱۱۰۰ق درحصارك جلال‌آبادبدنیا آمد ودر افغا نستان وهندعلوم اسلامی رافرا گرفت‌بعدآدرشکارپور سکونت گزید و به تصوف روی آورده طریقه نقشبند یه را پیشه کرد، وی در تمام مسالك تصوف مطالعات وسیعی داشت ودر طرایق عرفان عملا سیر کرده بود و در علـــوم تفسیر ، حدیث ، فقه و تصوف مرجـع اهل روزگار واز نوابع علمای دیار بود. میـا ـ فقیراله نه فقط یك رهبر روحانی مردم بود بلکه در سیاست و جها نداری هم علاقمند بوده به ارباب اقتدار هدایت می دادچنانچه از مکاتیب وی بر می آید اوبا دربار ابدالی ه‌رابطه قایم کردوحکمای وقت از ارادتمندان وی بودند ودر امور دولتی و کشوری ازین عارف و فاضل دوران مشورت ها می‌گرفتند•

مادر حالیکه تدویر چنین سیمینار هـــای علمی راکه به منظور تجلیل و قدر دانی از رجال ومفاخر گذشته ما بعمل می آید بدیدهٔ قدر می نگریم امید واریم تا در آینده نیـز پاسداران فرهنگ و کلتور ما قلم هـــای واقعاً سودمند و مثمری رادر جهت احیـای افتخار ات گذشته کشور بخصوص در جهت معرفی و شناساندن شخصیت های علمی و عرفانی گذشته ما بردارند • •

درین شماره

تبصره

وطن ما گهواره و گور مشترک ماست

قبلا بتاریخ ۲۵ ثور سال جاری حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلامیهٔ انتشار داده و طی آن در پهلوی آنکه موضع گیری خویش را مبنی بر مذاکرات بدون قید و شرط با همسایگان خویش برای حل موضوعات ذات البینی با صراحت و صداقت بیان داشته بود موضوع برگشت و عفو آن عده ازهموطنان ما را که از ظلم و ستم حفیظ الله امین و امینی های مستبد ترک خانه و دیار کرده اند نیز ذکر شده بود اینک یکباردیگر حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان با نشر اعلامیهٔ بتاریخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹ لازم دانست موضع خود را درمورد به اصطلاح قضیهٔ مهاجرین بصورت مشروح بیان نماید.

باید متذکر شد که پس از پیروزی مرحلهٔ نوین و تکاملی انقلاب ثور تحولات مثبت ودموکراتیک در کشور ما بمیان آمده است که خیلی وسیع از طرف توده های مردم مورد استقبال و پشتیبانی قرار گرفته است، این تحولات نمایانگر استحکام روز به روز دولت مردمی واستقرار نظم و دسپلین و عادی شدن اوضاع کشور می باشد. واقعهٔ مهم ودرخور توجه دیگر تدویر کنفرانس نیروهای ملی و وطن پرست که تدارک کنگرهٔ وسیع ملی پدر وطن و تشکیل جبهه ملی و سیع پدر وطن را ایجاد خواهد کرد، می باشد پیوسته به تشکیل این کنفرانس همه مردمان افغانستان همه ملیت ها، اقوام و قبایل وکلیه وطن پرستان با تشکیل اجتماعات و ایرادبیانات از آن نه تنها استقبال بعمل آورده اند بلکه پشتیبانی و تائید همه جانبهٔ خویش را نیز از تشکیل جبههٔ وسیع ملی پدر وطن ابراز داشتند هکذا طرفداری و ابراز مساعی مشترک از طرف مردم باسیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان و جمهوری دموکراتیک افغانستان نیز در روشنی ملاقات های ببرک کارمل منشی عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی وصدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان با نمایندگان مردم ولایات پکتیا، جوزجان، نیمروز، غور بامیان، فراه وغیره مناطق کشور، بخوبی مشهود است.

در پرتو اقدامات و اجراآت وطن پرستانه و شریفانهٔ دولت مردمی ما مردم افغانستان آیندهٔ تابناک و بهروزی را می بینند. عودت دسته جمعی هزاران نفر از هموطنان فریب خورده و هم آنانیکه از ظلم وفساد و قساوت امین فرار کرده بودند بهترین مظهر این اطمینان مردم ما می باشد طوریکه همه هموطنان ما از طریق رادیو و تلویزیون ومطبوعات مطلع اند تنها درین اواخر هزاران هموطن ما اعم از کارگران، دهقانان، اهل کسبه و غیره بوطن بازگشت نموده اند و به حیات خود با اطمینان و آرام دوباره آغاز نموده اند.

با وجود این هم نسبت تبلیغات ودسایس گوناگون دشمنان افغانستان و مردم افغانستان وهکذا نسبت ممانعت و جلو گیری حکمرانان نظامی پاکستان، یک تعدادی از هموطنان ما هنوز هم از آغوش مادر وطن دور مانده و بوطن باز نگشته اند، حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بحکم ماهیت مردمی خود آرزومند بازگشت تعداد باقیماندهٔ مردم شریف ما میباشد.

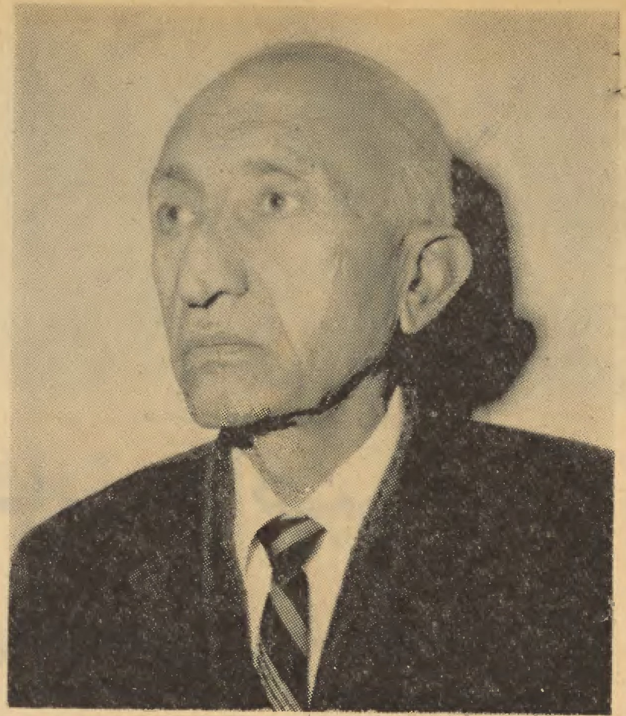
زیرا در اعلامیهٔ اخیر حکومت (مورخ ۲۷ جدی ۱۳۵۹) یکبار دیگر به همه هموطنانیکه ازتعدی وظلم امین جاسوس و باند جانی وی و هکذا آن عده از هموطنان ما که نسبت تبلیغات سوء دشمنان ما ترک وطن و خانواده نموده و بخارج رفته اند، ابلاغ شده است که بوطن خویش بازگردند و با خاطر آرام به حیات صلح آمیز و پر افتخار خویش در تحت بیرق پر افتخار وطن خود، به آبادانی وشگوفانی کشور مشغول شوند. فیصله حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان مبنی بر عفو عمومی آنهائیکه دست هایشان بخون هموطنان شان آلوده نشده باشد، بشکل دوامدار نافذ است. حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان هم چنان تضمین می نماید که مطابق احکام اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان برای بازگشت کنندگان امنیت جانی عام و تام و آزادی انتخاب شغل و محل سکونت و تساوی حقوق درحل و فصل دعاوی حقوقی و اراضی و غیره را مهیا سازد هم چنان حکومت بصراحت اعلام داشته است که همه شرایط را جهت اشتراک هموطنان ماکه بوطن بر می گردند مساعد سازد تا آنها بتوانند بشکل مثمر و موثر در کار شگوفانی ساختن وطن، دفاع از وطن و معمور ساختن وطن با دیگر هموطنان خویش یکجا در عمل بهفعالیت بپردازند. هم چنان نظر به حکم اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان نه تنها استفاده مجانی از چراگاهها را بشکل عادلانه برای کوچی ها، قبایل ومالداران مهیا می سازد بلکه هم چنان حق حرکت آزاد شان را در هر نقطهٔ کشور که خواسته باشند، تاکید می نماید. هکذا حکومت مردمی ما ممانعت های ظالمانه ایرا که از طرف حکومت پاکستان در راه رفت و آمد کوچی ها از افغانستان به خارج و بر عکس آن، ایجاد شده است نکوهش و تقبیح می نماید.

ولی همانطوریکه مردم افغانستان دیدند محافل امپریالیستی و ارتجاعی جهانی از پیروزی انقلاب ثور که زنجیرهای ظلم و بردگی را از دست وپای مردم ما دور ساخت، بوحشت افتادند وبنای توطئه و دسیسه را گذاشتند، بازگشت هموطنان ما نیز نه تنها سبب ناخشنودی این دشمنان شده بلکه درین باره عملا سنگ اندازی و تبلیغات سوء می نمایند و با تهدید وارعاب می خواهند جلو این پروسه (بازگشت جمعی هموطنان ما بکشور) را بگیرند مثال زنده این توطئه ها و دسایس وادار ساختن جبری یکعده از هموطنان ما به ایجاد توطئه و دسیسه علیه انقلاب و آرامی مردم ما می باشد که از طرف محافل ارتجاعی وامپریالیستی عملی می شود. ولی همانطوریکه تا حال ارتجاع و امپریالیزم نتوانسته پروسهٔ عظیم انقلاب مردم افغانستان را متوقف سازند، در آینده نیز شرمنده و ناکام خواهند بود. همه جهانیان آگاه اند که در حال حاضر درخاک پاکستان دهها مرکز تربیهٔ تروریستان موجود است که از طرف مربیون پاکستانی، چینائی، امریکائی و مصری تربیه وبخاک افغانستان برای خرابکاری صادر می شوند

حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان در حالیکه با حسن نیت صلح خواهانه یکبار دیگر آمادگی خود را برای مذاکره ومفاهمه باکشور های همسایه برپایهٔ اعلامیهٔ ۲۵ ثور ۱۳۵۹ اعلام می دارد، اطمینان دارد که برقراری روابط حسن همجواری بین کشور های منطقه جوابگوی منافع این کشور ها ومنافع صلح در منطقه و جهان میباشد.

زنده باد مردم شرافتمند وصلح جوی تمام جهان. زنده باد وطن سربلند وآزاد ما افغانستان انقلابی.

ژوندون



استاد محمد ابراهیم صفا

رووف راصح

به مناسبت مرگ استاد محمدابراهیم صفا

طالب آوازه، گمنام خموشیهامباد!

فرهنگ افغانستان در درازای سده ها و هزاره های فراوانی که بر آن گذشته است همیشه فرهنگی بوده که با همه باروری وغنای خود دورخ ودو بعد داشته ودو چهره متفاوت وکاملا متمایز از هم •

از یکسو در این فرهنگ دیرپاشمانمادهای زنده یی می‌بینیداز تسلط سالار منشی حاکم بر جامعه وکشیده شدن هنر وادب به منجلاب فساد آلود مدیحه سرایی های پرتز ویـر چاپلو سانه برای در باریا ن از مردم وفرهنگ بیگانه‌وغرق دربی‌خبری وخودخواهی وخودکامه گی‌وازسوی‌دیگربا فرهنگی روبرومیشویدمبارز وتسلیم ناپذیر و عاصی در برابر همه شیوه های‌ظالمانه استثمارگرانه وبهره کشی های دورازانصاف وافشاءگری‌ازآنچه‌که‌درمجموع‌خود جمعی‌راگرگ وجمعی دیگرراگوسپندبارمیاآورد.

درر خ نخست این فرهنگ شاعرو هنرمند ونویسنده ودانشمند ما ازراستی رسته و به دروغ وتزویرو ریا پناه آورده ، از مردم‌بیگانه شده، ودر صف‌بزرگترین دشمنان توده های میلیونی درآمده وهر گزقلم نمیزند جزبدانچه که سفا کان وجلادان در هیبت حاکم جامعه در آمده را خوش آید ، اودردربار مقامی رفیع وارجی بزرگ داردهرحرکت‌ابلهانه در باریان رادر شعرخود به ستایش میگیرد •

اوبه هیچ یك از این مسایل توجه ندارد هرروز پله‌ی دیگراز نردبان انسانیت فرود میاید •

وامادر رخ دیگر موضوع کاملا به عکس است ، دراین نیم چهره مافرهنگیانی رامی‌بینیم که خودرا در برابر مردم • در برابرشرایط حاکم در جامعه ، در برابر سیاست های‌بهره جویانه واستثمار گرانه ودر برابر زور گویی هاو بیعدالتی هاو هر آنچه که در زندگـــی اجتماعی توده ها مطرحاست مسوول احساس می‌کنند ، آنها هرگز هنر را و فرهنگ رادر انحصار بالانشینان قرار نمیدهند ،هرگزدست رد برسینه مردم نمیگذار ند وهرگز بخوداجازه نمیدهند که زیر تاثیر زرو زور مداحی کنند.

این گروه از فرهنگیان در هر دوره ودر هر برش و مقطعی از زمان که قرار گرفته انـد باحکومت های جبار حاکم آشتی ناپذیر بوده اند ودر مبارزه ، ودر این پیکار حـــق علیه باطل چه بار ها که در سلول های‌تنگ وتاریك زندان های دژخیمان جای گرفته اند وچه بار های دیگر که مجازات شده‌اند .زیر شکنجه های غیر انسانی قرارگرفته‌اند. تبعید شده‌اند وآواره از شهری به شهری دیگر در حال فرار بوده اند ، امادر همه این شرایط قلم را جز در خدمت منافع انسان جمع وتوده های میلیونی ، جز در خدمت فرهنگ را ستین و بار سالت و جز در خدمت رنجبران وزحمت کشان‌استثمار شده‌بکار نبرده اندوهمین بخش از فرهنگ ماست که ماندنی است وافتخار آمیز وبالنده که‌باید بیشتر به شناخت آید وبیشتر به آن ارج گذاشته‌شود.

درنیم قرن اخیر که از یکسو امپریالیزم باتمام نیرووقوای خودمیکوشیددرکار دوشیدن ملت هاو مکیدن سرمایه های دست نخورده کشور های‌عقب نگهداشته شده آسیا وافریقا وامریکای لاتین موفق تر باشد واز سوی دیگر تمام امکانات دست نشاندگان آن‌به‌کار افتاده بود تااز باروری‌شعور سیاسی واجتماعی توده های‌وسیع میلیونی‌دراین‌قاره ها جلوگیری کند درسرزمین ماهم که تازه از بند استعمار سیاسی رسته ودرقیدده هانوع استعمار دیگر واز همه عمده تر استعمار فکری واقتصادی افتاده بود به همان پیمانه که استثمار انسان از انسان واختناق فکری وسلب آزادی های اجتماعی وبهره کشی های ظالمانه نظام‌فیودالی ورواج سیاست های ترور ووحشت ودهشت افکنی وشکنجه وآزار در زندان های حکومتی شدت‌بیشترمیافت‌مبارزات‌پیکارجوی فرهنگی‌نیز باشعر خود وبا نشر خود وبا نوع نمایشات تیاتر گونه خود بیشتربه افشای حقـا یـق میپرداختند و فاصله میان مردم و حکومت‌های غیر ملی را عمیق تر وپرنشدنی ترمیساختند•

در این دوره ی تاریخ که مبارزات آزادی خواهی در میان ملل در بند مانده هر روز شکلی نوومحتوای تازه میافت آگاهی نسبی مردم‌وبالارفتن‌سطح‌سوادودانش وشعورسیاسی واجتماعی در میانشان موجب گردید که بازار هنرو فرهنگ‌بورژوازی‌وفیودالی‌درمیان اکثریت زحمت کش جامعه از رونق بیفتد وشاعرو نویسنده و هنرمند مردمی مورد تهدیدحکومت هاواحترام مردم‌قرارگیردوبازهم درهمین دوره از زندگی ملی است که آزادی خواهان بیشتر ازهر وقت دیگرزیرفشار وتهدیدوارعاب قرار دارند وبیشترازهرزمان دیگر هم صف مبارزه را استحکام می‌بخشند •

یکی‌ازشاعران دراین دوره تاریخ ابراهیم صفابودکه هرگز درصف مداحان وچاپلوسان درباری قرار نگرفت وهرگز شعرش رابه‌عنوان وسیله‌یی برای زر اندوختن وجاه ومقام‌گرفتن بکار نبرد روانش شاد باد ونامش جاوید که زنده‌مرد بود وزنده مرد رامرگ نیست •

استاد محمد ابراهیم صفا هفتاد وسه‌سال پیش از امروز در باغبانکو چه کابل چشم به جهان گشود ، پدرش مرحوم ناظر محمد صفر که امین الا طلاعات بوداز آگاهان زمان خودبه شمار میرفت وبرادرش محمدانور بسمل ا ز ادیبان شناخته شده کشور به‌حساب میامد ، زمینه‌فراگیری تحصیل وعلوم‌مروج زمان ازخرد

بقیه در صفحه ۵۱



استاد در میان دوستان



گوشه یی از سیمینار علمی دوصدمین‌سال وفات میا فقیر الله جلال آبادی که‌به اشتراک‌دانشمندان داخلی و خارجی برگزار گردید.

دوصدمین سال وفات میافقیر الله جلال آبادی تجلیل شد

برنامه مجلس بزرگداشت دو صدمین سال‌وفات میا فقیرالله جلال آبادی از۹ تا ۱۳دلو درده جلسه‌باشرکت‌جمعی‌ازمحققان ودانشمندان‌افغان وتنی چندازمهمانان کشور های‌شوروی، چکوسلواکیا ،هندوعراق‌درهوتل انترکانتیننتال کابل دایر گردید .

دراین سیمینار که‌باتلاوت قرآن عظیم‌الشان‌پخش سرود ملی وقرائت پیام ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک‌خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم‌جمهوری‌دموکراتیک افغانستان‌گشایش‌یا فت .

هم چنین در جلسات آن یعقوب هاشمی ،دکتور زیار ، حسین فرهمند، سالم علمی ، ابراهیم عطایی ،صدیق روهی،انور نیر، دکتورافضلی ، میراحمد گربز ، عبدالکریم محب ، عبدالباری جهانی ، وکیل پوپلزای، عبدالحی حبیبی ، روان فرهادی ، دکتور جاوید ،دکتور شفق یونس ، دوست محمد شنواری،ژواک،دکتور لودین ، دکتور پولاد ، پوهاند الهام، دکتور اثیر ، نیلاب رحیمی ، عبدالله خدمتگار وتعدادی از مهمانان خارجی سخنرانی کردند وزارت اطلاعات وکلتور،مجله ژوندون -وزارت‌تعلیم وتربیه پوهنتون کابل واکادمی علوم نیز به همین مناسبت کتب ورساله هایی رادرباره زندگی میافقیرالله جلال آبادی به طبع رسانده‌بودندکه‌در جریان‌کارسیمینار به‌شرکت‌کنندگان‌توزیع گردیدتدویرسیمینار بزرگداشت دانشمندومتصوف‌بزرگ میافقیرالله جلال‌آبادی رابه وزارت اطلاعات وکلتو رواکادمی علوم افغانستان تبریک میگوئیم ودراین‌گزارش گونه‌شما رابه مطالعه نظرچند شرکت کننده خارجی پیرامون کار سیمینار فرا میخوانیم .

سید محمد حسن رضوی رئیس کتابخانه (مولانا آزاد) در پوهنتون اسلامی (علی گر) وهم چنین رئیس شعبه علم کتابداری در همین پوهنتون که از کشور هندبه مناسبت اشتراک دردوصدمین‌سال‌وفات متصوف‌بزرگ‌میافقیرالله به‌کابل دعوت شده‌است زبان دری را روان‌و

سیلس صحبت میکند وباآگاهی که‌در زمینه عرفان وتصوف شرق و صوفیزم دارد میتواند نظر های جالبی پیرامون نتایج سیمیناری که به آن دعوت شده‌است داشته باشد وی‌باآنکه فرصتی اندك دارد وگفت وشنود باوی درفاصله میان دو بخش یکی از جلسات سیمینار صورت میگیرد وقتی میداندکه برای هفتگی نامه‌ژوندون سخنانش رامیگیرم صمیمانه دعوتم رابرای صحبت می‌پذیرد ویادآوری میکند که‌وی بااین مجله آشنایی کامل دارد و شماره هایش‌را همیشه ازنظر میگذراند .

رضوی در پاسخ به نخستین پرسش دراین مو ر د که وی پیش از شرکت درسیمینار میا فقیر ا لله چه شنا ختی از این صوفی وارسته ودانشمندداشته است ،میگوید:

-من باتوجه به رشته اختصاصی علمی‌ام در پوهنتون وعلاقه شخصی ایکه به مطالعه‌و تحقیق متن های قدیم ونسخ خطی داشتم‌آثار

صوفیانه و عرفانی را نیز در خلال کار های دیگر علمی از نظر میگذراندم ، مگر باتاسف در کتبی که پیرامون تصوف اسلامی در هند به چاپ رسیده است نامی از میافقیر الله جلال آبادی به میان‌نیامده وبه همین دلیل‌هم من از وی بیش از اندك شناختی نداشتم. بادعوتی که ازمن برای اشتراك در سیمینار یاد بود این عارف به عمل آمد خیلی کوشیدم که تحقیقی در زمینه انجام دهم اما فرصت برای این کار اندك‌بود که امیدوارم دربازگشت به‌وطن بااستفاده از کار های علمی ایکه به وسیله دانشمندان افغانی دراین مورد ارائه شده‌است کار پر ثمری راکه‌به آغاز گرفته‌ام تکمیل کنم ودر معرفی میافقیر الله به دانش پژوهان هند نقش داشته باشم .

به استاد رضوی میگویم :

- باتوجه به‌اینکه بودیزم هندبا صوفیزم اسلامی از برخی دیگر دیدگاه‌هابهم آمیختگی هایی دارد وبانظر داشت اینکه میافقیر الله‌به زبانهای انگلیسی وارد وهم سوای زبان عربی

وزبانهای مادری ووطنی خود آشنایی کافی داشته وزمینه مطالعه وتحقیق پیرامون مسایل مربوط به تصوف وعرفان هندو یزم به‌وی کاملا مهیا بوده است شمادر آثار وی ویابه صورت کلی در تصوف دوره وی آیا نماد هایی از بودیزم وتمایل به این فلسفه وصوفی گرایی هندویی رابه شناخت گرفته اید ویاخیر؟

در پاسخ میگوید :

-به تصادف که در مورد سوال شما من‌در مقاله ام هم یادی کرده‌ام وآنرا قرائت میکنم.

در زمان مورد بحث ما یعنی سده هجده میلادی بیشتر جاهای ولایتی هند بر همن بودند ولی صدراعظم هایشان‌از میان مسلمانان

انتخاب میشدندبودیزم‌دراین سده اصل‌فلسفی مورد قبول همگان بودو صوفی ها هم‌گرایش وعقیدت فراوان به وی ابراز میکردند .

به عنوان مثال دراین مورد خاص یاد آوری میکنم در زمانیکه احمد شاه بابا وارد منطقه شکار پور گردید (گدومل) که یکی از سیاستمداران هند بود تحایفی رابه احمد شاه

بابا پیشکش کرد ودرمیان این تحایف‌خریطهٔ خاکی را هم جاید اد که بابا محتوی آنرا از (گدومل) پرسید ووی جواب داد که این تحفه بیش از همه تحایف، ارزش دارد چون‌ازخاك مزارات هند جمع آوری شده‌است که این‌عقیدت مردم‌آنزمان‌رابه صوفیزم‌میرساندرمورد میا - فقیرالله‌وگرایش‌ویاعلاقه‌وی‌به بودیزم‌بایدبگویم با آنکه وی در مکتوبات خود پیرامون (یوگ)و (شستی) که ازمبادی صوفیزم هندویی میباشد توضیحاتی داده‌است‌اماخودش از فرقه نقشبندی هاست‌و همین موضوع این فرضیه راردمیکند دیگر سوال این است که :

-از نظر شما که‌در صوفیزم اسلامی‌وهند- ویی مطالعاتی دارید وپیش کسوتان تصوف اسلام و هند رابه‌خوبی‌می شناسید میافقیرالله درتصوف آیا دنبال‌اونظرات تصوفی پیشینیان از خود بود ویا خود واضع نظراتی تازه‌وبکرهم در زمینه تصوف میباشد ؟

جواب این است :

-میافقیرالله‌ازسلسله نقشبندی هاست واین سلسله به خانواده پیامبر اسلام وخاصتا حضرت علی وبی‌بی فاطمه عقیدتی خاص داشتند .

میافقیرالله در آثارخودبه صلواة فرستادن به‌بی‌بی فاطمه ودوازده امام اشاره میکند که پیش ازوی معمول نبوده‌است .

هم چنین میافقیر الله خلاف همه صوفی هاکه از سیاست خودرا به دور میداشتند



گوشه یی از سیمینار علمی دوصدمین سالگرد وفات میا فقیرالله .

باسیاستمداران دوران خود ارتباطاتی داشت به عنوان مثال وی دیدار هایی با سر فراز خان والی شکار پور داشت وچون این والی فابریکه یی‌راکه انگلیس‌ها‌برای استثمار‌بیشتر قوای انسانی درشکار پورگشایش داده بودند مسدود ساخت گفته میشود که وی دراین کار متاثر از نظرات میافقیر الله بوده‌است. باتوجه‌به‌این نکات درمیابیم که میا فقیر الله انزوای صوفیانه‌را رد میکند و میخواهد به آن شکل اجتماعی وسیاسی بدهد.

در آخرین پرسش از حسن رضوی خواسته میشود که فشرده نظرش رادر باره مفیدیت سیمیناری که در آن شرکت داشته است بگوید وجواب این است که :

- آنچه من ازاین سیمینار‌دریافتم که آثار میافقیرالله جلال آبادی بیش از آن باارزش ومهم است که تاکنون فکر میشد وبه همین دلیل در باره کار های تصوفی‌وی‌باید مطالعاتی گسترده تر صورت گیرد و بیشتر تحقیق گردد که این وظیفه دانشمندان کشور شماست .

ودیگر اینکه‌روش محققان افغانی در کار تحقیق از نظر من بسیار جالب توجه است ونتایج این شیوه کمتر از محققان درجه‌اول نمیباشد .

ازسید حسن رضوی مهمان‌کشور‌هند تشکر میکنم وبه سراغ پروفیسور (یان ماریك)میروم که از کشور چکوسلواکیا رنج سفر را به‌خود هموار کرده وبرای شرکت‌درسیمینار دوصدمین سال وفات میافقیر الله به کشورما آمده است وی‌که به سمت عضو شرقشناس در اکادمی علوم چکوسلواکیا کار میکند و معاونت‌ریاست بخش آسیای جنوبی را نیز در همین اکادمی عهده دار است در باره اینکه در چه زمینه‌هایی پیرامون میافقیرالله جلال‌آبادی وآثاروی مطالعه دارد میگوید :- متاسفانه . وقتي بـه کابل دعوت شدم تمام متن های موجود زبان های دری وپشتو در اکادمی چکوسلواکیا رااز نظر گذراندم اما در بـــاره وی مطلبی نیافتـــم میگویم :

-به صورت کلی در باره تصوف وصوفیزم چه معلوماتی داشتید ؟ وپاسخ این است ؟

-عرفان شرق را تاحدودی‌میداند وبیرامون صوفیزم هندوایران چیزهایی خوانده ومدتی هم در پاکستان زندگی کرده وبا مراجعه به کتابخانه های آنجا مطالبی دراین زمینه آموخته است سوال دیگر این گونه طرح میگردد که :

-به نظر شما صوفیزم شرق دربی چه‌میباشد وبرای زندگی اجتماعی چه رهنمود هایی دارد؟

میگوید :

- صوفیزم درپی‌معنویت است ودرمجموع مردم رابه بی‌اعتنایی دربرابرجلوه های مادی زندگی توصیه میکند . از نظر متصوفان اگر معنویت رواج کـامل یابد جایی برای ظلـم باقی نمیماندو همه می توانند در یـــــك نظـام عـادلانه و برابر با هم زندگی کنند واز شادی های زندگی لذت برند .

-بعداز باز گشت به کشور خود تان آیا به تحقیق و مطالعه در باره میافقیر الله جلال‌آبادی دوام میدهید ویابه دانسته های خود در این زمینه بسنده می‌کنید ؟

-من وقتی به چکوسلوا کیا مراجعت کنم وظیفه علمی خود میدانم شخصیت چند بعدی میافقیر الله رابه هموطنانم بشناسانم ویقینا دراین زمینه مقالاتی به زبان چکی خواهـــم نگاشت و مطالعاتی جدی تربه انجام خواهم آورد .

چون فرصت گفت وشنود به پایان آمده است سخن را دوام میدهم وبروفیسور یان ماریك خواهش میکند در ختم گفته هایش این نکته راهم یاد آوری کنم که‌وی آرزو مندروزی است‌که همکاری های علمی وفرهنگی میان‌کابل وبراگ بیش از این انکشاف یابد ودانشمندان افغان وچکوسلواکی‌برنامه‌های تحقیقی‌مشترکی رابه همکاری هم پیش ببرند .

سومین مهمان خارجی که باوی به صحبت می‌نشینم خانمی است خوش صحبت وخونگرم از کشور شورا ها .

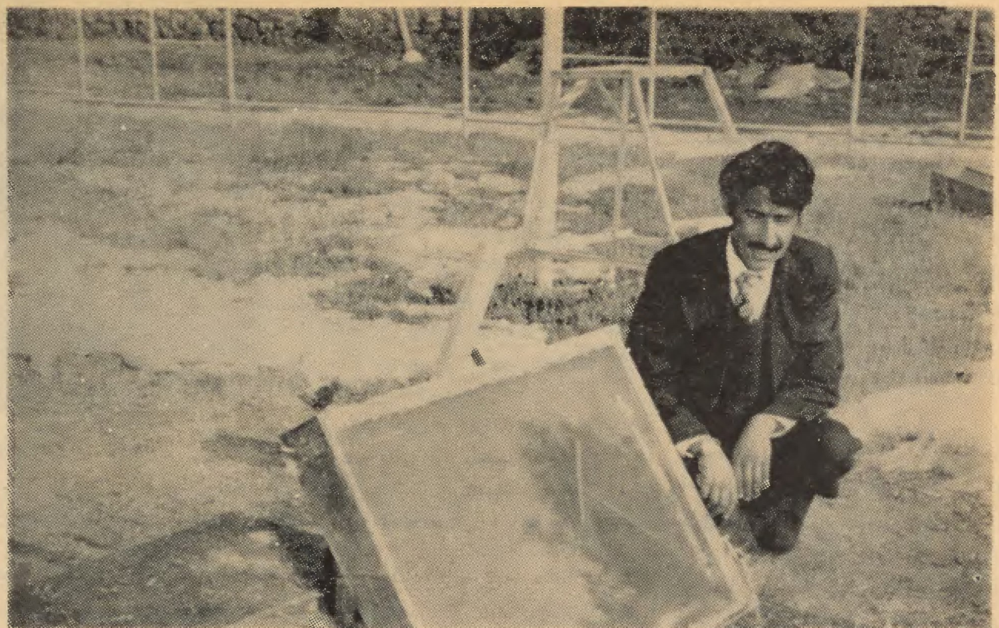
وی که (گراس موا النسینبا)نام‌دارد دکتور در اجتماعیات است و همکار قدیمی وسابقه‌دار دراکادمی‌انستیتوت شرقشناسی اتحاد شوروی از این خانم پیش از اینکه پرسشی در زمینه شناخت وی‌از آثار میافقیر الله جلال‌آبادی به عمل آید شروع به‌صحبت میکند ودر همین‌مورد میگوید :

-باتاسف باید بگویم پیش از اینکه من‌در این سیمینار شرکت کنم هیچ شناختی از این عارف ودانشمند افغانی نداشتم وصرفا به این منظور رنج سفر رابه خود هموار کردم که در محضر علمای‌افغانی‌ودیگر کشور هادانستنی هایی رادر مورد این شخصیت کسب کنم‌ووقتی از او پرسیده میشود که دراین صورت آیا قصه تحقیق در مورد شخصیت میا فقیر الله رادارد که به کسب معلومات در باره وی علاقه گرفته است ؟

بقیه در صفحه ۵۰



جندتن از دانشمندان داخلي و خارجي که‌در سیمینار دو صدمین سال وفات میافقیرالله اشتراك ورزیده بودند .



محمدکریم درپهلوی آب گرم کن آفتابی اش

آستین بالا زنید

و «آب گرم کن آفتابی» بسازید

میتوانید با این وسیله ، آب‌گرم تهیه کنید ، ظروف و لباس ها را بشویید .....



*** خورشید منبع بزرگ انرژی‌است ، نه برای دریافت انرژی‌آن پول ضرورت است و نه محتکرین‌میتوانند آن نور طلایی‌رابه احتکار کشانند .**

با او آشنا شوید

محمد کریم مامور فنی تخنیک هوا شناسی و متبکر و ایجاد گر وسیله آبگرم کن آفتابی ، زندگی پر فراز و نشیبی را پشت سر گذشتانده است . هنوز ده‌سالش نبود که به وزارت مخابرات در ازای یکصدو پنجاه افغانی بیاده مقرر شد . وسالی نرفت که وزارت مخابرات را به حروف چینی نزد خلیفه کاظم علی درمطبعه دولتی ترك گفت . چندی نگذشت که دست و چشمش به چیدن حروف آشنایی پیدا کرد و عزیز ترین دستیار استاد گردید ... آنجا نیز آرام نگرفت ، باخرده سوادی که داشت به میز امتحان مدرسه نشست و به صنف چهارم پذیرفته شد . با هوش و ذکاوتی که‌بهره برده بود، دوازده سال درسی مکتب را به دهسال ختم نمود و زبان انگلیسی را با مهارت‌خاصی فرا گرفت و از کتابها و منابع علوم درزمینه کار خویش، استفاده فراوان برد ...

محمد کریم تخنیکر هواشناسی در گفتگوی صمیمانه به پاسخ سوالی گفت : به تجارب مختلفی دست یازیدم.سکیچ وکارابتدایی‌یك مرکز گرمی را به سر رساندم که نتیجه پیشس بینی شده مرا دریانتم ، اما نیمه تمام رهاشس نمودم. وهمینگونه دستگاه آب‌مقطر راساختم که بهترین نوع‌آب مقطررا استخراج میکند ساختمان‌این‌دستگاه خرد تولید کننده آب مقطر به گونه یی است که چار جهت یك صندوق مستطیل مانند را چوب پوشانیده و درسطح آن دوتخته آیینه به موازات هم، بیك زوایه مخصوص تعبیه شده که در پایین آن ظرفی برای آب قرار دارد چون ساحه ظرف محدود ومحصور است ، بنا وقتیکه تابشس آفتاب از آیینه میگذرد به ظرف میخورد قطراتی به قسمت داخلی آیینه می چسپد و بعدا قطرات به یك نقطه جمع میشود و آنگاه به ظرف می ریزد و همین قطره های ریخته شده به ظرف ، از پاکترین وبهترین آب مقطر است که اگر بخواهیم برای استیشن های هوا شناسی‌و دیگر موارد ضرورت از آن استفاده خواهد شد .

*فکر نمی کنید که آب‌مقطرحاصله به مقدار بسیار ناچیز خواهد بود ؟

**چرا، همینگونه است . فعلا این دستگاه کوچك به مقدار یك گیلاس ، آب مقطر تهیه میدارد که ضرورت استیشن های هواشناسی را مرفوع میدارد ،اما با تهیه دستگاه بزرگتر میتوانیم آب‌مقطر بیشتر استحصال کنیم .

* این دستگاه چه مقدار مصرف دارد ؟

** بیش از سه صد افغانی خرج نمی بر دارد که آن هم برای تهیه دستگاه است .

* چرا دستگاه و کار خویش‌را انکشاف نمی دهید ؟

*اگر دست مایه و پول میداشتم همین کار را میکردم .

* خوب‌بیابیم به اصل مطلب که فعلا کار اساسی و اصلی تانرا میسازد . حال توضیح بدهید که این دستگاه گرم کننده آفتابی آب چگونه کار میکند و چگونه از نور آفتاب بهره می برد .

** نخست لازم می بینم‌که پیرامون ساختمان این وسیله کمی حرف بزنیم . ساختمان این دستگاه بسیار ساده است و هر کس می‌تواندبدون داشتن مهارت خاص آنرا برای خودش بسازد .

این دستگاه صندوق مستطیل مانندی است که از پنج سوبا چوب احاطه گردیده و یکطرف آنرا دو پارچه شیشه معمولی پوشانیده است . دربین این مستطیل ظرفی ساخته شده ازآهن چادر به مساحت چهل و پنج دیسی متر مربع و ضخامت دو سانتی متر نهاده شده است. به‌یك گوشه این ظرف قیفی نصب‌گردیده و به کنار دیگر آن یك شیر دهن آب ساخته شده است که برای آب انداختن و آب گرفتن کمك می کند . زمانیکه این ظرف ده لیتر آب(به درجه مثبت دوزاده درجه) را بخود جا میدهد در ظرف چهل و پنج دقیقه در اثر تابشس نور آفتاب به چهل‌و پنج درجه سانتی گراد میرسد . اگر مدت دو نیم ساعت انتظار رود ، می توانیم از آب جوشس آن چای تهیه



محمد کریم ، مبتکر وایجادگرآبگرم کن آفتابی به تشریح کار دستگاه آبگرم کن آفتابی‌می‌پردازد.

بداریم .

این دستگاه به زوایا ی ذیل به سو ی خورشید عیار میگردد ، زیرا نور آفتاب به پنج زاویه مختلف تابش میکند ، زوایا ی مذکو ر عبار تند از :

۱ـ کو ساین اف ـ ساین اف
که نظر به عرض البلد تغییر می کند .

۲ـکوساین بی ـ ساین بی
که نظر به تابش خورشید در هر روز تغییر مینما ید .

۳ـکوساین تو
که در طو ل روز تغییر مـــی خورد .

*چطور شد که درپی ساختن‌آب جو ش کن آفتا بی بر آمدید ؟

*خورشید منبع بزرگ ا نرژی است ، نه برا ی دریافت انر ژ ی آن پو ل ضرور ت است و نـــه محتکرین میتوانند آن نور طلا یی را به احتکارکشا نند . مدتهابه‌حسرت نشسته بود م که آیا بشر روز ی مو فق خواهد شد که تمام انرژی مورد ضرورت خــو یشــ را ازــ خورشید بدست آورد . گمان میکنم آنروز فرار سید ه است و در پهنه زمین به سطح گسترد ه وپر مصرف آن از انرژ ی آفتا ب استفاده ها میشود که بسیار امید بخش‌است باآ ب گرم این دستگا ه کو چــک میتوا نیم البسه و ظرو ف خو یش را تمیز نماییم و از مصر ف زیاد برق جلو گیری کنیم .

* این دستگاه آب جوش کن آفتا بی شما به چه قیمت سا خته میشود ؟

کمتر از هفتصد افغا نی .دوتخته شیشه (۹۰ + ۶۰) و ظر ف ساخته شده از آهن چادر و یك صنــدو ق چو بی ...

*آیا فکر نمی کنید که‌ازین‌ابتکار خو یش ، فاید ه بسیار ی‌خواهید برد ؟

**گمان نمیکنم . چیزی نیست‌که در ید و توانا یی منحصر بفردمن باشد و دیگران را دستر سی‌نباشد قبلا گفتم برا ی تهیه این دستگا ه مهار ت خا ص فلان انجنیر و فلان نجار بکار نیست . هرکس مــــی تواند به سهم خود دستگاه آب‌جوش‌کن آفتا بی بسازد و استفاده ببرد ،بی‌آنکه‌سودی ببرم‌و گذ شتـــــه از همه هد ف من از اینکار خد مت عاجزا نه به همو طنا ن عزیز است که چند صباحی به‌نام نیك زندگی کنم و از دست آورد کار ها یم لذت ببرم. بخصو ص به خانواد هاتوصیه میدار م که برای لباس شو یی از این دستگاه کم خرج استفـــا ده نمایند .

*درآینده چه کاری ز یر دست دارید ؟

** میخواهم همین دستگاه هـــای کو چك آب جوش کن ، آب مقطر مرکز گر می و پخت وپز راکه قبلا ساخته ام و تا هنو ز دوسه تا ی‌آن نا تکمیل است ، به اکمال رسانم و در ضمن برای دستگا ه آب‌جوش کن آفتا بی که فعلا با گردشی نو ر آفتا ب باید نقل و انتقا ل بیابد ، دستگا ه ساد ه و بی مصر فـــی بساز م که در طو ل روز همچو ن گل آفتاب پرست با گردش آفتا ب حر کت کند و زاویه تابش خورشید آفتاب راتعقیب نماید.عملیه‌اینکاراز نظر علم فز یك پرا بلمی ندارد اما تنها از نظر فن مشکلا تی دار د که آنهم مر فو ع میگردد .

* آیا دراین زمینه از کسی تشویقی هم دیده اید ؟

**راستش تا هنوز نه. وتنها دوستا ن صمیمی و یکرنگم بـــه تشو یقم پرداختند و دیگرا ن بـــه ریشخند م گرفتند .

*درکار های علمی ، بخصوص کار شما حادثا ت جالبی رخ‌مید هد که شنید نش دلچسپ خواهدبود. آیا برای شما چنین ...

**چرا، ز ما نیکه د ستگاه مر کـز گر می را سا ختم دربین آن‌پیپ‌های از مسی که از میان آن آب عبو ر میکرد جا بجا گردیده بود آن پیپ‌ها به تانکی ذخیر ه آب وصل میگردید و موقعیکه آب داخل اخذه انــر ژی خورشید ، گر م میشد به تانکـــی ذخیره میر فت و عو ض آن آب‌سرد به تانکی سر از یر میگردید . در همین اثنا پیپ آب سرد که بدا خل آخذه میرفت و صــل نبــود وآب سرد بیرو ن نمی داد .... و رفیقی به شو خی قا لمقال را بـــه راه اندا خت که آب جوشی آمده ، آب جو شی آمد ه .

عرق شر م برپیشا نی ام میخورد که اتفا قاً متو جه شد م که‌جریا ن آب سرد به‌داخل آخذه وصل‌نیست آنرا پیوند زدم و ربــع از ساعــت گذ شت و باز رفیقی بر سبیـــــل شو خی و تمسخر دست خود را به تانکی دخیر ه زد و بافغا ن و ناله لاینبار موا جه شد ... زیرا به‌راستی دستشی را آب جوشی نواز ش‌داده بود .

* امید وارم موفقیت های پـر ـ درخشانی نصیب تان شود.

** تشکر.



صحنه های ازفلم «۲۴ساعت بالای وظیفه»

قسمت سوم

نگرشی به‌سینمای شوروی این سینمای انسانی

با تمام نواقصش زمینه را برای حل موفقیت آمیز این مشکل اساسی فراهم می‌سازد و فیلم اکتبر یکی از زیبا ترین یادبود های انقلاب در فرهنگ شوروی باقی می ما ند .

مادر: درحالی که ایزنشتین سعی داشت درفلم های تاریخی وانقلابی خود تصویری از توده ها ی انقلابی بیافریند . « وسه ولو و بود و فگین »در فلم مادر (۱۹۲٦) به ترسیم انقلاب از طریق خصایل فردی کارگران انقلابی کوشید پود و فکین داستان برجسته ماکسیم گورکی به نام مادر را برگزیده‌وازتجربه شاگردان استانیسلاوسکی که بازیگران هنر تیاتر بودند ، بهره گرفت تصاویر گورکی ازکارگران انقلابی روس به طرز شگرفی روشن و معتبر بودند . این تصاویر از احساس صادقانه ایدیولوژیك الهام پذیرفته وآگنده ازعواطف عمیق‌انسانی بودند . «ورابارانوفسکایا» تصویر ارزشمندی ازمادر قهرمان به نام «نیلوونا» عرضه میکند زن‌پایمال شده‌وخاموشیکه هدفش حفظ‌خانواده است وازآن دربرابر تجاوزقدرتمندان حراست میکردروحیه‌انقلابی‌این‌زن‌بااهتزازدرآوردن بیرق سرخ در برابر چهره مامورین انتقام جوی قزاق به اوج کمال می‌رسد بیان بصری چشمان نیلوونا قزاق ها التماس می‌کند که دست‌از پسرش بردارند قامت شکننده‌ی او که درزیر بار اندوه در هم شکسته است فراموش نشدنی است آنگاه که بیگانگان به اتاق گام می‌گذارند وجنازه سنگین شوهرش رامی‌آورند او تنها دست هایش رااز سردر ماندگی حرکت میدهدگویی می‌کوشد چیزی مخوف و اجتناب ناپذیررااز خود دور سازد اما همین زن در پایان فلم باغرور متهورانه شگفتی بیرق سرخ انقلاب راکه از دست پسرش به زمین افتاده برمی دارد ودر برابر دیدگان قزاق‌هابه اهتزاز در می آورد آماده نبرد تا آخرین دم‌زندگی . باتالوف تصویر درخشانی ازپاول جوان‌سال عرصه میکندجوانکی‌بانیش‌گشاده‌وبی دندان که‌بعد ها مبارزی پی گیرو یك انقلابی [illegible]ه ای می‌گردد. صحنه ملاقات اوبامادرش در زندان آگنده از زیبایی روحانی وانسانیت دلیرانه است فلم همچنین نمایانگر تکامل شخصیت پاول است او که در آغاز به عنوان پسر بچه کارگر شرورو بی مسوولیتی معرفی می‌شود به شدت زیر سلطه نفوذ محیط اجتماعی وشیوه زندگی کهن است سپس او به ندای انقلاب پاسخ می‌گوید .

دردادگاه رویاروی مامورین بی رحم وابله، چهره انقلابی‌آگاه ومطمین‌خودرا اشکار می‌سازد ودر صحنه فراراز زندان بادر ایت ودلیری رفتار می کند.

پودوفکین بانمایش تعدادی جزییات محیط اجتماعی وضع‌ذهنی‌واعمال‌قهرمانان رابا وسایل بصری نشان می‌دهد . مکانیسم پراگنده‌ساعت که شوهر نیلوونا شگافش کرده است نمای از شور بختی خانواده است قطرات آبی که پیوسته ویك نواخت به دست شوی می چکد گذشت زمان برنیلوونای سوگوار ، تنهایی او واندوه بی کرانش رابرجسته می سازد . دا درسانی که سرهاشان رانحوه‌فلم برداری قطع کرده است هجوی کوبنده برعلیه عدالت تزاری است بالاخره‌پیوند شاعرانه‌نمای کارگران تظاهر کننده به نمای شکستن یخ های رودخانه در بهار ، بی مرگی طبقه کارگرو شکست ناپذیری انقلاب را اعلام می‌دارد .

فلم بعدی‌پودوفگین‌به‌نام پایان‌سن‌پترزبورگ (۱۹۲۷) رویداد های اکتبر را از طریق



دو صحنه ازفلم دلچسپ شوروی بنام«۲۴ ساعت بالای وظیفه» .

ترسیم سینمای یك پسرجوان روس که (نقش اورا چوولف ایفامی کند) نشان می‌دهد این جوان که نماینده دهقانان بی چیز است برای زنده ماندن از روستا به شهر می آید پایش به نبرد میان کارگران وکارخانه داران سرمایه‌دار کشیده میشود سپس در جنگ جهانی اول به جبه اعزام میشود و خلال این مدت بابلشویك هابه همکاری‌می‌پردازد پودوفکین وفلمبردارش اناتولی کولووینا تصویرعظیمی ازسن‌پترزبورگ آفریدند، پایتختی زیباومجلل بی رحم‌وانسان ستیز. فلم نمایانگر تضاد پترزبورگ رسمی بامحله های‌کارگرنشین طغیان زده‌است صحنه بازار بورس با استفاده از تاثیرات تدوین (مونتاژ) سریع رشته‌ای از صورت هـــای بی ریخت دست های چنگ زننده وسر های براق بورژواهارانشان‌می‌دهد که درتب‌آزمندانه دلالی بورس به‌یکدیگرمی پرند. سپس‌تصاویر سنگر های می‌آید : سربازان روسی و آلمانی در زیر آتش توپخانه در کنار خاکریز های زمین سیاه مدفون شده اند ، آن‌ها قربانی منافـــــع بورژواهاوزمین داران پلیدو قدرت های ننگین مهاجم گشته اند صحنه های انقلاب در پتروگرادتیراندزی « اورور ا» نبرد های خیابانی ، همگی سرشار ازسادگی وشعرناب، اینك بخشی ازسنت‌کلاسیك سینما هستند .

تمام این فصل ها باقصه گویی شاعرانه پدر کلان «نیود » ونوه‌اش به یکدیگر پیوسته‌اند هدف «داوژنکو وباز یگرش»« هادمسکی» ارائه تصویری عمومی از تاریخ ملی او کراین بود‌ پیوند تخیلی نمادگرایی‌وصحنه های‌وزندگی روزانه تاریخ وزندگی معاصر افسانه هاوهجو به یاری استعداد شگرف شاعرانه امکان پذیر گشته است داوژنکو در ادغام تصاویر دوران های گونا گون تاریخ دریك ترکیب هنرمندانهٔ یگانه به موفقیت در خشانی دست یافته است .

داوژنکو مضمون انقلاب کارگری دراو کراین

که درفلم زوینکورابه آن اشاره کرده بود در فلم زرادخانه (۱۹۲۹)ادامه وتکامل‌داد «تیموش» کمونیست یکی‌ازشخصیت های فلم «زوینکورا» که نقش اورا سوا شنکو ایفامی‌کند ، به‌صورت قهرمان اصلی «زراد خانه» درمی اید ایـــن فلم باوجود سرشت نجیب وروما‌نتیکش اثری واقع گـــرا است از بلوغ ایدیولوژیکـــی برخورد ار است که به زبان شاعرانه بیان میگردد. داوژنکوساخت بیان‌شاعرانه رااستاد- انه به کار می بندد ، تکنیك پوستر ها. اشعار وسرایش های مذهبی را برمیگیرند ودربافتی تصادفی درمی آمیزد از استعاره ها وتمثیل های قومی سودمی جوید تا تصویر مستند واز

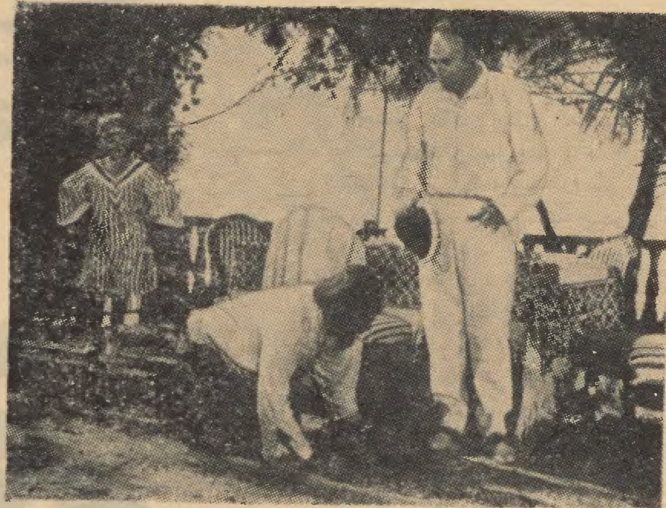


هنرمند موفق سینمای شوروی

بدین‌سان بهترین‌آثارسینمای شوروی درسال های دهه بیست در خدمت تاریخ انقلاب بوده اما فلم سازان شوروی به مضامین کهن ترنیز توجه داشتند مانند جنبش ماه دسامبر در فلم های دکابریست ها (۱۹۲۷) ازایوانفسکی وبا شگاه اقدامات (۱۹۲۷) از کوزینتف وترو برگ، جنبش پویو لیست ها درفلم های کاخ ودژ (۱۹۲٤) وستپان خالتورین ازایوانوفسکی وجنبش های آزادی بخش ملی دراو کراین (تاراس تریا سیلو از کاردینو) روسیه سفید (کاستوس کالینو فسکی) در تمام این فلم هانبرد مردم علیه استثمار و استبداد مورد تائید قرار گـــرفته است ازمیان فیلم هایی

که‌به تاریخ کشور های خارجی می‌پردازنداز همه موفق تر فلم کوزینتنف وتروبرك است‌به نام بابل جدید (۱۹۲۹) در باره کمون پاریس این‌فلم‌که برپایه زمان‌های رومانها (زولوا)و نقاشی‌های‌امپرسیونیست هاطراحی شده‌است محیط فرانسه‌درقرن‌نزدهم‌را به‌تصویر میکشد . سینمای تاریخی به پیشرفت وموفقیت های شوروی در سال های دههٔ سی در عـــر صهٔ تازه‌ای دست‌یافت‌باپیدایش صداآوای انسانی وموسیقی خاص فلم ها تمام عواملی که به شکلی موثرامکانات سینمایی غنایی‌میخشیـــد دراختیارسینما گران قرار گرفت .

ناتمام



صحنهٔ یکی از فیلم های تازهٔ شوروی

«الکساندر داوژنکو» فلم ساز برجسته او کراینی نقش شایانی در پیشبرد سینمای تاریخی شوروی‌ایفا کرده‌است در فلم‌زوینگورا (۱۹۲۸) بود که داوژنکو سبك‌شخصی‌واصیل خودرا تکامل بخشید این فلم فصل هایی از دوران های مختلف‌تاریخ‌اوکراین رادر برمی- گیرد: ورودوارانکیان به‌خطه «اسلاو»قیام علیه یوغ‌لهستانی‌ها «باز نمایش رومانتیك‌شورش های «داماك ها» همچنین فصل های تازه تری مانند جنگ جهانی اول ، انقلاب اکتبر، مشکلات «پتلیورا» و فعالیت مهاجران سفید

نظر سیاسی معتبری‌ازرویداد های تاریخی‌واقعی ترسیم کند .

دست مایه ای که داوژنکو بعنوان شالوده فلمش برگزیده‌است، شورش‌کارگران‌کارخانه تسلیحات‌کیف «زرادخانه» علیه حکومت‌مرکزی ناسیو نالیست «رادا» در (۱۹۱۷) است فلم همچنین شامل‌فصل‌های‌است که‌وضعیت دهقانان او کراینی رازیر یوغ اسارت رژیم تزاری، آخرین ماه های جنگ. وتحول انقلابی در جبهه رانشان می‌دهند ، شخصیت مرکزی «تیموش» در تمام این رویداد ها پدید ار می گردد .



یکی از صحنه های جالب سینمای معاصرشوروی .



پیوسته بگذشته

مرد مو قری که لبا س ابرومندی در بر کرده بود و صورت ز شت وکر یه خود را با طرا ف میگردانید با تر س وو حشت فریاد کشید.

ـ چه‌میکنند آقایان ! مـی بینید چه میکنند .

هیا هو ی خفه و پر هیجا نـی چو ن سیل بی انتها فضا را پـر میکرد. در میان شکنجه ، تـر س ووحشت ، اضطرا ب و یـا س و نو مید ی نیروئی بو جود میا مد که افکا ر خمو د ه و عقب ما نـده مرد م را آهسته و نا محسو س روان می بخشید و زند ه میکرد .

ـاجازه بد هید . برای چه ا و بسر بازد شنام داد .

ـسر باز او را کتك زد .

ـ او میبا یستی کـنار ر فته با شد .

در گو شهٔ ای‌دونفرزن‌به کمـك شا گر د مد رسه ای د ست کار- گری که تیر خورد ه بود مـی بستند .

او ابرو ها را در هم کشید ه بود و خشمنا ك با اطرا ف مینگر- یست با کسا نی‌که دور او ر ا گر فته بودندحر ف میزد .

ـما هیچ منظور مبهم و پنها نی نداشتیم فقط مر د ما ن پست‌فطرت و مفتشین نظمیه ممکن ا سـت بما نسبتها ئی بد هند . ما ا ز وسط خیا با نها ا شکا را میر - فتیم ، وزرا ء میدا نستند بـرای چه‌میرویم ، سواد عـریضه مـا اکنو ن هم رو ی میز انهاست .این پست فطر تنها ممکن بود بما بگو- یند که اجازه ندا رید بیا ئید ... وقت دا شتند و می توا نستند بما بگویند که اجازه ندارید.اگر گفته بود ند ما امروز جمع نمیشد یـم ...همه میدا نستند هم پلیس میدا- نست هم وزرا میدا نستند که مـا خواهیم آمد . این غار تگرا ن و پست فطر تها ...

پیر مرد سپید موو لا غر اندا می با لحن جد ی و متفکر ی پر سید.

ـدر عر یضه خود تا ن چـه چیزی در خوا ست کرده ا ید .

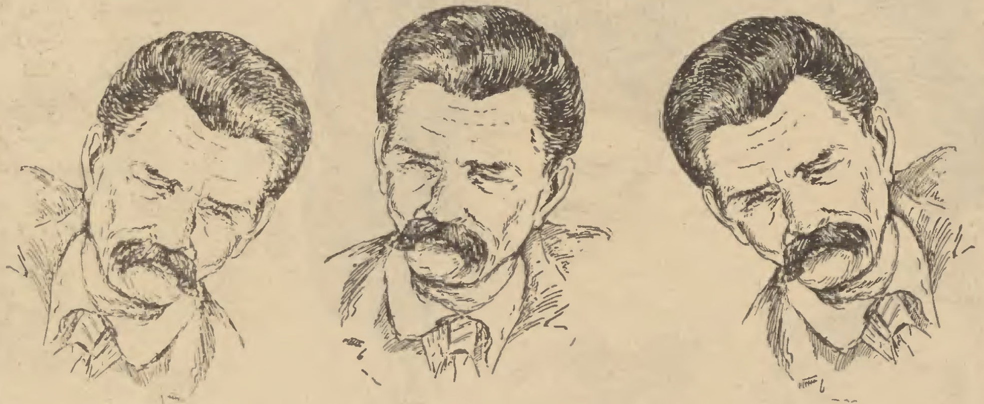
ـدر خوا ست کرده ایم کـه تزار از میا ن ملتا شخاصی ر ا انتخا ب کند و با آنها ا مور کشور را محول کند نه با کار مندا ن و نو کرا ن خود ، این پست فطر - تها رو سیه را و یرا ن وور شکست کرده ا ند و این‌ملت‌را غارت نموده

، بروز سیاه نشا نده اند .
پیر مرد اظها ر دا شت .
–حق با شما ست ... با یـد کنترولی در کار ها باشد.
زخم کارگر را بستند و بـا احتیا ط لبا سش را کشید ند .
–اقا یا ن . تشکر میکنم . مـن بر فقا گفتم که رفتن ما بیهود ه است و فا یده ند ا رد ا کنو ن حر فها ی من ثا بت شد .
در این حال با احتیا ط دستش را بین د کمه های با لا پو شش داخل کرد و آهسته از آنجـا دور شد .
– میشنو ید چطور آنها قضاوت میکنند . عزیزم ! این ! ...
–بله ! با و جود اینکه چنیـن کشتنارو قصا بی را ه افتاده .
–امروز نو بت او بود !
–فر دا میتوا نند مرا ...

بودند و اند یشنا ك از فراز سر مرد م بجلو نگا ه میکر دند .
جمعیت در هم طو ما ر میشد راه درخامو شی وترشرو یی‌فرومیگرفت.
فرومیرفت.
افسار وبراق اسبها صدا میداد، صند و قها ی آ هنی تر ق و تروق میکرد لو له ها ی توپ در حالیکه دمشا ن تکا ن میخوردبادقـت به زمین نگاه میکرد ند گو ئی آ نرا بو میکشند . این رژه ، آدم رابیاد مراسم تد فین می ا ندا خت .
نا گها ن صدای انفجار گلو له ای بگو ش رسید مرد م بجا ی‌خود خشك شد ند و بد قت‌گوش‌فرا دادند.
کسی با صدای آ هسته گفت .
–دوباره ...
نا گها ن جنب و جو ش شدیدی در جا ده پدید آمد .

پیکر مرد ی بر فراز جمعیـت نمودار گشت و در تاریکی‌شامگاهان **آو ازرسایی طنین اندازشد.**
–هر کس میخوا هد بـرا ی آزادی ، بخا طر ملت ، برا ی حـق حیا ت ا نسا نی ، برا ی ز حمت وکار ، مبارزه کند هر کس ما یل است در پیکار و مبارزه بخا طـر آینـد گا ن بمیرد به کمك بشتا بد.
عده ای بسوی اور فتند .آهسته متر ا کمی از اجساد انسا نی کـه به‌هم فشرده شده ه بودتشکیل‌گردید بر خی شتا با ن میر فتند و د ر تا ریکی نا پد ید میشد ند .
–می بینید ملت چطور بهیجا ن آمد ه ا ست .
–کا ملا حق دارد ... کا ملا ... محشری بر پا خواهد شـد. ای ... ای ... ای
در تا ریکی شا مگا ها ن مردم

تا بید و شراره در دلش مشتعـل نبود شتا ب دا شت تا هر چه زود تر بکنج منزل خود بخزد .
هوا تا ریك شد اما چرا غها ی خیا با ن هنوز رو شن نشـده بود .
صدای گر فته ا ی فر یـاد زد .
–سو ار نظا م .
–نا گها ن از گو شه جاده دسته کو چکی از سر با زا ن سـوار پیچید ند چند ثانیـه اسپهـا بی تصمیم در جا سم میکو فتنـد امایکباره با سرعت بر ق بجانـب مرد م روا ن شد ند .سربازان‌به طرز عجیبی زوزه میکشید ند ونعره میز دند در صدای آ نها یك چیـز غیر انسانی تاریك ونامفهوم و نـا اشکار که تقر یبا ء بیا س مـا لیخو لیا ئی شبا هت دا شت بگو-



–بله ! ..
درجای د یگر با حرارت مبا حثه میکردند .
را ستی‌ممکن است‌که ((او)) اطلاع ندا شته با شند .
– پس در اینصور ت و جـود او چه فاید ه دارد.
اما آنها ئیکه کو شش میکر د ند بلکه دو باره مرد ه رازند ه کننـد دیگر شما ر شا ن اند ك و نامحسو-س بود سعی و کو شش آنها برا ی احیای آ ن شبح بیفا یده بـود وفقط کینه و بغض و کینه نفر ت مرد م را بر می انگیخت . از هـر سو همچنـا ن که بدشمن حملـه میشو د با نها حمله میشد و آنها با تر س وو حشت فرار میکردند.
آتشبار توپخانه برای پرا گنـده سا ختن مرد م وارد جا ده شـد سر با زا ن برا سبها نشستـه

–کجا؟ کجا؟
–در جزیره ... در جزیره وا – سیلو فسکی .
–شما خود تا ن شنید ید ؟
–راستی !
–بشرفم سو گند که آنبـار اسلحه را تصر ف کردند ...
–اوه ؟
سیم های تلگرا ف را هـم بر ید ه اند ، سنگر بند ی کرده اند ...
–بله . پس اینطور .
–عده شا ن زیاد است .
–زیاد .
–اخ . چه خو ب بود ا نتقا م خو ن بیگنا ها ن را میگر فتند !
–برویم آنجا !
–ایوا ن ایوا نو یچ .برو یم . ها ؟
–بله ... این ... میدا نید .

پراگنده و ناپدیـد میشد نـد بخا نه ها یشا ن میر فتند در دل نگرا نی و اضطرا بی احسا س میکردند که تا آن مو قع هنوز با آن آشنا نبودند حس تنها ئـی تر س اوری برا یشا ن چیره‌میشد، رفته رفته به سر نو شت شـوم خویش وبز ندگی رقـت بار خـو د که در خورد یوا نگا ن و برد گا ن بود آگا ه میشد ند . آماده‌بودنـد هر عملی را که برا ی تغییر ا ین وضع ننگین سو د مند و مفیـد بنظر میر سید انجا م دهند .
ظلمت و خا مو شی ا طرا ف را فرا گر فت تا ریکی شب ا تحـاد وار تبا ط ضعیف و نا پایداری که مردم بین منا فع ظا هری خو یشء ا حسا س میکردند میگسیخت . هر کس که نو را یما ن در قلبش نمـی

ش میر سید . در تاریکی شـب هم سپهها و هم مردم کو چکتـرو سیا ه تر بنظر میا مد ند . قدار ه ها با بر ق ضعیفی مید ر خشید.
رفقا . با هر چه بد ستتا ن میر سد آنها را بز نید . انتقا م بکشید. بز نید .
–فرار کن .
–سر باز ، بچه جرا ت مرامیز-نی؟ منکه مو ژ یك نیستم ؟
– رفقا . با سنگ بز نید .
پیکر ها ی سیا ه و کو چکـی بروی ز مین میغلتید ، اسپها میپر-ید ند شیهه میکشید ند فر فـر میکردند صدای چکا چا ك فو لا د بگو ش میر سید .
نعره فرما ند ه هوا را شکا فت.
–جو ... خه !

لطفا ورق بز نید

شیپور شتابا ن و عصبـــــی بصدا در آمد مرد م میدو ید نـــد بیکدیگر شانه میز دند و مـــی افتادند خیا با ن خلو ت شد و در و سط آ ن روی زمین بر آمد گی ها ی تیره رنگ ظا هر گشت واز جا ی دوری پشت پیچ جاده صدای سم سنگین وشد ید ا سپها بــــه گوش میرسید ...

ـرفیق . شما ز خم بر دا شتــه اید .

ـبنظر م یك گو شم کنـــــده شد ه ...

ـاخر با د ستخالی چـــــه میتوان کرد .

درجادهخلوت ا نعکا س خفـــه صدا ی گلو له ها به گو ش میر ـ سید .

ـابلیس ها . هنوز خستهنشده اند .

اند کی خا مو شی بر قرار شد فقط صدای گا مها ی سر یـــع وشتا بزده بگو ش رسید .

سکو ت جاده ، ا نسا ن رامبهوت ومتعجب می سا خت هیچگو نـــه جنبشی مشا هد ه نمیشد .

گا هگا ه غر ش خفه و اندو ه آوری بر میخا ست گو ئی ا موا ج دریا بروی شهر فرو میر یخـت.

در فا صله نزدیکی نا لـــه خفیفی در تا ریکی بنو ســـان آمد... کسی میدو ید و بر یده و سنگین نفس میزد .

شخصی با نگرانی و اضطرا ب پر سید .

ـ((یا کو ف)) چیست ؟زخمی شد ه ای

صدا ی گر فته ای جوا ب داد.

ـاهمیت ندارد . چیزی نیست.

از آ ن گو شه ای که سوارا ن پنها ن شد ه بودند دو باره جمعیتی ظا هر گشت و چو ن انبوه سیا ه ومترا کمی بر تما م پهنای جا ده روان گر دید .

یکی از آنها جلو تر از د یگرا ن حر کت میکرد و در تا ریکـــی شب تشخیص وی از د یگـــر دشوار بود میگفت .

ـامروز از ما تعهد ی گر فتنـــد که ما خو ن خودامضاء کردیم ـاز حالا باید مطـــیع اراده دو لـــت باشیم دیگری کهبا هیجان هق هق میکرد سخن او را بر یده گفت .

ـآری . ـ رو حا نیو ن ما خو د شانرا خوب معرفی کردند .

کسی با تهد ید گفت .

ـهرگز ما امروزرا فرا مـو ش نخوا هیم کرد.

این انبو ه مترا کم بسر عـــت پیش میر فت گا هگا هـــــی چند نفر با هم حر ف میز د نـــد صدا ها بمشکل هیا هوی تیـــره گر فته ای در هم میا میخت ناگهان یکی از میا ن آ نها صدا یش را بلند میگر د فریاد میکشید و برای یك د قیقه صدا ی د یگرا ن را خا مو ش و خفه میسا خت.

ـچقدراز مر دم بیگناه کشتـــــه شدند .

ـکشته شد ن آنها چه سو دی دا شت .

ـنه . هر گز ممکن نیست این روز را فرا مو ش کنیم .

صدای مر تعش و گر فته ایکه از شو می و نحو ست خبر میداد از جا نبی بر خا ست

ـبرد گا ن ! فرا مو ش خوا هید کرد شما که کشته نشد ه اید؟

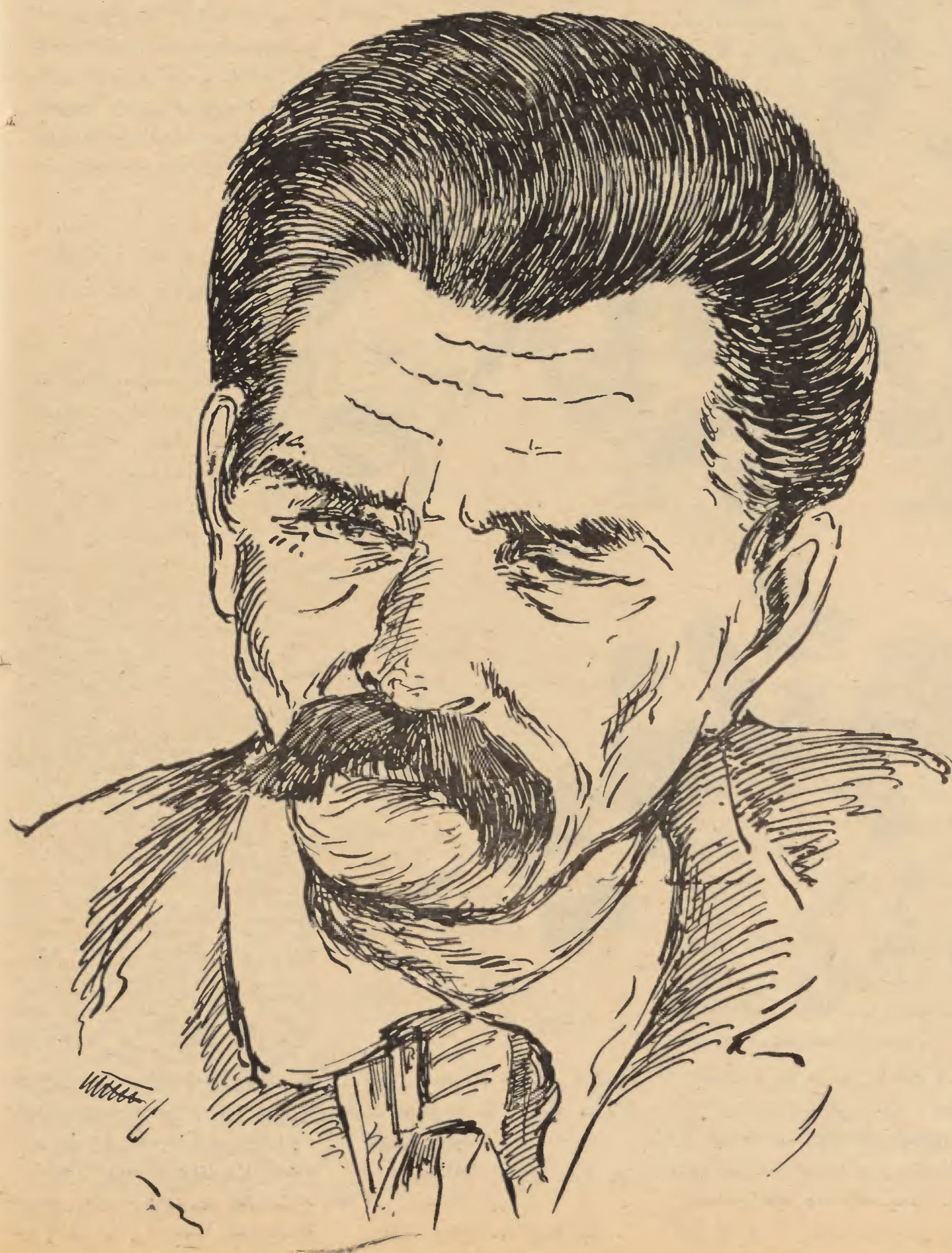
خون دیگران برا ی شما چـــه ارزشی دارد ؟

ـ)(یا کو ف)) سا کت شو !

خیا با ن تا ریك ترو خا مو ش تر میشد ، مرد م همچنا نکـــــه پیش میر فتند بطر فی که آ نصدا از آ ن سو امد ه بود نگـــــاه میکردند و قر قر میزدند .

از پنجر ه خا نه ای با ا حتیاط نورسبزی بخیا با ن ا فتاد .د ر این لکه سبز رنگ در کنار فانو س دو هیکل سیا هی دیـــــده میشد ، یکی از آنها رو ی زمیـــن نشسته و به فانو س تکیه داد هبود ودیگری بروی او خم شده بـــود مثلیاینکه میخواست اورا ازرمیـــن بلند کند برای بار دومیکی ازآن دو نفر باصدای گرفته واندو هگیـــن گفت.

ـبردگان ...



هنر و هنرمند و مردم

گرد آورندهٔ عبد الحمید (حمید)

تامارا سیو مینا

تا ما را سیو مینا یك ستاره مشهور سینمای اتحاد شوروی بوده که دارای چهرهٔ خندان و پر محبت میباشد .

این هنرمند در یك تعداد فلم ها رول اول را بازی نموده که در همهٔ آن موفق بوده است .

مشهور ترین فلمهای وی‌در مورد «خودبرایم بگو» ((مردیکه دوستش دارم)) ، (اینجا خاموش بود) ،(مادر انسان) و غیره میباشد .

وی میگوید هنگا میکه در مکتب بودم استا دانم برایم می گفتند : باید معلم شوم و من هم آمادهٔ آن بودم . ولی بعد از آنکه مکتب رابه اتمام رسانیدم دفعتا تغیر مفکوره دادم و خواستم تا دریك مکتب‌دراما شامل شوم ، بیخبر از آنکه یک مکتب سینما تو گرافی نیز درمسکو وجود داشت . هنگامیکه به مسکو رسیدم عازم آن انستیتوت سینما تو گرافی گردیدم .

نخستین فلمیکه تامارا در آن‌بازی نموده بود (دو فیو دور) نام داشت که از مالین خوتسی یف بود. تامارا در مورد مارلین می گوید که وی یك معلم خوب و یك مرد با احساس و با لذت است . وی در سال چهارم انستیتوت بود که میخاییل سونیزر از وی دعوت نمود تا در فلم (دوباره زنده شدن) بازی کند وی با بازی در این فلم شهرت خوبی کسب نمود . در مورد این فلم وی می افزاید که رولش بسیار دشوار بود و لحظاتی در آن وجود داشت که خودش فکر نمی کرد به اجرای آن موفق شود . وی در جواب این سوال که دشوار ترین قسمت کارش چیست می افزاید که هر رول جدید کار های جدید رابه بازیگرپیشکش می کند و این بسیار دشوار است ، برایم مشکل بود که در فلم اناتولی گولو فنیا بنام (مادر انسان) بازی کنم ، این یك مونو تصویر است که در آن من همیشه تنهاستم و کم حرف می زنم . چون هواسرد بود و من مجبور بودم با لباس های نازك ظاهر شوم برایم دشوار بود. رولم مستلزم مصرف بیشس ازحد انرژی احسا ساتی بود و این برایم ناراحتی عصبی ایجاد کرده بود .

تا مارا بر علاوه ایکه درفلم‌ها بازی می کند بر روی صحنهٔ تیاتر نیز ظاهر میگردد . خودش می گوید که در اوایل‌جرئت ظاهر شدن بروی صحنهٔ تیاتر را نداشتم ولی بعدادر نتیجهٔ تمرینات متواتر کمی جرئت گرفتم و برای اولین بار دریك درام بنام (مردم شوروی) ظاهر گردیدم و بعدا در (طوفان) . وی در مورد پیشهٔ خود می افزاید که از آن‌راضی بوده و از دیگران می خواهد تا به کار های تمام ستاره ها بدیدهٔ احترام بنگرند.وی می‌افزاید که‌بی اعتمادی بعضی اوقات باعث ایجاد ضعف در وی می گردد ، هنر همه چیززندگی انسان رامی‌خواهد و زندگی رابخاطر هنر واقعی دادن با ارزش است.

در فلم (دو باره زنده شدن) رولش خیلی دشوار بود وی دربن فلم رول کتیو شارا بعهده داشت . بعد از حکم محاکمه وی از سالون محاکمه از طریق یك دهلیز دراز وارد اطاق زندان می شود در آن جا خسته و تحقیر شده به مقابل دیوار تکیه می کند و می کوشد تمام نیروی خود را متمرکز سازد و لبخند زند . در آن لحظه‌برایشس دشوار بود تا حالت پر احساس ضروری را تولید نماید .

تامارا اکنون شهرت‌زیادی بدست آورده است و همه کس شایق تماشای فلم های دیدنی وی میباشد.



تامارا سیو مینا هنر پیشه با استعداد سینمای اتحاد شوروی

دمرید ژاتوبی

دامین افغانپور

آقا خـــان دورده‌یف دشور وی تـــرکمنستان داد بیا تـــو ښنسټ ایښودونکی‌دی.دشوروی ترکمنستان‌هنر او ادبیاتو لکه د شوروی اتحاد دنوروخلکو دادبیاتو په‌څیر وروسته‌داکتوبر تر انقلابه وده وکـــړه . دشوروی ترکمنستان ادیبانو دهغـه‌هیواد دخلکو دشته‌من فولکلور پـه مرسته وروسته تر انقلابه نـــو ی‌ادبیات هست کړل چی آقا خـــان دورده‌یف ددغو ادبیاتو له موسسینوڅخه دی او دلنډو داستانونو پـــه سرغندویانو کی‌ستر مقام‌لری.

دګیوچکه کلی دښنو باغونو په منځ کی‌پټ دی . که دغه کلی له هغی لاری څخه چی له ښاره راغلی ده وکتل شی نو سترګـــی یو شمیر کیږدی خانته ورکاږی او ښاو خواته‌یی دمنو، ناکو ونی اودانګورو باغونه ښکـــاری دسباون په چوپتیا کی دچرګانو آذانونه او دآسونو دښنا سره ګډیږی او چرګی په‌خپلو کوډلو کی دمرید دکیږدی خواته ښوریږی‌او په ټوپکو او کړکړو پیل کوی . ښکلیو او کوچنیو مرغیو دقیسی دونو پرګټو ځانګوباندی خیزکی وهلی او سندری یی ویلی .

داوخت نبات کوچی هم ویښه شوی وه . له خپله ځایه پاڅیده اوپربالښت باندی یی تکیه وکړه . خپلی خواته یی پرزوی سترګی ولګیدی . دهغه پرغنم وږمی مخ باندی چی توری ږیری پوښلی‌و ، لاس کش کړ او ویی نازوه . له خپله ځایه پاڅیده او کیږدی ته ورننوتله . خپل مخ اولاسونه یی ومینځل او چایجوش یی پرنغری کیښوداو اوریی بکی‌بل کړی وروسته بیایی دوه ږړی او پتر یـــی چاینکی ، چی جوښتی یی مات‌شوی ووـ را ـ کښلی او په هریوی کی یی چای واچول او هغه یی مرید ته څیرمه کیښودلی .

ـ مریدقلی، ای مرید قلی پاڅیږه سپین سهار دی او لمر راختلی .

مرید خپله چینه لری کړه ،ودریداو بیایی دځان ستومانی وکښله . لـه هډونو څخه یی کرچهار وخوت. وروسته ووت‌چی مخ اولاسونه پری مینځی. هغوی به‌دسبا‌ناری لپاره ترکیږدی لاندی کیناستل ، څکه چی داځای سوړو .

دنبات ادچی ډیر پخوانی عادت وچی سهار سهارخپل زوی ته نصیحت وکړی . اوورځنی چاری ورته وښیی چی څه باید وکړی . اونن‌یی هم همدا کار وکړ .

ـ زویکه‌څوځلی‌می‌درته‌وویل چی دالله‌بردی پرځمکه باندی کار مه لره . ته خو پوهیږی چی‌الله‌بردی څه پول سړی دی . هغه هډو بنیادم ندی . هغه ځناوردی. تانه خویته شته چی پووخت ته دهغه مزدور وی ، خومره یی وځورولی . شپه اوورځ دی مزدوری ورته‌کوله اوس هغه غواړی چی بیخی دی له دنیانه‌ورک کړی .

بس ده بس‌ده موری. پومتل دی چی‌وایی که سړی دغره په څرتکیه خای ولری. نو ږړه یی ډبرین وی . زه به څنګـه له بایانو څخه وویریږم ؟ شوروی حکومت ما ته ځمـــکه راکړه، همدغه حکومت به زماساتنه او ملاتړ هم کوی .

او ماتر‌ته هم مه چی ولی می‌دالله بردی ځمکه اخیستی ده . اوه کاله کیږی چی زه دالله بردی مزدور وم .

دهغه داګورو هـرتاك او د منو هرنیالګی زماپه لاسونو خړوب شوی او پاللی شویدی په شپو شپواوورځو ورځومی خپله ملا ورته کړوپه شویده . او دادی اوس چی شوروی حکومت بر کرار شویدی ، نو دغه ځمکه یی ماته را کړیده . نوته ولی خوشاله نه یی ؟

ـزه خوشاله یم ، زه خوشاله . دادنیـــته‌منو او خوار انو لپاره غته نیکمرغی ده . یواځـــی می له تانه غوښتنه کوله چی لږ څه احتیاط وکړی .ته یواځی دبای په‌مقابل کی ودریدی. پام کوه چی په څه مصیبت وانه وړی .

ـآیا زه یواځی یم ؟نه ، شوروی حکومت زموږ شاته ولاړدی زه به ولی ویره لرم؟

وروسته دچای تر څښلو مرید خپله ملاپه دستمال وتړله اوخپله خولی یی دمیخ دپاسه واخیسته اوخپل بوټان یی په پښوکړل ....

یوی رنی ویالی‌چی دواړوغاړوته یی دتوتانو ونی ولاړی‌وی دمرید ځمکه له‌پلوان شریکانو څخه بیلو له او هـــم ددغی ویالی یوی‌خواته دمنو، ناکو، شفتالو اوبویانوونی وی او بلی خواته یی ټول انګور تاك غزیدلی او زرغون پراته وو .

مرید په‌ډیره اوچته‌روحیه کارکاوه.هغه‌به‌خپلو متوکی ډیر قوت احساساوه. هغه به دپسرلی وږمی اولمر څخه چی دده لوخی اوږی به‌یی ور تودولی او نازولی .ځان خوشاله احساسوه دهغه یوم به‌په قوت‌سره ځمکه څیرله اوډیوم له وهلو سره سره بـــه دهغه آواز هـــــم پورته کیده چی سندری به‌یی ویلی . داسی سندری چی زیری به‌یی ورکاوه چی اوس مرید په خپله دخپلی ځمکی .خاوند دی او دلوږی خل لپاره نه دبای لپاره ، بلکه دځان لپاره کارکوی.

مرید به تر ماښام پوری کار کاوه . ټولو به خپلی کروندی بربښی وی ، خو مرید به‌ملا سیخه کړه اودخپل تندی خوله به‌یی وتوږله او پدغسی یوه حال کی دمرید تر غوږه یوه چیغه ورسیده . هغه چی‌مخ واړاوه نو خپل پخوانی ملګری محمدبی ولیدچی په‌بیړه دده په خوا ورځغلی .

کله چی مرید دهغه به حالت ځان پوه‌کړ نوبدی وپوهیده چی څه پیښه شویده . په بیړه یی وپوښته :

ـځنګه چل دی ؟

ـواوره مریده ،هم دا اوس خبر شوم چی پرون اله بردی بای . رجب بای‌او رحیم بای سره له خپلو زامنودمراد بای سره را ټـول شویدی او هلته یی تصمیم نیولی دی‌چی‌زموږ دکلی دشورا مشر نور ګلده او تاووژنی .باید مخه یی ونیسو او چاره یی وکړو .

ـته ډیر شور مکوه. زه به‌په بیړه نورګلده ته ورشم .

داخبره مرید په ډیره بیړه خپل ملګری ته وکړه .

خو نور ګلده په کورکی نه و. په هماغه غرمه یی ښارته ورغوښتی و مرید درنیس آس واخیست او په هغه پسی ولاړ .

کلـه چی له کلی څخه ووت آس ته یی متروکه ورکړه او یوه ګړی وروسته ښارته ورسید . له لومړنی کورڅخه تیرشو اوهرچانه یی په څیرسره کتل . کله چی بازار تـه ورسید .په بیړه یی خپل ستومانه آس وتاړه اوپه خپله دښنوونو تر کتار لاندی وخوځید هغه دځکو او هندوانو له بازار څخه تیر شو اوپه څرسره یی بازار ته کتل . په یوه ګړی کی دنه دنه یی ټول ښار په خپل‌ملګری پسی وکوت . ټولی سماوار چیانی یی پسی وغوښتلی . او په‌پای کی یی دویم بازار هم وکوت خود نور ګلده پته‌یی ونشوه لګولی هغه پداسی حال کی چی چوپ و .

فکر یی کاوه . یوه شیبه ودرید اوناځاپه یی دبګی غږ او دخلکو زوږ تر غوږه شو .

ـای، ولی دواړ په منځ کی ولاړی ؟

مرید ولیدل چی دادعا شور بګی ده . عاشور ددوی کلیوال و. هغه وویل چی نور ګلده ددریو تنو په ملګر تیا په سباوون کی دبګی په وسیله مخ په شمال ولاړ.

عاشور وویل چی نور ملګری یی ونشوای پیژندلی .

مرید له عاشور سره مخه ښه وکړه او ژر پرخپل آس سپور شو او ځان یی دآس پرزین ونښلاوه اوپه چټکی سره یی حرکت وکړ.

مرید له ښار څخه وتلی وچی سپینه‌سپوږمی په آسمان کی وختله اوپسیره لاره یی‌رڼاړنا کړه . دغه واټ داوزګاډی له پټلی سره‌موازی پروت و. وروسته ترڅو دقیقو یی آس ته متر وکه ورکړه اووی ځغلاوه . خو هیڅ بګی یی ونه لیده . خوکله چی کلی ته‌نږدی شو دخلوروتنودپښو پل‌یی توجه‌جلبه‌کړه. مریدله خپل آس څخه کوز شو او دپښوپل یی ترهغه ځایه‌چی داورګاډی پټلی‌ددښتی خواته تاویده وڅاره . او مرید بیا بیرته په آس سپورشواو ددښتی دخړی تیاری په لور وخوځید .

* * *

کله چی داوسپنی لاری ته ورسید،خپل آس یی ودراوه او په پټلو باندی نظرو غړاوه .

سپوږمۍ ترور يځو لاندی پټه شوی وه اولړی سیمی‌په تروږمیوډوبی‌وی تروږمۍ ددښتی په سکوت‌کی ډوبه‌ښکاریده... مریدپدی شیبوکی داورگاډی غړچی له لری څخه تر غوږه کیده واورید. دغه چوپتیا یوه شیبه وروسته دیوه انسان ځگروی ، ماته کړه • مرید ځان دآس په زین پوری ونښلاوه • دانسان ځگروی بیا تکرار شو • مرید دآس مخ واړاوه او ددغی لاری په او ږدوکی وخوځید • خوپه ځیرسره یی دهر څه خارنه کوله •

انسانی ځگروی پرله پسی تکراریده اؤ لاپسی نژدی کیده •

مرید آس ته مترو که ورکړه • هغه‌احساس کړه • چی زړه یی په کوګل‌کی دټوپکو له‌زوره چوی •

سپوږمی بیا دوریځوله شانه سروواهه او خپله سپینه رڼایی د اوسپنی په خړو پټلیو باندی وشیندله . مریددپټلیونه یو څو گامه هاخوا یو تور رنگی موجود ولید • دا وخت دهغه‌اورگاډی غړچی ډیرلری و. غلوریده، او لاپسی په ډارونکی توگه نژدی کیده •

مرید له خپل‌آس څخه کوز شو او یو څو شیبی یی دپټلیو خواته خاوره وکتله او ویی لیدل چی یو لاس پښی تړلی انسان داورگاډی په پټلیو باندی غورځول شویدی. مرید ددغه انسان سر پورته کړ دانور گلده وچی سراو مخ یی په وینوکی خیشته ، پیشته وو اوبی‌سده پروت و. پښی یی تړل شوی وی او ځړله یی په دو سمال تړلی شوی وه .

ـنور گلده !

مرید پداسی حال‌کی چی‌چغی‌یی وهلی خپل ملگری په ریږدیدلولاسونو ټینگ‌کړاو غوښتل یی‌چی هغه دپټلیودپاسه پورته‌کړی . خوهغه په‌ډاراو وحشت سره ولیدل چی ډیر کلک‌تړل شویدی . ځمکه شکوله شوی وه اونور گلده په‌پریړو رسیو دپټیلو دپاسه تړل شوی و•

مرید دیوی شیبی لپاره وارخطا شو •

هغه احساس کړه چی غوریدونکی گاډی شیبه په‌شیبه‌لاورنژدی کیږی هغه‌حتی‌داورگاډی دلوکوموتیف تودوخه‌په‌خپل‌څټ باندی احساس کړه. مرید هڅه کو له چی داپریړی رسی وشکوی خونه یی شول کولی. آخرین خپله چاړه وکښله اورسی یی‌پری کړی • او په فوق‌العاده قوت سره یی دنورگلده بدن‌له‌پټلیو څخه خلاص کړ اوپه عین حال کی یی ولیدل چی یو ډیرستراوعظیم شی‌چی اورترینه خوت ورنژدی شو• دلوکو موتیف غړیی غوږونـــه ورکاڼه کړل . هغه دپټلیو څخه ځان گښته وښو یاوه او خپل ملگری یی کش کړ ••• اور گاډی تیر شواؤ په تروږمی کی‌یی سره رڼا څجوړه کړه .

دسپوږمی ټیکلی په آسمان کی ورك شوی واو په ختیځ کی سپیدو دسهار زیری ورکاوه مرغانو په چغار او ترانو پیل کړی‌و • دلمر لومړنیو شغلو په سخاوت سره دمرید ټاټوبی نازوه او ترانو دهغه هر کلی کاوه • هـــغه ټاټوبی چی تیره شپه نژدی وچی نورگلده‌دهغه په خاطر قربانی شی •

په هماغه غرمی دمقاومت ډلو هغه بایان چی پرنور گلده اؤ شوروی حکومت یی دتیری‌لاس پورته کړی‌وو، ونیول •



چند نمونه از زیورا ت که ازلاجوردساخته شده است.

ترجمهٔ عبدالملك ((شرف))

بشر به این رنگ مجذوب است



نمایی ازمعدن لاجورد

بشر به این رنگ آسما نی ا ز شش هزار سا ل قبل مجذوب بود این ماده برا ی مز ین سا ختـــن تعو یض ، انگشتر و بکس هـــا استعما ل می شد و هم چنا ن برای سا ختن‌وکندن‌کاری علا ما ت ،پیاله هاظروف‌بکار میر فته است. لاجورد در رو سیه و مخصو صا در قرون هجده و نزده در بین خا نم هـــای شیك پو ش ، معما را ن ،هنرمندان وکندن کاران معمو ل بود .

در دنیا تنها و تنها سه مملکت یعنی افغا نستان ، اتحاد شورو ی‌و چیلی دارا ی منا بع لا جورد ا ست که برا ی اهدا ف تز ئینی منا سب میبا شد چنین معلو م میشود که طبیعت آنرا بروی کوه ها ی غیـــر قابل تسخیر بالا زده ا ست.لاجورد

در پا میر تنها تو سط مردان‌غیوری بدست آورده میشد که در ((بلو ـ جورج)) به جستجو ی آ ن میر ـ فتند در ار تفا ع پنج‌کیلومترجائیکه درهمهٔ او قا ت سا ل پر از بر ف است . ریز ش سنگ از کو ه در

قرن گذ شته یگا نه راه هـــا ی‌این سنگ ها را و یرا ن کرده ا ســت جیو لو جست ها ی اتحاد شوروی لاجورد را دو باره کشف کر د ه‌اند: اینها ذخا ئیر آنرا در پر تگـــاه های د شوار و سخت در یا فتـــه اند ، بعدا و قتی ا ستعما ل هلیکو ـ پتر در تا جکستا ن انکشا ف کرد دریا فت ذخا ئیر بزرگ لا جو رد و مو فقیت ها ی آن و کار گیری از آ ن ممکن شد . لا جورد درمرمر های سفید ، در آشیا نه هـــــای آبی در خشنده عد سیه هاو سیاه رگ ها خو ابید ه ا ست وبصورت راخص اگر ذرات‌خورد گلـداز بـــا خود دا شته با شد ارزند ه تـــر است .

و بمنا به آسما نی تلقی میشو د که از نور ستار گا ن رو شن‌با شد لاجورد در تا جکستا ن‌شورویتنها در تا بستا ن ذخیره شد ه‌وتو سط هیلکو پتر به دو شنبه انتقا ل داده میشود.

ستارگان افسانه ساز

ترجمه وافی

بالت اسپارتك

استاد بزرگ رقص با لت اتحاد شوروی ماریس لیپ را در امریکا، اروپا ،آسیا ،افریقا واسترا لیا خوب میشنا سید وبه هنروی ارج بخصوصی قایل هستند لیپ ا نسان صمیمی ، مهر بان وبسیار دوست داشتنی است وبر علاوه او را هنر مند نابغه هم گفته میتوا نیم که هیچگاه خستگی رانمی شنا سد پروگرام باشوی تیاتر اورا خیلی معروف میسازد در آموزشگاه بالت مسکو کهسالهای قبل خودش شاگرد بود حامد استاد است او باو جود مصروفیت ها ی زیاد همیشه خوشحال و دقیق است یك وقت از اوپرسیدم که کدام بالرین مورد علاقه اوست گفت : ((والله چه بگویم رقص بایکی خوب است ولی کرکترش خوب نیست با دیگر ی که کرکترش خوب است رقص مشکل است.

از این نظر مشکل است که به طور مشخص بگویم که کدامیك مورد علاقه منست . در جوا ب سوالی که کدامنقش خود را دوست دارد گفت : ((من یك پسر و یك دختردارم که نمیتوانم بگویم که کدا مش را زیادتر دوست دارم نقش هایم نیز مثل اولادم هستند همه جز وجودم هستند چطور می توانم بین آنها فرق قایل شوممگر درنظر کار شناسان لیب در نقش کراس در بالت اسپار تك بی- مانند است این حر كات، هنر تمثیل ، احساس وهیجانات همه با هم یکجا شده یك هار مو نی زیبا را ساخته که انسان ازدیدن آن لذت میبرد وتعجب می کند.

نمایش های دیگر لیپ از جمله رومئو ژو لیت در یاچه ،قو ،ژیژل، دون کشیوت ، زیبای خوابیده ، افسانه عشق ، کار من سویته و اماکارنیا از جمله نمایشا ت بی نظیر اوست یك منتقد انگلیسیبه دیدن بالت رمئووژولیت او گفت: ((که مغز لیپ میر قصد واندا مش فکر میکند)) لیپ در چندین فلم نیز حصه داشته که چار مین قبر شهید رامیتوان نام برد.

لیپ به ورزش نیز علا قمنداست چنانچه چند ین بار قهرمان آببازی لتوانی گردیده است.



ماریس لیپ



الو ن دو لن

الون دولن اکتور سینمای فرانسه

الون دیلون اکتور معروف فرانسه به دعوت مسفلم برای دو روز به اتحاد شوروی سفر کرد .

در هنگام اقامت خود از شهر های مسکو و لنینگراد دیدن نمود .

الون دیلون در استدیوی بزرگ مسفلم جریان فلمبر داری فلم ((تیگران)) که توسط رز یسوران موفق اتحاد شرروی الوف و نا او موف ساخته میشود و یکی از رول های این فلم را خودش بازی خواهد کرد تماشا نمود .

دیلون این سفر را خیلی خاطره انگیز خواند .

درین سفر همسرش ماری دارك که وی نیز هنر پیشه است دیلون را همراهی میکرد .

نانی بریگفودزی آوازخوان خلقی جمهوریت گرجستان شوروی

هنر مندیست بسیار زیبا متبسم که هیچگاه تبسم زیبا و نمکینی او از چهره گیرا یش دور نمیرود خودش میگو ید : ((هیچگاه در زندگیم روزی رابه‌خاطر ندار م که نخوانده باشم)) پس باید چنین آواز خوانی که هم صدای دلپذ یر وزیبا دارد وهم مشق وتمر ین زیاد نباید از روی‌سن بترسد یك وقتی گفت ، ((من همیشه برا ی علاقمندان آواز خوانده ام گر چه هیچ هم تمایل نداشته ام که درآن لحظه آواز بخوانم مگر باز هم به خاطر اینکه هم بخود وهم به‌تماشاچی عقیده دارم همیشه خوانده ام .

وقتی اورا روی ستیژ در حال اجرای پار چه آهنگی ببینیم اورا زنی با استعداد خیره کننده که آواز خیلی قشنگ داردوبااحساسات وهیجانات خاص یك خواننده محبوب نسل جوان ،که همیشه می کوشد ذوق تماشا چی را بسیار مراعات نما ید خواهیم یافت.

باریس شیرباکوف

باریس شیر باکوف در نزدیك بندر در شهر لیننگراد زندگی‌میکرد و در طفلی میخواست دریا نورد شود اما در سیزده سالگی اکتورفلم شد .

در فلم (تصد یق نامه) نقش اول را بازی نمود .

شیر باکوف جوان سی ساله قد بلند ، با دندان های سپید وچشمان روشن .استودیو مکتب خودژستونی تیاتر ، بنام گورکی) را تمام کرده است . و نقش های خوب فلم های (من در سرحد اجرای وظیفه‌مینمایم) (یك‌قدم‌به‌پیشوا زکسی) (درسواحل خاموش) (همه قسم بازی است) (تراس)، همرای‌عزیز انتان‌جدانشوید یازده‌امید ،لحظه کامیا بی وفلم روز عروسی را باید معلوم کرد خیلی ماهرانه بازی کرده است . و با ارتباط به نقش هایش به سپورت علاقه پیدا کرده مخصوصا ,سکی ،فوتبال‌و موتر سیکل‌سواری و نشان زنی .

او کرکتر های مختلف تیپ های مختلف را با مهارت خاص بازی کرده است .



باریس شیر باکوف

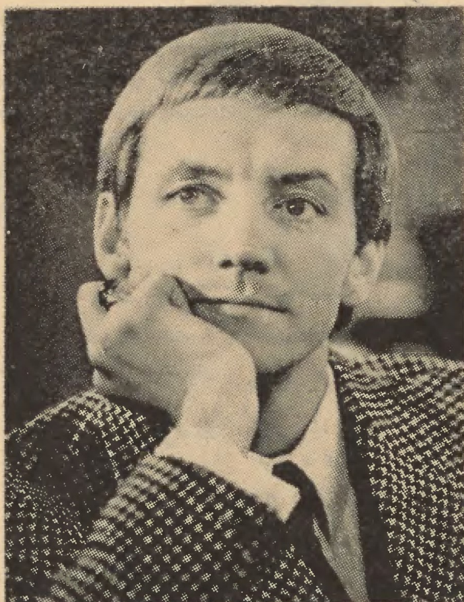
والنتینا تیتو استاره‌زیباوموفق اتحاد شوروی

والنتنا تیتوا استد یوی تیا تری لیننگراد را تمام کرده و در فلم‌های مشهور نقش های عمده داشته است از آن جمله (همه چیز نزدمردم باقی می ماند) ، (بوران ،طوفان) ، (دهلیز شرقی) ، (شمیر و سپر) ، باز گشت به زندگی ، ابحار آرزو های ما ، در بحر خاموش ، نیلون صدفی صد ، د ا کتر را خواسته بودین ، یك قدم به پیشواز کسی ، است .

والنتینا بر علاوه اینکه‌خیلی‌زیبا و خوش اندام است دارای استعداد خارق العاده میباشد .



والنتینا تیتوا



موریس لیپ اهداء به مجله ژوندون

برای شما برگزیده ایم:

هر هفته یک داستان برگزیده:

از ادبیات جهان

چشم ها



تهیه وتنظیم از: ر . طنین

«ك، ن. محمد» در شهر «مانچری» که در سی کیلو متری کلکته مو قعیت دارد بدنیـــــا آمد •

وی در وزارت مخابرات هندوستان به سمت‌مامور ایفای وظیفه می کند•

نمایشنامه و داستان کوتاه‌نویسی مهمترین‌بخش نویسندگی او را تشکیل میدهد •

تا کنون چند داستان وی برنده جوایـــزادبی شده ودر این شمار داستان «چشم ها»هم که دراین جاازنظر تان می گذرد وما آنراازمیان ترجمه های هوشنگ مستوفی برای شما برگزیده ایم در سال ۱۹۵۰ برنده جایزه اول‌ادبی بین المللی‌روزنامه نیویورك هرالدتریبون گردید •

همه کسانیکه چشم دارند و می بینند بمن می‌خندند و حتی بعضی از آنها در حالیکه از خنده گرده درد میشوند در باره من داستانهای خنده آوری نقل می کنند •

اما من خوب میدانم که آنها چه می‌گویند وچه چیز وا دار شان می کند که ابلهانه‌بمن بخندند •

یکی از دلایل خندیدن آنها به من ایـــن است که من هم روز گاری معشوقه‌یی داشته ام! وبالاتر ازآن اینکه بااو ازدواج‌کرده بودم•

چطور من عاشق شلم و با او ازدواج کردم همان داستانی است که مردم آنرا تا این‌حد مضحك تلقی کرده اند و مرتب به آن می‌خندند وهنوز هم می خندند •

اگر شما هم بخواهید راز این ماجرای سر- گرم کننده ودرعین حال شگفت را بدانید آنها به شما خواهند گفت که قبل از هر چیزباید مرا ببینید ، بسیار خوب هیچ ما نعی ندارد،من خودم حاضرم در برابر شما با یستم تا مرا خوب تماشا کنید راستی چه چیز خاصی درمن وجود دارد که تا این اندازه باعث تمایزم از دیگران شده است ؟

من مرد کوتاه قدی هستم به سیاهی‌زغال ودارای اندامی نامتناسب و بیقواره، سربزرگ من تاجی است بـر فـر ق عـد م تـنا سبو زشتی وحشتناکم ، در صورت من دوچشم‌گرد وجود دارد که در درون دو حفره بزرگ‌و عمیق قرار گرفته ،بایك‌بینی عقابی‌ویك دهان‌گشاد بقه‌یی ویك پیشانی خیلی کوتاه در میان دو گوش که بیش از اندازه طبیعی بزرگ‌است درعین حال روی پوست صورتم سوراخهای بیشماری است که نشان میدهد بیماری آبله دردوازده سالگی چطور بیرحمانه‌مرا موردحمله قرار داده است ،ضمنا بد نیست بدانید که افتادن از بالای یك محل بلند پای راست مراهم شل کرده است ، بلی من را ستی کوهی از زشتی و بد قوارگی و علم تناسبم•

بمن می گو یند که هر کس دراولین‌برخورد تصور می کند با میمونی روبرو شده است‌و وقتی می فهمند این میمونی که در برابر خود می بینند انسانی مانند خود شان است ازخنده به حالت ضعف می افتد .

یکبار موقعی که از یك جاده می گذشتـــم شنیدم که مردی به رفیق خود می گفت : «هر وقت این مرد را می بینم بیاد گوژپشت نتردام میافتم » *

ولی چون من کوپ نیستم همیشه به‌این حرفهای مردم به شدت اعتراض کرده‌ام بااین همه‌به هیچ وجه بمن مربوط نیست که دیگران درباره من چگونه قضاوت می کنند، تنها چیزی که میدانم این است که خنده ها و ریشخند های آنها در سهای بزرگی در باره خودم بمن داده است •

هر وقت زنهای زیبا و خوش اندام رابـا لباس های رنگارنگ‌مجلل و حالت پرازغرورو تکبر در کوچه ها و بازارهامی بینم که‌ازکنارم می‌گذرند به‌اندیشه فرو میروم و مثل یـك گناهکار مجرم از آنها میگریزم تا خودم رادر گوشه یی پنهان کنم چون آنها به محض‌دیدن من چنان رویشان رابا نفرت و انزجار بر می گردانند که گویی برهمن‌جغد شومی‌رادربرابر خود دیده‌است « * ۲» آنها هرگز نمی خواهند قبول کنند که من هم مانند خود شان انسانم وباید مثل یك انسان بمن احترام گذارندو در همین لحظات است که من به‌تراژیدی دردناك وغم انگیز زندگی و هستی خودم پی میبرم•

خداوند بمن هم مثل هر یك از شما حس تشخیص زیبایی داده‌ومنهم مثل شما از دیدن زیبایی لذت میبرم• ولی گویا شماداشتن‌آن حس رابرای من جنایت‌غیر قابل بخششی تلقی می‌کنید • سخن را کوتاه کنم، تا آنجا که من فهمیده ام این دنیا یی که مادر آن زندگی‌می کنیم صریحا اعلام می‌کند که انسا نهایی نظیر

من هر گزحق حیات ندارند ،ومن این حقیقت رابخوبی دریافته ام .

پدرم قبل از آنکه من دست راستو چپم‌را بشناسم یا عقلم بکار افتا ده باشداز دنیـا رفت وبعداز او تنها مادر پیرم بود که وقتی ازخانه بیرون میرفتم انتظارم را می‌کشـید، قانون توارث تاچه اندازه میتوانست در وجود من موثر باشد ،چه کسی مسوول نقص خلقت هراس انگیز من بود ؟ پدرم ؟ مادرم ؟ آه نه، نمیتوانم هیچ کدامشانرا نفرین کنم ، چرابايد آنهارا مقصر بدانم ؟ واقعیت اینست که من باید بدنیا میامدم ولی شاید هیچیك از آندو میل وانتظار نداشتند که‌من‌بااین وضع وشکل بدنیا بیایم،ماسعی میکردیم که شجره خانواده خودرا حفظ کنیم ، من که در برابر مـــرگ ایستادگی کردم و نمردم و مادرم که هرگز سقوط اخلاقی نکرد، آیا درخت این خانواده نباید شاخه‌های تازه میداد و زنده می ماند؟

حس تشکیل خانواده در انسان که یـك موجود اجتماعی است غریزی و طبیعی مـی باشد واین حس بتدریج در درون مادر پاکدل وساده لوح من‌هم‌بوجود آمد وعلایم آن‌نمایان گردید تاجاییکه یکروز بمن گفت :

ـپسرم آیا تو نباید زن بگیری و عروس زیبایی به‌خانه بیاوری ؟

این سوال مادرم به هیچ وجه برای‌من تعجب آور نبود و به این علت در حالیکه‌قلب لبریز از اندوهم را باز حمت زیاد خفه مـی کردم، جواب دادم :

ـآه مادر ، چرا ، البته اگر بتوانم از خدا میخواهم.

از آنروز او شروع به مشورت با زنان سرـ سفید محله کرد واین مشورت چند روزی ادامه یافت، هر روزکه او با چشمهای مملوازدرد ونگاه غمزده به خانه‌بازمی گشت زجرو شکنجه من بیشتر میشد و رفته رفته این حالت مادرم برای من مساله تازه یی بوجود آورده بودوهر بار که‌او را میدیدم می گفتم :

ـمادر چرا اینقدر غمگینی؟بمن بگوچه‌دردی داری ؟

واو هر بار در جوابم می گفت:

ـهیچ چیز پسرم ، هیچ چیز نیست .

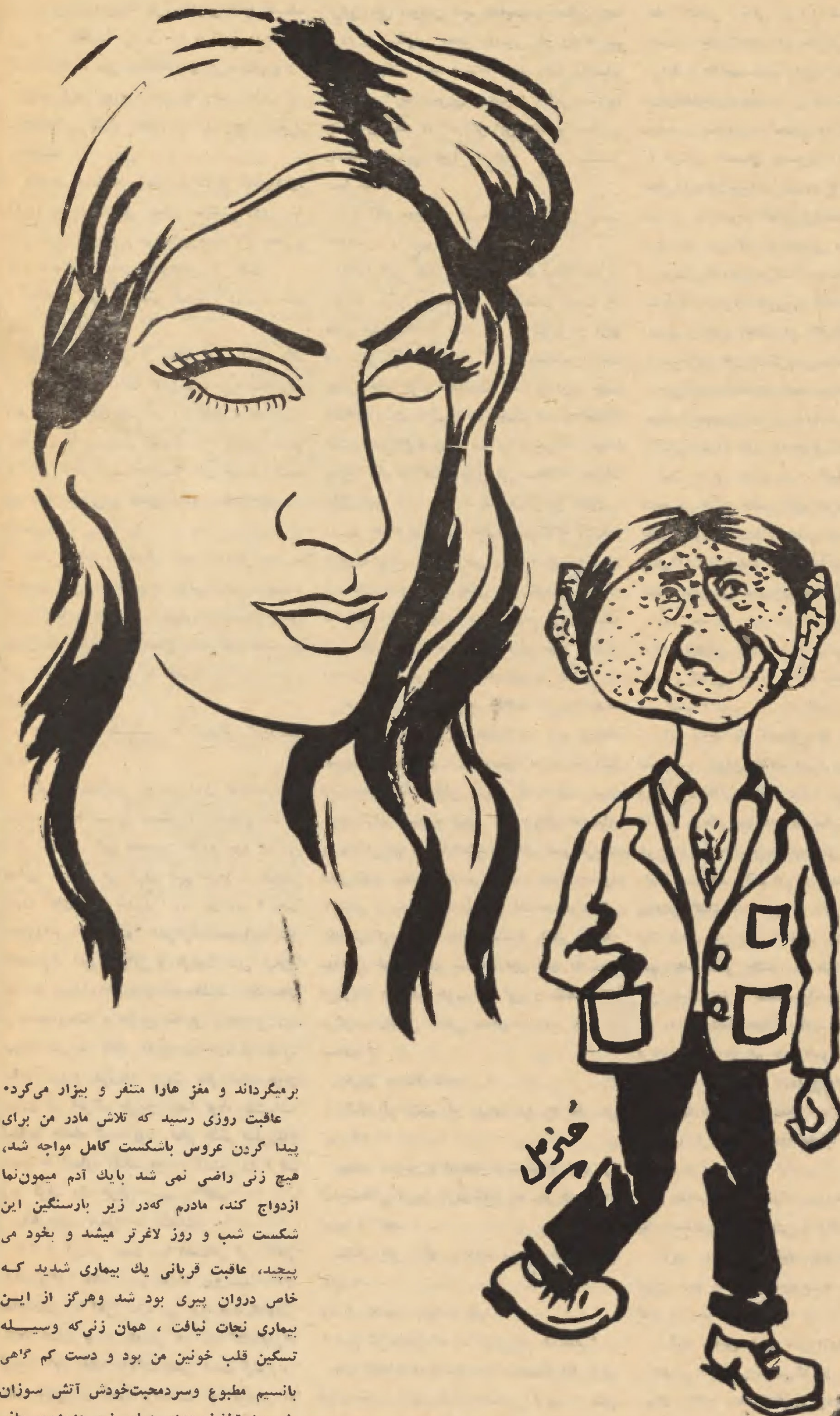
اما در زیر این جمله «هیچ‌چیزنیست» قلب خونین و لبر یز از نومیدی و بیچارگی مادری می تپید .

دو هفته گذشت ، مادرم از رفتن به خانه همسایه هاو مشورت با آنان دست برداشته بود ولی آنهایی هم که پیش از آن بمن نمی خندیدند از آن پس شروع به خندیدن کردند یکروز در جاده مرد موخاکستری چهل پنجاه ساله‌یی باترحم تمسخر آمیزی بـر فیقش گفت :

«شل بیچاره ! مادرش چقدر تلاش کرد تـا زنی برایش پیدا کند! خداوندا راستی برای چه چنین آدمها یی راخلق می‌کنی؟

رفته رفته من در خفابفکر آرایش و زیبایی خودم‌افتادم، سعی‌میکردم حتی‌المقدورلباس های تمیز و شیك بپوشم اما این تلاش‌و کوشش من هم فقط صدای خنده‌وتمسخر مردم رابلندتر کرد، آیا من زشت ترو مهیب‌تر شده بودم ؟ عاقبت اعتراف کردم که با شستن نمی توان زاغ زشتر و راتبدیل به قوی زیبا وشکیل کرد .

داستان زندگی من ادامه داشت تا آنکـــه عاقبت منهم معشوقه‌یی پیدا کردم ، حتما شما هم بابیقراری میل دارید ما جرای عشق مرا بشنوید، بلی منهم‌آرزو داشتم دوست داشته باشم ودوستم بدارند، آیا این یك‌امرطبیعی نیست ؟ داستان عشق من براستی راستـــی شگفت انگیز است، در خلال این داستان زن جوانی با تمام وجودش بمن عشق میورزید و عاقبت هم بامن ازدواج کرد بدون آنکه بظاهر وشکل من توجهی داشته باشد ، همان شکل وظاهر نفرت انگیزی که همه چشم هارا ازمن



برمیگرداند و مغز هارا متنفر و بیزار می‌کرد.

عاقبت روزی رسید که تلاش مادر من برای پیدا کردن عروس باشکست کامل مواجه شد، هیچ زنی راضی نمی شد بایك آدم میمون‌نما ازدواج کند، مادرم که‌در زیر بارسنگین این شکست شب و روز لاغرتر میشد و بخود می پیچید، عاقبت قربانی یك بیماری شدید کـه خاص دروان پیری بود شد وهرگز از ایـن بیماری نجات نیافت ، همان زنی‌که وسیـــله تسکین قلب خونین من بود و دست کم گاهی بانسیم مطبوع وسردمحبت‌خودش آتش سوزان دل مرا تخفیف‌میداد همان زن عزیزومهربانی که باتار های عشق آسمانی‌و بی تمنای خود مرا در این دنیای خالی از عشق و حرارت‌زنده

لطفاً ورق بزنید

نگه میداشت ، همان مادر مقدسی که زندگی حقیقی وهمه چیز من محسوب میشد و همان موجود پاکدل و فداکار که در زشتی‌وخشتناك من نوعی زیبایی قا بل ستایش مشا هــده می کرد ،عاقبت مرد و مرا در این دنیا تنها گذاشت ، نه ،من به خاطر او گریه نکردم و نخواهم کرد، چون میدانم که وجود نحیف و رنجدیده‌اش قدرت تحمل درد و رنج بیشتری رانداشت .

ماجرای عشق من بعداز مرگ او اتفاق‌افتاد: یکروز صدای تق‌تق عصای سنگینی روی پله های منزل شنیدم وهمراه‌بااین‌صدا ناله دختری بلند شدکه باصدای یکنواختی می گفت :

«آقامن کورم ،چشم ندارم ، در راه خدا بمن کمك کنید!»

اول به صورتش و بعدبه چشمهایش نگاه کردم، منظره ، رقت آوری‌بود، درحالیکه‌خودم رافراموش کرده بودم در دل گفتم : «دختر بیچاره ! بااین جوانی کور است ! زندگی طاقت فرسای که‌در روز هاوشب های خسته کننده آن فقط شنیدن و لمس کردن امکان پذیر است .»

دختر جذاب و قشنگی بود، اندامش بحد تحسین آمیزی متناسب ، خوش تراش وکشیده بودو زیبایی و تناسب خوش اندامترین زنان جوان را داشت واز همان لحظه اول قلبم در گرو عشقش رفت و با احترام و ادب بسیار گفتم :

ـ بفر مایید بنشینید تا خستگی تان‌رفع گردد .

مدتی با عصایش پی در اتاق گشت،عاقبت ازجایم بر خاستم و دستش‌را گرفتم و بداخل اتاق آوردم ، این نخستین بار ی بود که زن جوانی را لمس می کردم قلبم لبریز از هیجان وآرزو های خفه شده‌یی بود، دوباره با دقت به‌صورتش نگاه‌کردم، علی‌الرغم‌چشمهای‌نابیناو نگاه مرده اش ،جوانی و طراوت مثل بهاردر صورت زیبا و ظریفش میدرخشید ،سینه‌های برجسته وبلند و خوش نمایش زیاداز‌من دور نبودو قبل از آنکه فکری در باره او بسرم بیاید شروع بلرزیدن کردم، مثل اینکه هوای سردی در اطرافم جریان پیدا کرده بــاشد لبهایم خشك شده بود، تمام بدنم میلرزیدو نفسم به شماره افتاده بود . دستش را گرفتم وبه طرف یك جوکی بردم و گفتم :

ـ بفرمایید همین جا بنشینید .

آیا او لرزش دست مرا احساس کرد ؟کمی ازغذایی‌که پخته بودم بایك «روپیه» «۳» به‌او دادم، با لحن ساده یی بمن گفت که‌نامش «لیلا» است و با مادرش در یك کلبه‌گلی‌که نزدیك کار خانه بزرگ شهر است زندگی‌می کند. وقتی از جای برخاست که برودباز او درخواست کردم که‌باز هم بدیدنم بیاید .

از آن پس لیلا بدیدن من می‌آمدو بعداز مدتی چنان به این دیدارها عادت کردکه جزو تفریحات روزانه اوشد ، مادوبدو رو بروی هم می نشستیم واز همه چیز صحبت مــی کردیم. پس از آشنایی با لیلا احساس‌می کردم آتش سوزان قلبم تخفیف و تسکین پیدا کرده و سنگینی تحمل ناپذیر بار زندگا نیم خیلی سبکتر شده است، رفته رفته لحظات زندگی برا یم شیرین و هیجان انگیز شده‌بود چشمهای لیلا، آه که اگر این چشمها بینایی داشتند زیبایی اورا به اوج کمال مــی رسا نیدند .

آیا نگاه عمیق و خیره یك زن کافی نیست که‌یك‌مرد را دیوانه کند ؟

امامن این نکته را فقط از تجربیات دیگران آموخته بودم و به‌خوبی میتوانستم بفهمم چه معنی میدهد قلب تشنه من هم لبریز از آرزو واشتیاق بود ،آه‌که اگر لیلا چشمهایش‌میدید! درعین حال خوب میدانستم که این آرزو چقدر احمقانه است ، چون اگراوچشم داشت مطمئناً گدایی نمی کرد واگر هم تن به‌این کار میداد بدون شك از کسی چون من صدقه و خیرات قبول نمی کرد ، نه ، خدایا،اگر او چشم داشت هرگزبیناییش اجازه نمیدادکه نزدآدم بدقواره و مهیبی مثل من بیاید و هر روز مرا باصحبت های شیر ینش سر گرم‌کند، امامن ندانسته این آرزو را می کردم ، برای آنــکه منهم احسا ساتم مثل‌همه‌ی مردم بود، راستی آیا این برای من گناهی محسوب می شد ؟

به تدریج مردم متوجه ملاقات های ما شدند باآنکه هیچکس بما حسادت نمی کرد ورشك نمیبرد باز من خوب میدانستم که در نظرآنها آدم بسیار بد شکلی هستم که هدف بسیار خوبی برای مسخره کردن هاو شوخی هایشان بشمار می‌آیم ، حالا دیگر ماجرای عشق من‌بیك دختر کور بهانه تازه یی بدست آنها داده‌بود تابیشتر و بیر حمانه تر بمن بخندند هم‌بستگی یکدختر کور بایك مرد زشت و ناقص الخلقه موضوع خوبی برای صحبت های آنها محسوب می‌گردید و خیلی خوب سر گرم و مشغولشان می‌کرد، راستی خیلی مسخره است ،اینطور نیست ؟

یکروز به لیلا گفتم :

ـ لیلا بگو ببینم تو درباره من چه فکر می کنی ؟

لبخند شیرین و آمیخته با شرم او قلب مرا ازخوشحالی لبریز کردوتکان داد باز هم‌اصرار کردم و گفتم :

ـ لیلا ،بگو، بگو در باره من چه فکر مــی کنی ؟

او با ملایمت جواب داد:

ـ من کی گفتم که شما مرد بدی هستید ؟

این کلمات رابا نها یت صمیمیت ادا کرد، غرور خاصی در خود احساس کردم و مثل اینکه نشنیده ام چه گفته است با هیجان و التهاب زیادی دنباله سخنم را گــرفتم و پرسیدم :

ـ لیلا ، آیا مرا دوست داری ؟

باشرم و حجب بسیار سرش را به زیــر انداخت و ساکت ماند، احساس کردم کــه تمام زیبایی زندگی در آن صحنه نقش بسته است ، چند لحظه بعد لیلا مرا ترك کرد.

لیلا ! عاقبت منهم نامی پیدا کرده بودم‌که دراین دنیای پهناور و پر از تنهایی و بدبختی دوست بــدارم ، کســی را داشتــم کــه با منتهای اشتیاق ومسرت انتظارش‌را بکشم همان زندگی سراسر اندوه و تنها یی برایم شیرین و مسرت انگیز ودوست داشتنی شده بود ،آیا این از خوشبختی من نبود ؟

مردمی که بمن می‌خندند دشمنان من هستند، شاید آنها حرف هایی به لیلا میزدند کــه از زشتی و نقص خلقت من آگاه میشد، آیــــا راستی این کار را کرده بودند ؟ کی میداند؟

ولی در حالیکه او شب و روز از روز تشخیص نمیداد چطورمیتوانست بداند زیبا یی دل‌انگیز بازشتی نفرت آور چه فرقی دارد ؟

لیلا به من گفته بودکه کور مادر زاداست البته من هرگز آنقدر خود خواه نبودم کــه بگویم کور مادر زاد بودن او شانس بزرگی برای من بوده‌است ، اما آیا این برای خوداو بدبختی بزرگی محسوب نمی گردید ؟

روز بعد دو باره آمد و وقتی وارد شد من درفکر ازدواج خود مان بودم و نقشه مــی کشیدم که‌این کار را چگونه انجام دهم، باخود می گفتم :

«آیا نباید یك روحانی به نمایندگــی از مذهب به عنوان شاهد در مراسم عقد یك‌زن ویك مرد حاضر باشد ؟ اما من اطمینان دارم که‌هیچ روحانی در عقد ما حاضر نخواهد شد، چون این روحانیون اغلب‌دارای هدفها ومقاصد دنیایی هستند وفقط نام این هدفها را مقاصد روحانی گذاشته اند و به دلیل اینکه من و لیلا مذهب مان باهم متفاوت بود امکان نداشت آنها بامـا کمکی بکنند، از طرفی هم هر قدر این حقیقت را با صدای بلند تری اعلام کنند که دراین دنیا تعداد زنان خیلی بیش از مردان است باز هم باید اعتراف کنم که هیچ زنی بجز لیلا حاضر بازدواج بامن نخواهدشد، پس تنها همین نکته ممکن است که آن مردان روحانی را وادار به موافقت با ازدواج مــا بنماید .»

مذهب من اسلام است ولی من براستی یك مسلمان بتمام معنی و واقعی هستم ؟

آنروز بعداز آنکه لیلا روی جوکی نشست بدون هیچ مقدمه‌یی شروع به صحبت کردم‌و گفتم :

ـ لیلا ، میل داری بامن ازدواج کنی ؟

بخوبی احساس کردم که او از شنیدن این سوال تکان سختی خورد وخودرا عقب‌کشید واین مساله مسلمان بودن من بود که اورا وادار به مکث و تفکر کرد وعاقبت با لحن تعجب آمیزی پرسید :

ـ چه ... چه گفتی ؟

جواب داد م :

ـ لیلای عزیز من ، اگر تو فقط همین رادرك کنی که من‌یك انسانم کافیست، شکی‌ندارم‌که خداوند بزرگ ترا برای من‌فرستاده است...

با چشمهای پراز تمنا به لبهای لرزان او نگاه می کردم ، در آن‌لحظه‌احساس جنایتکاری را داشتم که در انتظار شنیدن رای محکمــه است ،بلی این او بود که باید برای زندگی یامرگ من تصمیم می گرفت ، آیا سکــوت ممتد او معناو مفهوم بزرگی نداشت ؟

باز هم دنباله حرفم را گرفتم و گفتم :

ـ لیلا حرف بزن ، من می خواهم از تــو حمایت کنم ،توهم قول بده که مرا خوشبخت خواهی کرد .

عاقبت اوهم به‌حرف آمد و گفت :

ـ من موافقم وحرفی ندارم ، بار ها شنیده‌ام که مردم هنگام عبور حرفهای اهانت آمیزی‌در باره تو زده اند و با لحن تحقیر آمیزی گفته انــد :

« این معشوقه همان بو زینه است !» چون به‌نظر آنها تو خیلی زشتی و با یك بوزینه فرقی نداری .

اما لیلا ، تو چگونه فکر می کنی ؟

دنباله صحبتش را گرفت و گفت :

ـ من این زیبایی راکه آنها در باره آن‌حرف میزنند، مطلقاً نمی شناسم و هر گز بوزینه‌را هم ندیده ام و نمی دانم چه شکل است ! به این ترتیب باآنچه‌آنهامی گویند ذره یی اهمیت نمی هم، حتی اگر بگویند تو زیبا ترین و خوش اندام ترین مرد دنیا هستی باز هــم برایم فرقی نمی کند، چون من‌این دنیا را همیشه با قلبم دیده ام ، من زشتی و زیبایی رابا قلبم می بینم تو یك مرد مسلمانی ومن یکدختر هندو ، اگر تو به این تفاوتی که‌میان ماست اهمیت نمی دهی منهم اهمیت نخواهم داد، باورکن منهم هرگزفکر نمیکردم که مردی در دنیا پیدا شود که چنین صمیمانه وبا صدق وصفا دوستم بدارد و بمن‌عشق بورزد ، اما...

بااضطراب و پریشانی کلامش را قطع کردم‌و گفتم :

ـ لیلا، خواهش می کنم این «اما» را ازآخر گفته هایت برداری ، نمی خــواهم این«اما»را بشنوم، برای چه این «اما» را بزبــــان آورد ی ؟

و او جواب داد:

ـ بــرای آنکه ایــن «امــا» وجود دارد و خیلــی هـم « امـــا » ی بزرگی است‌و مربوط به حرفه گدایی و زندگی خصوصی‌خود من است و نا چارم آنرا بتو بگویم ،حقیقت اینست که من زن دست نخورده و نا آلوده‌یی نیستم ، با آنکه من کور بودم همیشه آرزو داشتم که عاشق مردی شوم واو را با تمام وجودم دوست بدارم ، اما این کاسه گدایی من که همیشه حتی پس از یکروز کامــل

گدایی کردن خالی بود به شکم خالی من‌و مادرم می خندید ، باین سبب مجبور بودم خودم را تسلیم آن مردانی بکنم که گرسنه شهوت بودند و در سیاهی شب های‌تاریك‌و وحشتناك بمن نزدیك می شدند تا پولی کف دستم بگذارند، پس تو نباید ازاین وضعی‌که بمن تحمیل شده است رنجیده خاطر و آزرده شوی، تو خوب میدانی که هیچ مردی در دنیا محض رضای خداو فقط بخاطر انسانیت چیزی در کاسه گدایی یك دختر جوان نمی اندازد، اولین باری‌هم‌که تو نسبت بمن ابراز علاقه کردی باخود فکر کردم‌که به همین دلیل است اما امروز به هیچ مردی جز تو بنام یك انسان احترام نمی گذارم و هیچ کس را به غیر از تو دوست ندارم و از تو تقاضای عفو و بخشش دارم.

از شنیدن این حرفها گیج و بی حس شده بودم، چند دقیقه سکوت میان مابر قرار شد، آنوقت من گفتم :

ـلیلا ، آنچه گفتی داستان مکرری‌ازخودـ خواهی پست وکثیت انسا نها ست وتازگی ندارد مطمئن باش که‌من هرگز در باره آن فکر نخواهم کرد .

ولی اوهم چنان ساکت ماند و دیگر حرفی نزد.

بعداز چند روز ازدواج ما عملی شد و این پیش آمد در میان تمام مردم دهکده شورو هیجان شدیدی بوجود آورد، در مراسم این ازدواج هیچ روحانی به عنوان شاهد حاضر نشد و ما به اظهار نظر های دیگران هیچ اهمیتی ندادیم ، او و من ، یعنی لیلاو عبدالله دوبدو روبروی هم ایستادیم و دقایق متمادی درسکوت مطلق فرو رفتیم ، او با قلبش مرا تماشا می کرد و من با چشمها یم باو خیره شده بودم‌و در لحظات شیرین همان سکوت ممتد بود که ما پیمان زنا شویی خود رابستیم وشریك زند گانی یکدیگر شدیم.

اما پس از آن صدای خنده و استهزاء مردمی که مارا احاطه کرده بودند بلند تر شد وبه اوج خود رسید ،هنگامیکه لیلا و مادرش برای زندگی همیشگی نزد من آمدند غریوخنده واستهزاء مردم خیابان رابه لرزه در آورده بود، مدعیان نگهبانی اخلاق و قوانین اجتماعی بشدت خشمگین شدند وبا استفهام و غضب بمامینگریستند ،مردم‌نمی‌توانستند بفهمند که‌در اعماق این ماجرا ی عاشقانه و ازدواج دو قلب خو نین در حال سوختن و شعله کشیدن‌است امامن با تمام وجودم می کوشیدم که لیلا را آرام کنم‌و وسایل خوشحالی اورا فراهم سازم و پی در پی با و می گفتم :

ـلیلا ـلیلاـ اهمیت نده ، بگذار مردم بما بخندند، من آنها را دیونگان شقی وبی عاطفه وبیرحمی بیش نمی دانم .

زندگی مادر کنار یکدیگر آغاز شد، نمی خواهم بگویم که ما زن و شوهر خوشوقتی بودیم ،نه بلکه این الزام‌جنون آمیز انسانیت ما بود و زندگی هم برای ما جز این معنایی نداشت ،اخلاق‌اجتماعی و رسوم مذهبی حصار وحشتنا کی از کینه جویی و انتقام بدور ما کشیده بود .

هیچ کس کوچکترین یاری و همکاری باما نکردولی بااین همه ما می خواستیم که زندگی کنیم وخوشبخت باشیم وباین‌سبب‌خوشحال‌از روبروشدن باتمام مشکلات ودشواریهای خود بودیم .

مدتی بعد ماجرای اصلی اتفاق افتاد ،یکروز لیلا بمن خبر دادکه بزودی مادر خواهد شد، ناقص الخلقه بودن من و نابینا بودن لیلا هیچ‌یك نتوانسته بود مانع این خوش بختی طبیعی ما شود، از آن پس ما استهزاء و ریشخند و یا وه‌گویی های همه مردم راتحقیر می کردیم زیرا آن خوش بختی که انتظارش‌را نداشتیم نصیب مان شده بود، خدا را هزاربار شکر ! به عظمت و بزرگی‌او اعتراف کردم، راستی هزار بار شکر که او لیلا را نابیناخلق کرد !

ولی لیلا دو ماه قبل از دنیا به آمدن بچه بیمار شد وبه بستر افتاد بیدرنگ برایش دکتور آوردم، اورا بامنتهای دقت معاینه کرد، التماس کردم بهر قیمتی است اورا نجات‌دهد ودکتور گفت :

ـچیز مهمی‌نیست ، خیلی زود معالجه اش می کنم .

وپس از چند لحظه مکث پرسید :

ـآیا لیلا کور مادر زاد است ؟

ـبلی دکتور ، کور مادر زاد است .

چشمهای لیلا را دو مرتبه معاینه کردوبا همان قیافه عبوس و متفکر گفت :

ـمیتوانم با یك عمل جراحی چشمهایش‌را بینا کنم ، اما حالا این عمل غیر ممکن‌است بعداز وضع حمل و سلامتی کامل برای معالجه چشمهایش او را نزد من بیاورید .

کلمات داکتر قلب مرا تکان داد، جوانی‌و زند گانیم را زیر ورو کرد، اومی‌گفت‌میتواند چشمهای لیلا را بیناکند ! از خود میپر سیدم: وقتی او بینا شود آیا از دیدن من متنفر نخواهد شد ؟ آیا بازهم مرا که امروز به عنوان تنها انسانی که قلب و عاطفه دارد میپرستد دوست خواهدداشت ؟ از آن لحظه‌یی که چشما نش‌بیناشودآیا بازهم مثل‌امروزبمن عشق خواهد ورزید و احترام خواهد گذاشت؟ خدا یا ! به داکتر چه بگویم ؟ ناگهان دهانم راباز کردم که فریاد بزنم :

«نه داکتر ! چشمهای لیلای من به بینایی احتیاجی ندارد !» اما تنها حرفی که زدم این بود که گفتم :

ـلیلا ، داکتر می گوید چشمهای تو معالجه خواهد شد !

بی اراده این‌جمله را تکرار می کردم،چطور میتوانستم برایش شرح بدهم که بینا شدن چشمان او ممکن است ریشه زندگی مرا برای همیشه قطع کند ، چطور ممکن است که‌انسانی بخواهد کور بماند و روشنایی و بینایی چشمانش باز نگردد؟

آیا این بزرگترین خوش بختی برای یکنفر نیست که بتواند از تاریکی مطلق نابینایی رهایی یابد ؟

لیلا که بخوبی احساسات و قلب مرا درك می کرد مطلقاً متوجه وحشت من از این‌خبر نبود وپی درپی می گفت:

ـاگر بتوانم بینایی ام ر بدست آورم‌چقدر خوش بخت خواهم بود ! آیا خوشحال نیستی؟

فکر کن چه سعاد تی است که من بتوانم صورت عزیز و محبوب ترا ببینم ، اطمینان دارم که دراین صورت عشق توبمن بیشتر وسوزانتر خواهد شد .

باوجود بیماری و ضعف شدیدناگهان‌صورتش رادرخشندگی و طراوت بیما نندی فرا گرفت‌و رضایت کامل قلب وروحش در حالت چهره زیبایش منعکس شد، آیا همه اینها به خاطر آن نبود که‌زندگی تازه یی در برابرش هویدا شده بود ؟

دکتور نسخه یی نوشت وضمنا برایم شرح داد که دواهارا چگونه باو بدهم و بعد گفت:

ـبعداز وضع‌حمل‌و بهبود کامل لیلا نزد من بیا تادر باره عمل جراحی چشمانش اطلاعات بیشتری بتو بدهم .

لیلا آرام و ساکت بود اما تو فان‌سهمناکی در درون من بر پا شده بود، مغزم از هجوم افکار وحشتناك آتش گرفته بودو می سوخت بانتهای اتاق رفتم و روی چوکی خودم نشستم باخود فکر می کردم : «تنهادر این کلبه کوچك بود که من آرامش خاطر وخوش بختی داشتم، حتی این آرامش و خوش‌بختی را هم میخواهند ازمن بگیرند !

همین دنیای کوچك مرا هم میخواهندویران کنند، آه ،نه ، داکتر ! هر گز ، هر گزاجازه نخواهم داد، توحق نداری ، چشمهای لیلای‌مرا بینا کنی ، توبا دشمنان بیرحم من همدست شده یی تامرا بکشی ،اما اول من تراخواهم کشت، برای چه زندگی مارا به آتش کشیدی؟ امانه، تو مقصر نیستی ، تو وظیفه داری که‌با بیماری ها بجنگی ، کوری هم یکی از بدترین بیماریها ست و تو نمی توانی نسبت به‌آن‌بی تفاوت باشی ، تو فقط درراه‌خدمت به انسانیت می‌خواهی بزن من بینایی بدهی و خبر از قلب من، از زندگی‌من و کوچکی دنیای خوش بختی من نداری ، ممکن است چشمهای او بیناشود، ممکن است خداوند این نعمت بزرگ را که‌هر انسانی باید داشته باشد به او اعطاء کند،اما تو نمی‌دانی که از آن پس من باید خاك شوم، باید نابود شوم؛ قبل‌ازآنکه‌بتواند بفهمد که آدم بوزینه نما چیست باید بمیرم ! و بعداز آن برای همیشه به عنوان یك عاشق صادق‌و بزرگ فقط در خاطره او زنده باشم، راستی آیا ماجرای عشق سوزان او و زیبایی هایی که‌با قلب و اندیشه‌اش در وجود من می بیند برای همیشه بپایان رسیده است ؟»

احساس کردم که قلب خونینم به تلخی می‌گرید !

عاقبت لیلا پسری بدنیا آورد، جامعه از تولد یك طفل نا مشروع بخشم وهیجان‌آمده بود، ولی این کودکی که از یك پدر زشت‌و ناقص الخلقه و یك مادر نابینا بدنیا آمده‌بود چه تقصیری داشت ؟ او بیگناه تر از یك فرشته بود، چشمهای خودرا از من‌و نگاه‌این چشمها را از لیلا به ارث برده‌بود.

در اولین روزی که لیلا سلامتی خودرا به دست آورد همان موضوعی را که‌خود خواهی شدید باعث شده بود آنرا بدست فرا موشی بسپارم به من یاد آوری کرد و گفت :

ـحالا میایی برویم داکتر را بینیم ؟

اما او نمیدانست‌که‌این سوال او چه توفانی درقلب من ایجاد کرد و مرا بچه‌حالی‌انداخت لحظه‌یی مکث کردم و آنوقت برای اولین باربه دروغ متوسل شدم و با دو رویی وریا گفتم ؟

ـبلی ، راستی من فراموش کرده بودم ! همین امروز میروم و او را پیدا می کنم ولی خودم هم میدانستم که دروغ می گویم، حالت غریقی را داشتم که‌در وسط اقیا نوس بمیان امواج سهمگین افتاده باشد ، همان لحظه از خانه بیرون رفتم و پس‌ازچند ساعت مراجعت کردم‌و گفتم :

ـداکتر بیچاره مرده است !

این تنها حرفی بود که توانستم بگویم،حتی میترسیدم همین را هم نتوانم بگویم چون‌قدرت نداشتم آن تاثر واندوهی راکه لازم بود در مقام شوهری لیلا از مرگ داکتری که قول داده بود نابینایی اورا معالجه کند داشته باشم نشان بدهم ،مجبور بودم رازی را که زائیده خود خواهی و بیرحمی خودم بود در قلب‌خونین ودرد منلم‌پنهان نگه دارم ،سنگینی بار این مسوولیت بحدی بود که نمی توانستم آنرا تحمل کنم و عاقبت هم همین تلاش و تقلایی که برای دوام سعادت خودم کردم باعث شد که خوشبختی و آرامش زندگانیم برای همیشه متلاشی و نابود شود .

آنروز های وحشتناك و مملو از پریشانی‌و اضطراب ادامه داشت .

یکروز وقتی به منزل برگشتم با منظرهٔ دلخراشی روبرو شدم،آنروز مادر لیلا فراموش کرده بود لگن مسی بزرگی راکه وسط اتاق بود بردارد و به آشپز خانه ببرد ،در همین موقع لیلاکه صدای‌گریه ناگهانی بچه‌راشنیده بودبی آنکه عصای خود را بر دارد دیوانه وار

بقیه درصفحه ٤٦



زنان وفردای جوامع بشری

زنان از آوان زندگی‌اجتماعی در ساختمان جامعه بشری رول و اهمیتی داشته که زمانه های طی شده مملو از کار نامه هاو فداکاری های ایشان بوده و آنچه از همه مهمترجلوه دارد ، رنج و عذاب عظیمی است که زنان برابر طول تاریخ در آن سو خته اند ودرد- جانکاهی را متحمل شده اند .

اگر صرفا جامعه اولیه‌اجتماعی را ازدوران های بعدی اجتماعی‌بیرون نما ییم در سلسله زمان طولانی حیات انسانی که تضاد هـای آشتی ناپذیر صنف های مختلفه در آن هـا حاکم بوده زنان سخت رنج کشیده اندودر عالم حرمان و تنگد ستی مورد اجحـافو ستیزه جویی ها قرار گرفته ولی وظایف و رسالت های خویش را با آن هم تاحدامکان انجام داده اند .

مسیر این دوران های اجتماعی در همـه کشور ها یکسان نبوده و به اشکال مختلفه اسارت وبرد گی را بـر زنـان همراه داشته است .

زنان که در طلیعه تاریخ جوامع انسان دوران ما در سالاری رابـــا امانت داری گذشتانده و عالیتر ین بر خورد را ســپرد اوراق تاریخ نموده اند، در دوره های‌بعدی در همه بخش های‌زندگی‌مهرو نشان خویشرا گذاشته و مبارزه پیگیری را به‌منظور آزادی از دست رفته ای شان براه انداختند ودر پهنای زمان بـه مجادلات وتلاش هـای دست یافتند که سلسله و رشته منظم این‌پیکارها تاریخ روشن کار و فعالیت آن هارا در راه آزا دی می سازد .

مبارزه زنـان در دو جبهه هـم در منزل وهم در اجتماع، جریان دا شته واز هردو نتایجی را بدست آورده اند که مطالعه ایـن کار وتلاش پیگیر افتخار آور وعبرت آمـوز است .

زنان پیوسته درچهار دیواری خانه به‌تربیه فرزندان پرداختند و چنان مـردان بـزرگ وراد مردان به اجتماع تحویل نمودند که نام های شان در تاریخ در خشش خا صی دارد .این مردان که‌اساس زندگی‌را درجامعه بدست داشتند ،کار های را درپیش گرفتند واقدا ماتی رامرعی‌دا شتند که‌آهسته آهسته زنان ازچهار دیوا ری منزل کمی پافراتـر گذاشتند کـه‌پـی آمـد تمام روشن بینی مـردان واقـع بین پیونـد بـه مبارزه زنـان در حیات زنان واجتما ع تنور ورو شنی را بمیان آوردو تاثیرات اجتماعی رابا عث‌شده بار شدوسایل تو لید در جامعه وپیشر فت در سا حه مختلفه حیات، منطق اهمیت زنان نیز دو باره در اجتماع راه یافت وبالا خره به نیروی مادی اجتما عی مبدل گردید وبر محیط پیرامون رنگ دیگر می زد .

بدین معنی که‌درصف زنان ، مردان نیز راه یافتند و روز بروز عقیده هیچ شمر دن زن زایل شده وبر عکس با اهمیتش دوچندان در اجتماع را هش را بـاز کـرد بـر محیط اجتماعی رو حیه دیگری هویدا گردید .

علما ، دانشمندان و صاحبان مطالعه در- یافتند که زن‌نیمه ای ازپیگیر اجتماع بوده وبازوی توانای جامعه بشری و بالاخره زنان یکطرف سکه واقعیت اجتما عیست که طرف دیگرش را مردان می سازند . و بناء اگر یکطرف سکه جلایش خاص ودرخشنده‌گی داشته باشد و طرف دیگر ش کمرنگ جلوه کند خودبرلنگش اجتمـاع حکم می کند و روی همین اساس در جوا معی که به زنان اهمیت داده نشده برعلاوه‌پرابلم های‌اجتماعی پرابلم نقص اجتماعی نیز موجود می باشد. این درك و آگاهی به مرور زمان کار خود رانموده ودر سکتور های مختلفه حیات رخنه یافته، روشن بینی و تر قی پسندی را باعث شدند .

البته این مسیر سال های متما دی رادر برگرفته و از گذشته های دور تاکنون نیزبه اشکال مختلفی ادامه دارد .

همچنان بعضی ها معتقداند که لغزش های بزرگ اجتماعی در زمانه های طی شده‌در پهلوی علت العلل دیگر ، دور بود ن‌وناچیز شمردن زنان نیز از جمله علت ها است و جنگ های‌خانمان‌سوز ، تجاوزات وخونریزی های قرو ن گذشته دور از احساسات زنان ودرورای عواطف ایشان ساحه عمل پیـدا نموده و تمام دلخراشی های تاریخ فقط وفقط ازمناسباتی سرچشمه گرفته‌که زنان درآن جاناچیز شمرده می شدند .

بهر حال ، آنچه زنان در یافتند عبارت‌از پیروزی است که امروز در سرا سر جهان آوازشان هرروز هرچه بیشتر رسا تر شده وبانگ پیروزی شان درسر نوشت بشریت نقش مثبتی را بازی می کند .

در هیچ گو شه ای از جهان نیست کـه امروز صدای نیرو مند زنان بالا نشده‌باشد مبارزه زن درگذشته خـود بیان گـر نیروی انسا نی و غیر قابل انکار زنان است که‌در آینده براهمیتش بیشتر از پیش افزوده می گردد و بالاخره در سراسرجهان بحیث عضو مساوی الحقوق در زند گی سهم خویش را ادا می کند .

امروز به اشکال مختلفه و به شیوه های گو ناگون در همه قاره ها صدای زنان‌بالا شده و پیروزی های را نیز بدست آوردندکه ثمره کار و تلاش زنان ادوار گذشته و مناسبات جدید اجتماعیست که درنقش جوامع پیش رفته صنعتی در قرن هژده میلادی بوجود آمده است .

البته ازقرن هژده‌به‌این طرف این مبارزات منظم شده ودر مما لك متر قی به پیروزی های هم رسیده که باید در همه جهان‌حقوق شان اعتراف شود .

با آنچه گفته آمدیم ، مطلب مهمتری مطرح می شود و آن اینکه فردای جوامع بشری‌و نقش زنان در آنست .

و جواب این سوال‌که آینده زنان و جامعه بشری چگونه خواهد بود ؟

بحث روی این اندیشه فقط زمان منطقی‌و درست است که اولا گذشته زنان از خاطر دور نشود و در هـر عمل اجتماعی در نظـر باشد . و همچنان‌ارتباط این گذشته ، مسیر آن و فردای آن باید روشن گردد .

بناء باید در همه جوامع بشر ی این‌حکم عام گردد که زنان‌بحیث عضو مساوی الحقوق اجتماعی در طول تاریخ از منا سبات غیر- عادلانه اجتما ع رنج برده و ماتم های زیادی رابا صبر و حوصله گذشتانده ولی از جـا نرفته اند .

دیگر اینکه مبارزه زنان باید پیوند بـا پروگرام های اجتماعی و به ارتباط مردان وبدون تعصب (مـرد علیه زن ویازن عـلیه مرد) به پیش برده نشود ، زیرادر مناسبات کنونی و خواسته های عصر بـایـد لنگش اجتما عی از میان برداشته شودو اهمیت مساوی اجتماعی زنان نه تنهادر روی کاغـذ بلکه عملا اعتراف گردد .

وقتی دریك مقطع‌خاص زمانی‌چنین مفکوره عام گردید و زنان و مردان عملابه‌چشم مساوات به هم نگاه کردند آن وقت پلان‌های دیگر ی مطر ح‌می شود که فقط مردمان‌همان عصرمی توانندور باره آن به صورت درست فکر نمایند .

اما آنچه از واقعیت های عصر بر می‌آید اینست که وقتی چنین شرایطی بر زندگـی حاکم گردد و مناسباتی هم که ایجاد می‌گردد حتمآ‌فارغ‌از تناقضات آشتی ناپذیر اجتماعی

خواهدبوددرآن زمان اکثرمفکوره های خرافی ومسایل اضافی از هر نگاه به موزیم تاریخ سپرده خواهد شد وزنان در نقش خـــویش موفق و کامیاب در ساختمان جامعه باشورو شوق بیشتر ی حصه خواهند گرفت ٠

دربن مسیر زنان و مردان متر قی پیشقدم شده فردا های رنگین وانسانی به بار می آرند وماینك آگاهیم که زنان ومردان امروز بسوی فردا های فارغ از مناسبات متناقض به‌پیش‌میروند. و آینده را بهتر از امروز می سازند .

در نتیجه‌گیری ، آنچه مهم جلوه می کند، اینست که به ارتباط صحبت پراگنده فوق باید مطالعه منسجم صورت گیرد تادر پرتو واقعیت های اجتماعی و درك درست زندگانی خانواده هابرای فردای حیات اجتماعی خویش راعیار سازند و فرزندان شان را خوشبین‌به آینده تربیت نمایند٠

گذشته از همه مطالب‌وقتی جامعه توانست هردوبازوی‌خویش‌را بکار اندازد، در اولین لحظه امید وادی های‌آبادانی ، آرامی وسعادت مردم مژده همگانی خود خواهد بود ٠ آنچه تاکنون بشریت بد ست دارد و میـــراث گرانبهای را از گــذشتگـان به ارث برده‌اند، به‌اصطلاح می شود گفت که با یکدست به آن رسیده اند ، زیرا دست و بازوی دیگر اجتماع یعنی زنان در اسارت قرون محکـوم شده بودند ٠

درینجا پهلوی دست‌توانای زنان، مغز واراده عواطف و احساسات، گذشت و فدا کـاری فروتن بودن و خدمتگذاری و دهاو صــف انسانی شان نیز در اجتماعی فردا از خود نقش خواهد داشت‌وحتما تا ثیر ش در کمیت وکیفیت پدیده های که ایجاد می گردد بــه وضاحت، دیده خواهد شد٠ و به حق که‌در فردای زندگی بازنان جامعه یکجاپیروزی های نصیب بشر یت خواهد شد که امروز درطی ادوار گذشته به آن نر سیده ایم٠ وشگوفانی فردا حتمی دل پذیر وانسانی خواهد بــود ازآن جابیکه زنان همیشه طرفدار جــدی صلح بوده اند ودر صف‌اول طرفداران صلح قرار داشته اند، در فردای جوامع نیز این آرزو ی انسانی در روح و روا ن همه‌تاثیر همه جانبه داشته و در پر تو صلح جاویدان همه جهان به ترقی و سعادت دست می‌یابند واز فقر و بد بختی‌و ده ها و صد هاناملایمت زندگانی نشانی هم نخواهد بود ٠

ماری کوری«۱۸۶۷ - ۱۹۳۴»



چند روز بعدازاینکه‌پرو فیسر بیکوریل به همکاروهم مسلك خودپیری کوری ازکشف خویش صحبت کرده‌بود که‌فلزاورانیوم دارای خاصیت صدور دایمی تشعشات مخصو ص می باشد، شنیدن این داستان برای میرمن کوری این هدف را تعیین کرد تااسرار این تشعشات معمایی ومرموز را کشف کند٠به وسیله همین آتش افرو خته شده ذوقش‌وبا این عطشیکه در طول مدت تحصیل کیمیا و فزیك بر خود احساس کرده بود در طریق حل این معضله گام برداشت ٠ ایـن زوج متجسس «پیری و ماری کوری» با وجود همه مشکلات و عدم مسا عدت شرایط کار مدت ٤٥ ماه بصورت مشترك به تحقیق و تجسس پرداختند٠ لازم بود «بشبلند» ماده معدنی که منبع ایجاد تشعشعی مشابه با تشعشع اورانیوم بصورت موجود چندین تن زیرمطالعه گرفته شود و لازم بود طرف ثقیل‌و بزرگی بدنبال آن کشیده شود تا مایعات جوشان درپیپ های بزرگ بجر یان در آید ٠کـار فعالیت پر حرارت علمی را این میرمن لطف باروش فنی مخصوص مرتب ساخت٠

پنجاه وسه ماه سراسر امیدواری، سراسر رنج زحمت، سراسر محرومیت و آنگهی در پایان آنها، پیروزی ونیل به هدف بو د در سال ۱۸۹۸ این‌زوج‌دانشمنـد اکشاف متوالی دوعنصر مشعشع جدید پولونیوم ورادیو رابه مردم شناساند ، اولی بولونیوم هدیة وطن مالوف مادام کوری ــپولنـد بودودومی‌رادیوم «مشعشع» بود که یکصد هزار بار فعال‌ترو مشعشع تر از اورانیوم می باشد ،رادیوم عنصری است که‌تعداد بیشماری مردم صحت وحیات خودرا باید مدیون آن بدانند .

این عنصر برای علم امکان آنرا میســر گردانید تادر سا ختمان ماده عمیقتر تحقیق نماید وبینش جدیدی در آن ساحه بد ست بشر بدهند اما حیات بقیه تجسسات رادراین رشته به ماری کوری هدیة گرد، زیرا در سال ۱۹۰٦ شوهرش در یك حادثه از جهان رفت ، شوهری که سه سال قبل ازمرگش به اتفاق او «وبکوریل» جایزه نوبل‌رادریافت کرده بود تا آنگاه ماری کوری یگانه انسان دانشمند بود که برای دومین بار به افتخار بزرگ علمی جهان نایل آمد ٠

او بدون استراحت و تن آسایی بیشترکار کرد ودراکمال و انجام فعا لیت هـــایــی پرداخت که بعهده اش واگذار شده بودند٠ تااینکه بواسطه اثر تشعشی که بکشف آن موفق شده و با آن در دمندان‌را شفا بخشیده بود او را در کام مرگ فرو برد او بدیـن منوال قربانی اکتشاف پرفیض‌وبرکت خود گردید ٠

۱ــ نام اصلی‌او ماری اسکلو دو دوسکاوو وطنش رابرخی الهستان «پولند»نگاشته اند درسن ۲۳ سالگی برای اخـذ درجه لیسانس علام از سور بون‌به‌پاریس وارد شد وبالاخره درجریان درس و تحقیق به حباله نکـــاح پیری کوری در آمد٠

۲ــ هانری بیکوریل(۱۸۵۲ــ ۱۹۰۸)فرزند ادموند بیکوریل استاد فزیك موزیم بــود . رادیو اکتویته را کشف کردو تازمـــان مرگ منشی دایمی‌اکادمی علو م بود٠

اکنون‌مسوولیت‌زنان سنگین‌وسنگینتر میشود

زنان از باستان تا کنون مثل‌مرد عنصر اساسی دینامیزم تاریخ است ، زن و مرد به خاطر موجودیت و ادامه نسل‌و دوام زندگی و تامین وسایل معیشت لازم و ملزوم یکدیگر اند . همچنا ن تاریخ جوامع بشری گواه است که د ر تشکیل خـــانـواده نقش سازندگی زن و مردمساوی است همانطوریکه اداره و تنظیم امور خانه و مسکن بــه زن تعلق داشت مرد نیز به نوبه خویش در رفع حوایج اولیه همت می گماشت، سعی وتلاش هرچه بیشترش‌بر آن بود تالانه و کاشانه‌اش آرامگاه خوبی برای اعضای فامیل وساکنان منز ل باشد ٠

اکنون نیز بایك نگاه ژرف وعمیق دیـده میشود هما نطور یکه مرد مامورو مسوول آسایش و آرامی اعضای فامیل است ،وجایب ومسوولیتهای مهمی را بدوش دارد زنان‌نیز رسالت بزرگی رابه عهده دارند، اینها اندکه چه درخانه‌ویاهم‌بیرون ازمنزل، درشهر وده، در موسسات عرفانی ، علمی ، فرهنگی و هنری وبالاخره در همه شئـون و شقـــوق باشگوفان ساختن و تبارز دادن استعداد های شان ، باتبارز قـدرت فعـال و احساسات وطن پرستانه و تفکر علمی و ژرف اندیشی شان توانسته اند بازو به بازو ی مــردان موثر و مطلوب واقع شوند ٠ کار های مفیدو مثمری را انجام دهندو برای‌توصل به اهداف مشخص و پیر وزی‌های نهایی خود را بامعیار های فکری ، علمی و تجربوی مجهز گردانند وبا استفاده ازاین اصول ومیتود ها وظایفی که به عهده ایشان گذاشته میشود بدرستی به‌انجام برسانند و آنگاه است که به حیث یك مادر با احساس و به حیث‌یك زن‌مترقی وجیبه خودرا ادا کرده است .

مثلا وقتی زنی با استفاده از اصول‌مثبت به نظام اقتصاد فامیل بادر نظر داشت عایدو مصرف معقول موفق می‌گردد در حقیقت فضای سالمی را ایجاد کرده و نشاط همیشگی‌افراد جامعه کوچك خود یعنی فامیل را تامین‌نموده است ٠

تجربه و عمل در جوامع بین المللی بـه اثبات رسانیده‌که دیگرزن عنصرعاطل وضعیف نبوده وتفاوت های فزیکی مانع انجام وظایف اوشده نمی‌تواند . جای بس افتخارومباهات است که با آمدن نظام مردمی در وطن عزیز راه خدمت و استفاده از نیروی انرژی زن‌وراه تعلیم و سایـر مـزایـای انسانی بـرای همه، چه زن وچه مردمهیاشده زمینه هرگونه فعالیت ثمر بخش مساعد گردیده ٠ اینجاست که مسوولیت زنان سنگین و سنگینتر شده وانجام این مسوو لیت هاو ایفای این کار های بزرگ موقف وموقعیت درخشانی را در تاریخ ملی عصر ما ثبت می کند ٠

پس میتوانیم تذکار دهیم که‌ما زنان افغان درین فرصت حساس سهم فعال و ارزنـده وبا ارزشی را در روند ترقیات اجتماعـی اقتصادی ، فرهنگــی و سیاسی به عهـــده دارند که موفق بدر شدن همه مسوولیت ها تفکر سالم می خواهد و ژرف نگری عمیق اما مسروریم که پیوسته زنان مابا درایت وخبرتیکه داشته اند همیشه به ایـن درایت ملتفت بوده اند که پیوسته در جهت‌پیروزی افتخار ات و انکشافات ،هر چه بیشتر و سریعتر گام های وسیع برداشته و بـا قـدم های متین تر از ین جاده عبور نمایند٠

پاییز

را ست گفتی توای بها ر امید
رنگ چشمم به‌رنگ پائیز ست
من خزانم ـ خزان نو مید ی ـ
داستا ن خزا ن غم انگیز ست

* * *

هرکس آمد درین خزان زده دل
رفت‌واین داستان نخوانده گذشت
هر که رنگ شکست من را دید
من‌ودل راز خو یش را نــــــده
گذشت

* * *

از خزا ن هر کسی گر یزا ن‌ست
که خزا ن فصل نا امیدی هاست
درخزان غیر حسرت و غم نیست
درخزان‌هرچه‌هست درد افزاست

* * *

توبهاری ، بهارسر سبزی
من خزانم ، خزا ن زر دم‌من
تو بها ری ، بهار عشقی تو
من خزانم ، خزا ن دردم من

* * *

برو ای مر غ پر فشا ن امید
در خزا نگاه یا س لا نه مکن
ازپس‌رنگ ها برو ، اما
رنگ چشم مرا بها نه مکن

* * *

سوی چشمم مبین که چشما نـم
همچو رخسار مهر گا ن زرد ست
مثل پیمان خود دلم بشکن
کز جفا یت پر از می دردست

مگر ز من متنفری !؟

گل سرخی باو دادم ، گل زردی بمن‌داد ...!
برای یك لحظه‌ی نا تمام ، قلبم ازطپش‌افتاد ...
با تعجب پرسیدم : مگر از من متنفری؟!
گفت: نه! باورکن،نه! ولی چون ترا واقعاء دوست دارم ، نمی خواهم پس از آنکه کام از من گرفتی ، برای پیدا کردن‌گل‌زرد ، زحمتی بخود هموار کنی ...

دود

کنار دریاچه ،درزیر درختان‌خانه کوچك
اگر دودی برنمی‌خاست ،
چه اندو هبار بود :
دریاچه درختان وآن خانه

«برتولت برشت»

شعر :- د«سنګر»

پخه خبره

له مانه‌مه غواړی شعرونه خواږه
څکه چی زه لیکم ترخه او ترخه
چی دهیواد دپیغلویت خر څیرې
دمانی پیغلی بەوستایم په څه
هریو نظرکی یی مړی هیلی نغښتی
لوست دی‌او لوست ددغو پیغلو کاته
زه چی داخوار ښایست ته وګورم
راکی اوړونه دګناه شی ساړه
چی چاپیریال دژوند کوچنی وی کوچنی
څنګه به زړه وکړی په کی الوته
بس‌دی نور بس زړی ـسړی سندری
زه لیکم تاو ده اوتاوده
زه درنځونو شاعر رنځ به ستایم
زمایی څه‌چی دچا خوښ دی که‌نه
تااوریدلی داپخه خبره
وایی ، خبری دلته دی اپوته .

دغویی ۱۲ ـ۱۳۵۶ـ کال



بهار معرفت

بهار معرفت افسر دنی نیست
گل و برگ ادب پژمر دنی‌نیست
بشر گیرد ز روح جاودان روح
که روح جاودانش مردنی نیست

چه په ویده لمر کی د شغلو حوری !
پر دږده چه په لیښه دی سره کیږدمه
مه تړه زما په سخ ور مه تړه ؟
شپه ډیره سړه ده او زه ریږدمه



صبح روشن

ای گور کن !
بروز مرگ من
یکی گور دیگر- گوری گنجینه ها
پر ارج وباشکوه
به رسم یادگار ـ به پاس افتخار
به یادو بود روزگار
بجا گذار
وجسم خاکی مرا
تنها بردل خاک مسپار
* * *
ونوای رهگذر
ای مهاجر قبرستان های شهر
برلوح گور من
تمثال
یك مرد قهرمان
یك نبرد حق
یکی صبح روشن
وهزار نقش جوان
منقش ساز
بعد آن، لحظ یی درنگ کن
اینجا برگورتن ، یك قطره اشك
آنجا برگور آرزو، یك شمع مهر
بریز و روشن کن
آنرا برای سکوت !
اینرا برای غوغا !
ناصر «آرین»

لحظه‌ها و تو

توکه میایی
توکه‌میایی و عطر بدنت
در فضا می پیچد
لحظه هارا
ـ همه ـ
معتاد تنت می سازی .
* * *
شب محاط چشمت !
لحظه ها می میرند
بی تو ، آری ، بی تو
لحظه هامی میرند
شب محاط چشمت !
رفعت حسینی
۱۳۵۰

موج مل

اندرین گلشن نشد کزیك تبسم گل شوم
شاید ازغیرت به‌خود درپیچم و سنبل شوم
عشق‌گلباز م مگر شـو ری‌به دل‌پیداکند
تاطراز نغمه بر خود بندمو بلبـل‌شوم
همچو مینانیست آسا ن لب بـه‌حرف آوردنم
خون بر یزم از جگر تا در خور قلقل شوم
دیر گاهی شدزمستی بر کنـار افتاده ام
به‌که چندی باز دامنگیر مو ج مل‌شوم
سرو قامت ساقیا ! امشب بــه‌محفل جلوه کن
تاچو قمری من هم از شو ق تودرغلغل شوم
باسیه روزی (صفا)عمر یست‌پیمان‌بسته‌ام
تابه‌هر رنگی بودهمر نگ آن کا کل‌شوم

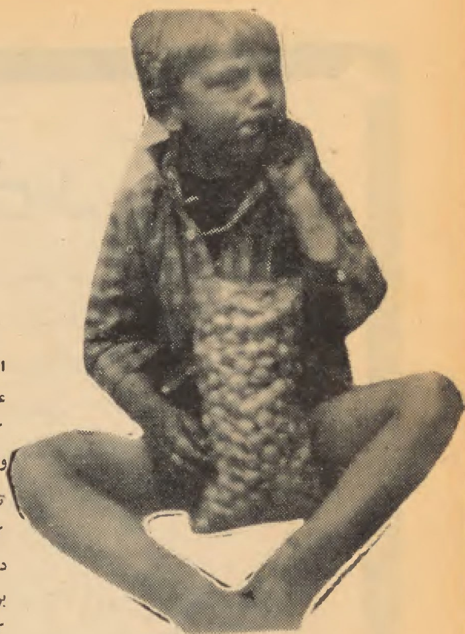
وصیت

مراروز یکه جان ازتن بدرشد
زبرگ گل کفن دوز ید بر من
به اشك عاشقانم تن بشویید
به‌پای گلبنم سازید مد فن
که‌تا بر قبر من بلبل بخواند

به‌بالای سرم سروی نشا نید
که‌قمری بر فراز ش لانه سازد
به‌پای قبر من مطرب گمارید
که‌ساز غم به‌خر سندی نوازد
شود کزدل غم دیرین بـراند

به‌جز دیوا نگان کس رانباید
که‌بر طرف مزار من بیاید
اگر گیرم که‌آیدهو شیا ری
بگویید ش که‌دیر آنجا نپاید
که‌رمز عشق‌راعاقل‌نداند

والدین در نظافت اطفال ر



یکی از ناراحتی های بزرگ پدران ومادران اینست که اطفال خود شانرا زود کثیف میکنند • هیچ پدر و مادری نیست که وقتی اطفال خود را کثیف ببینند نگران و عصبانی نشود . حق‌هم باآنهاست زیراواقعا کثافت دراطفال‌منبع‌میکروب وموجدبیماریهای مختلف میگردد و بدون تردید اطفال کثیف خیلی زیادتر از کودکان دیگر بیمار می شوند . در زمانهای سابق زیاد به کثیف بودن اطفال اهمیت نمیدادند و حتی یك ضرب المثل قدیمی وجود داشت که ((کثافت معده انسان راپاك میکند !)) ولی باپیشرفت دانش و اگاهی پدران و مادران وتوصیه علم طب در سطح خانواده هاهمه متوجه‌شده‌است‌که تمیز بودن چقدر در صحت و سلامتی کود کان موثر است • فقط نکته ای را که در اینجا باید در نظر داشت این است که در تمیز نگاهداشتن اطفال مانند هر کار دیگر راه افراط را نباید طی کرد واز حدود عادی و معمول نباید خارج شدو اطفال را نباید بخاطر آنکه کثیف نشونددریك چهاردیواری شیشه ای وبلوری زندانی کردوآنها رااز‌محیط اطراف شان بازداشت .

بسیاری از خانواده ها اطفال را از بازی در خاك وگل منع میکنند ودر حالیکه بعقیده روان شناسان این بازیها برای اطفال لازم ومفید است. کودکانی که‌گل درست میکنند و با این گل خانه میسازند به حقایق زندگی اطراف خود اشنا میشوند •

پدران ومادرانی که اطفال خود را وادار به رعایت نظافت کرده واین کارارا به حد افراط میر سانند هرگز نباید امید وار باشند که اطفال آنها حتما در بزرگی هم همین طور عادت می‌کنند بلکه بر عکس طبق آنچه که روانشناسان تحقیق کرده اند این فشار واجبار پدران و مادران برای نظافت کودکان تولید عکس العملی می کند که و قتی کمی بزرگ شدند از نظافت وپاکی فرارکنند در حقیقت آنها بعنوان لجبازی ومقاومت در برابر فشاری که دیده اند بسوی بی نظافتی کشیده‌میشوند• لهذا نباید اطفال را تحت ار قرار داد زیرا این فشار تولید عکس العمل های ناگواری در آنها میکند و بسیاری از مردان وزنان بی توجه به حفظ الصحه کنونی آنهایی هستند که در کودکی ازطرف پدر ومادر خود بحد افراط وادار به رعایت نظافت میشدند وحالا بعنوان یك‌عکس-العمل روحی درست نقطه مقابل دستورات پدر و مادر خود را اختیار کرده اند و به همین جهت اخیرا مطالعات جدیدی در محافل دانشمندان علوم تربیتی جهان در این مورد شروع شده است ودانشمندان علوم تربیتی باین نتیجه رسیده اند که: در تعلیم وتربیت جدیدبهیچوجه نباید مانندده سال قبل در نظافت اطفال راه افراط را پیمود .

واین روش‌در بسیاری ازکشور های مترقی هم اکنون بکار برده میشود البته اشتباه نشود منظور از این گفته بهیچوجه این نیست که اطفال کثیف باشد بلکه مقصود انست که‌در نظافت انها راه افراط طی نشود حالا ببینیم با نظرات وتئوریهای جدید تعلیم وتربیت وظیفه پدران و مادران در مورد نظافت اطفال چیست وآنها چه کار های باید بکنند .

حمام وشستشوی بدن :

دوکتوران درمورداینکه اطفال باید هر روز حمام داده شوند وسرو تن خود را بشویند تامل وتردید دارند علت هم انست که در کودکان پوست بدن هنو ز به مرحله رشد کافی خود نرسیده ومانند پوست بدن افراد بزرگسال نیست وبهمین‌جهت‌براثرشستن زیاد پوست بدن کود کان با آب و صابون حساسیت پیدا کرده ومصونیت خود را در مقابل مکروبها از دست میدهد ومیکرو بها باسا نی میتوانند پوست را مورد حمله خود قرار دهند حتی کار شناسان طبی در مورد غسل کردن روزانه کود کان هم تردید دارند وانرا هفته دو تاسه بار کافی میدانند پدران ومادرانیکه به صحت اطفال خود توجه دارند کافی است که روزانه دست وصورت وپا ها واعضای جنسی کودکان خودرا باآب وصابون بشویند•

در مورد اطفال شیر خوار گر چه شستن واستحمام روزانه انها واجب است ولی نکات زیر رادراین مورد باید درنظرداشت :

حمام اطفال شیر خوار نباید از پنج دقیقه بیشتر طول بکشد •

از شستن زیا د ستزدن ببدن طفل باید خود داری کرد .

به اب حمام اطفال باید باتجویز دوکتور یك ماده نیمه چرب طبی را اضافه کرد تااز خشك‌کردن پوست بدن طفل جلوگیری نماید•



واطفال‌رانبایدبخاطر آنکه کثیف نشود در یك ژوندون

راهی افراطی رانپیمایند

نظافت ناخن ها :

طبق مطالعات وتحقیقاتی که شده است از هر چهار اطفال مدرسه یکی از انها عادت به جویدن ناخن های دست خوددارد و بهمین جهت اطفال کوچك را باید یاد داد که هر هفته خود شان ناخن های دست خود را کوتاه و پاك کنند وبرای این کار هر طفل احتیاج به یك ناخن‌گیراختصاصی دارد البته زیر ناخن های‌اطفال راهرروزباید باصابون شستشو کرد وبرای پاك کردن زیر ناخن ها از بکار بردن ابزاز والات فلزی باید خود داری کرد زیرااز نظر طبی زیان آوراست از همه بهتر آنستکه بامسواك های مخصوص زیر نــاخــن ها را صابون زد هوپاك کرد .

نظافت پاها :

پاهای اطفال در بوت عرق کرده وکثیــف میشوند وبهمین جهت توصیه میشودکه پدران ومادران اطفال را وادارکنند پا های خودراهرشب باآب‌وصابون بشویندومخصوصا باید به اطفال یاد بدهند که بین انگشتان پا را خوب پاك کنند زیرا در غیر اینصــورت خطر تشکیل مکروب ها میرود ناخن های پاهای اطفال را کافی است که‌هردوهفته یکباربگیرند

نظافت موها:

برای اصلاح‌وکوتاه کردن‌مو های سرقاعده خاصی وجود ندارد ولی این نکته را باید گفت که از نظر میکروب تفاوت بین موهای بلند وکوتاه نیست واگر موهارا بشویند صرف ـ نظرازکوتاه وبلندبودن ازمیکروب‌پاك میشوند. امااز طرف دیگر پدران و مادران باید موهای در از کودکان خودرا طوری آرایش دهند که جلوی چشمها ودید انهارا نگیرند وریختن موها روی پیشانی وجلوی چشم غالبا کودکان رادر راه رفتن مواجه با خطر میسازد موها را بایدلااقل یك بار در هفته شست،شستن زیاد ترموها ضرری ندارد .

نظافت دستها:

شستن دستهای اطفال هر بار قبل ازغذا خوردن وبعد از رفتن به تشناب ضروری‌است وباید اطفال را وادار به این کارکرد واهمیت این موضوع را به انها گوشزد نمود پــس از خاك بازی وزیرو رو کردن ریگ نیزشستن دستها واجب است زیرا امکان دارد که‌دستها ومخصوصا زیر ناخن های کود کان آلوده به میکروب شده باشدولی موضوعی راکه باید در شستن دستهای اطفال مورد توجه قرار داد اینست که بکار بردن اب داغ وصابون زدن زیاد برای پوست دست اطفال مضر اســـت وپدران و مادرانی که دستهای اطفال را در گذشته کیسه میکردند دچاری اشتباه بزرگی مشدند زیرا به پوستدست انها ندانستــه آسیب میر ساندند .

گوش ها:

نظافت وپاك کردن زیاده ازحددر ناحیــه گوش ها اطفال تولید عوارض و ناراحتــی هائی میکند کسانی که هر روز داخل گوش خودرا باصابون پاك کرده ویامیله‌ای واردان میکنند ترشحات گوش را تحریك مینماینــد وبعلاوه این کار موجب میشود که چر کها در حفره گوش جمع شوند وبرای پاك کردن آن باید به دکتورمراجعه‌کنندبدین ترتیب توصیه میشود که از پاك کردن داخل سوراخ گوش خود داری کرده وانرا به حال خود واگـــذار نمایند وفقط هر سه روز یك بار به نظافت گوش اکتفا کنند .



چندستور صحی برای حمام:

محیط مرطوب غالبا برای پرورش میکروبها وباکتریها مساعد هستند وبه همین جهت باید زیاد مراقب اطفال در تشناب بود وتوصیــه های زیررا مخصوصا باید بکاربرد .

اگر اطفال تشنه شدند هیچوقت ازشیردهن آب‌سرد تشناب به آنها آب ندهید قبــل از آنکه‌اطفال راداخل تپ‌کنیدداخل آنرا با آب وصابون خوب بشوئید قبل وبعداز استحمام حتما بدن اطفال را خوب شستشو دهید .

پس از ابکشی از حمام در نظر داشته باشید که اول قسمتهای بالای بدن اطفال‌را خشك کرده ولباس بپوشانید وآخرکار پاهای انهارا خوب خشك کنید .

اگر امکان داشته باشد که هرروز لباسهای زیرپوش اطفال را عوض کنید خیلی خــوب واید ال است . البته اینکار در خانواده هائی که اولاد زیاد دارند دشوار است بهر حال هرهفته لااقل دوبار لباسهای زیر پــو ش اطفال را عوض کنید .

نظافت قدیفه حمام نیز از اهمیت خاصی بر خورداراست قدیفه های کثیف منبع هزار ها میکروب میباشدقدیفه تولیدبیماریهای مختلف رامیکند برای هر طفل لااقل باید دو قدیفه یکی مخصوص قسمت های بالای بدن ودیگر مخصوص قسمتهای پائین بدن وجود داشته باشد وقدیفه هارا هم باید لااقل هفته ای یکبارشست. قدیفه‌کثیف دوباره‌میکروب‌هارابه بدن شسته شده وپاك منتقل وشستن اطفال رابیحاصل می سازد .



چهار دیواری شیشه ای وبلورین زندانی‌گرد.



جوانان ومسافرت

نمیدانم این گفتار چقدر صحیح و بجا است که «سفر انسان را به زندگی آشنا میسازد و اورا پخته وکار آزموده بارمی آورد» ولی من به‌این گفتار باور دارم، زیراخودم تاچندسال پیش که هیچ مسافرتی نکرده بودم و جهان‌را صرف در چهار چوب محدود میشناختم فکر میکردم که تمام جهان همین است وبس ٠ولی وقتیکه به چند مسافرت‌دست‌زدم و مو قـع برایم میسر شـد تـا ممالـک مختلف وااز نزدیک ببینیم بیک سلسله‌حقایق آشنا گشتم که تاقبل ازآن‌فکرنمیکردم‌بزرگترین‌اندوخته ـ ایکه ازاین سفرهایم گرفتم این بود که مـا چقدر از کاروان تمدن عقب مانده ایـم .

موضوع دیگر یکه برایم اهمیت دارد و مورد توجه‌ام قرار گرفت، تفاوت های زندگی درممالک مترقی وممالک سرمایه داری بود . بلی‌درممالک‌مترقی این پیشرفتهاهمگانی بوده مال همه شمرده میشود هر عضو آن جامعه در پیشرفت آن سهم بارزداشته اند، در حالیکه در ممالک سرمایه داری این پیشرفت شکل ظاهری‌داشته صرف محدود میشود به چند چیز وازبرای چند کس .

تجربه ایکه از این مسافرت های خویش گرفتم یکی هم این بود که هر جوان درطول زندگی خود بایدیکی دو بار درممالک‌مختلف به مسافرت بپردازد ولی شرط این مسا فرت در این است که این سفرصرف جنبه گردش وخوش گذرانی نداشته باشد با ید انسان از پیشرفت های دیگران چیـزی بیـا مو زد ووقتی که دو باره به وطن خویش عـودت میکنداین‌دست آوردها را برای کشور خویش برای مردم خویش وبالاخره برای جامعه و وطن خویش بکار بردوعملا آن را پیاده کند.

زندگی زیباست و باید از این زیبایی ها لذت برد طبیعت خیلی غنی است وبایداز آن استفاده کرد وآن را در خدمت مردم خویش قرار داد٠ اما چطور این سوالی بجا ومعقول است وباید آن را پاسخ درست وصحیح داد.

بنظرم شاید درست ترین پاسخ به این سوال این باشد که هرکس باید وظیفه خود رابشناسد وباعلاقمندی وپشتکار وظایف خود راپیش ببرد . وقتی انسانی وظیفه خود را شناخت دیگر همه پروبلم هاحل میشود .

بهر حال‌درطول‌مسافرت‌هایم‌بابعضی‌اشخاص برخوردم که در موقع کـارتمام هـوش و حواس شان متوجه کار شان بـوده کمتـر حرف میزدند، وبادقت متوجه کار شان بودند این ها کار گران ساده بودند، ولی باعلاقمندی به کارشان ادامه‌میدادند ، بیشترعمل میکردند وکمتر حرف میزدند٠ وقتی بایکی از این کار- گران از نزدیک صحبت کردم ودر باره کارش از او پرسیدم درجواب گفت : عشق به کار بزرگترین راز خوشبختی یک جامعه اسـت او واقعا راست میگفت اگر هر جوان‌و یا هر کسی بکارش عشق داشته باشد وآن را بپاکی ودرستی انجام دهد بدون شک‌آن‌جامعه معمور آباد وآرام خواهند بود .

شما را چه در دسر بدهم، در طول سفر هایم چیز های دیدنی وعجیبی دیدم، که هر یک آن در ذات خود قابل یاد آوری است‌ولی نمی خواهم که این مختصرراسفرنامه بسازم ولی همینقدرمیگویم که هرکس مخصوصاجوا- نان باید در طول حیات اش یکی دوبار به مسافرت دست بزند فرقی نمیکند که ایـن مسافرت‌خارج ازمملکت اش باشد یادر داخل خود مملکت . سیاحت در نقاط مختلف کشور چیز های برای او می آموز اند که شاید در طول زندگی اش نیاموخته باشد ونمیتواند او را از لابلای کتاب ها واوراق نیز بیابد ٠

چنانچه شعری معروفی بیادم آمد که گفته است:

صدسال سفر بایدکرد ،تاپخته گردد خامی

این واقعیت است‌که سفرانسان راورزیده و باخبر از بسیاری چیزی های پوشیده میسازد٠ چیزهای‌که شایـــد برای او ارزش زیادی داشته باشد ٠

بناً توصیه من برای تمام جوانان‌اینست‌که اولتر از همه به زندگی روستاها و بـا نقاط مختلف کشور خویش آشنا گردند و هر چیز را بادقت نظر بنگرند ٠

آشنایی بازندگی مردم وآنهم از نزدیک بزرگترین درسی است که‌او میتواند در آینده ازآن استفاده بزرگ نماید ٠



نوشته: عبدالغفار ییلاقی

خوشبختی درچیست؟

خوشبختی‌نزد هر شخص تعریفی دارد٠ولی بطور عمـوم همه انسانها بسوی یک هـدف بویانند وچنین میاند یشند که نایل شد ن به آن هدف یگانه راه نجات انسان از مذلت وخواری است٠ انسان از همانزمانیکه بدنیا چشم میگشاید بحیث یک موجود زنده تلاش میورزد تاضرورتهای طبیعی وحیاتی اش بـر طبق خواسته هاونیازش میسر گردد و موا نع اواده از سراهش برداشته‌شود٠ این خواسته ها ونیاز اورا وادار میسازد تا از نیروهای انسانی اش کار بگیرد وتلاشهای ممکنه را به راه اندازد ٠

قوه دماغی وجسمی دونیروی است که در فراهم اوری خواسته ها ونیاز انسان بدا ن اتکاء دارد واین دو نیرو بصورت متوازی‌سیر تکامل را میپیماید تاآنکه تکامل دماغی وجسمی او بحدرشد نهائی برسد درخلال همین مسیر است‌که یکسلسله فـراز ونشیب ـسختی و نرمی وکامیابیها وناکامیها را میبیند وتوام‌با تکامل جسمی قوه دماغی وی نیز بمرحله بلوغ وپختگی میرسد وتلاشها یشرا بیشترازپیشتر بجهت نیل بهد فش انهم که خوشبختی است متوجه میسازد .ازینجا است که‌بنیاد اساسی تلاشها انسانی‌در مرحله‌جوانی پییریزی میگردد واو که از کوره ازمایش زندگی ابدیده بدر شده است تمام نیروی انسانی اش را بدون اندکترین اتلاف وضایعات بمسائیل پیش پا افتاده وبتجربه امده زندگی بسوی هدف اصلی که عبارت از رسیدن به خوشبختی است بکار می انـدازد وسعی مـی ورزد تـا بـقـوهٔ سنجش عـقـلـی و استعما ل نـیـروی جسمانی اش راه پربیچ وخم رسیدن بخو ـ شبختی را کوتا هتر ساز د ٠

ممکن او خودش شاهد خوشبختی را در اغوش نکشد ولی فخر خواهد کرد که باایثار وتلاش انسانی اش راه رسیدن بخوشبختی را برای اینده گانش هموار ساخته است ٠ همین فخرو کار باثمرش کافی خواهد بودکه باعث رضائیت خاطر وارامش دل وی گردد واز کار نامه ها وتاریخچه زند گیش بحیث یک انسان پر تلاش هیچنوع افسوس‌وحرمانی نخواهد داشت زیرا اوایمان خواهد داشت که ناهمواریها را از سر راه ایندگانش برداشته است اورا برای رسیدن بسر منزل خوشبختی موثرانه‌یاری‌نموده‌است‌واین تلاش‌وی‌بیجانیست زیرا فرزندانش که‌جزء وجود اویند وديگر نسلهای اینده جامعه که همه از جمله همنوعان وی اندهمان راه اورا دنبال میکنند وازتجارب‌و اندوخته های باارزش تجربی وفـکری وی استفاده میبرند ٠

آشنایی جوانان باساینس

امروزجهان‌ساینس وتکنالوژی است واز همین رو فراورده های‌آن که‌روزبروز زیاد میگردد بعضا محتاج ترمیم وتجدید میباشد· از همین‌رو امروز کورس ها ومکاتب وپوهنتون های در جهان وجود دارد که جوانان ونو جوانان را بااین وسایل آشنا میسازند وآنها را برای این منظور تربیه میکنند که این فراورده های ساینس وتکنالوژی معاصر را اگر به ترمیم ضرورت داشت ترمیم کنند وبدسترس استفاده کنندگان قرار دهند . بهر صورت این نوع مشغولیت ها وکار ها به جوانان ونو جوانان فرصت میدهد تا استعدادهای شان را تبارز دهندو زمینه پیشرفت بسوی علوم را که سعادت وخوشبختی مردم واستکام جهان بدان بستگی دارد مهیا سازند .

امروز در جهان مترقی بیشتر توجه میشود که نو جوانان وجوانان حداعظم استفاده را از این وسایل نمایند وبااین فر آورده های‌تخنیك از نزدیك آشنایی حاصل کنند این کار دو مزییت دارد. اول اینکه جوانان ونوجوانان‌را که قشر فعال ودینامیك جامعه اند عاطل و بیکار نمی مانند ودوم اینکه زمینه پیشرفت وترقی آنها مهیا میگردد واستعداد های شان بکار گرفته میشود وبهتر از همه اینکه این نوع مصروفیت ها ومشغولیت های مهم باعث میگردد که جوانان از بیکاری که بعضاً باعث انحرافات نیز می گردد نجات یابند و از سقوط آنها جلوگیری بعمل آید·



دراین جای شکی نیست که این وسایل مانند رادیو تلویزیون، تیبریکار در، تلیفون و... امروزدراختیار بشراست ودراثر استفاده انسان این وسایل استهلاك میشود وگا هی در اثر بی احتیاطی ویادیگر عوامل خراب واز کارمی افتد برای تعمیر وتر میم آن بـــه متخصصین دراین رشته ها ضرورت است.پس اگر جوانان به‌این رشته‌ها اختصاصی اشتغال نداشته باشند پس کی این وسایل راترمیم میکند· فلهذا این یك ضرورت مبرم واساسی است که باید جوانان را به چنین رشته هـا ترغیب کرد وآنها را بااین گونه وسایل آشنا ساخت تا از قوه فکر واستعداد آنها برای ترقی جامعه کار گرفت ·

جوانان وروابط خانوادگی

چه بهتر ازاینکه زندگی خانوادگی سرشار از سعادت وخوشی باشد ·مخصوصا وقتیکه زن وشوهر هر دو کار مند میباشند ودر خارج ازخانه مصروفیت نیزدارند. من به‌چنین‌خانواده یابهتر است‌بگویم‌به‌چنین‌زن وشوهر برخوردم زندگی خانوادگی آنها واقعا سر شار ازمحبت و صمیمیت بود ، وقتی از آنها راز خوشبختی را پرسیدم در جواب گفتند : خوشبختی ویا برعکس بدبختی چیزیست که به خود شخص ارتباط دارد· اگرانسانی خواسته باشد حتما میتواند این هردو را بدست بیاورد· منتهاهمه مـا در جستجو ی خـو شبختـــی هستیـــم و هر کس وهمه از بدبختی فرارمیکنند. ولی سوال این جا خلق میشود که باوجود خواستن خوشبختی بعضاً با بدبختی سردچار میگردیم علت آن چیست؟ علت آن خیلی ساده استو آن شناختن واقعی زندگی است· انسانی که زندگی راشناخت وبصورت‌درست شناخت‌حتماً میداند که این زندگی چه چیز های در خود نهفته داردو چه باید بکند و چه نکند از چه چیز بپرهیزد و ... وقتی ماتوانستیم ایـــن شناخت را داشته باشیم دیگر موردی نمی‌ماند که خوشبخت نباشیم ویاآن را در آغوش نکشیم .

از موضوعات‌دیگراگرصرف نظرکنیم وبه‌روابط زواده بپردازیم می‌بینم که نزدیکترین‌رابطه میان زن وشو هر وجوددارد وبه همین ترتیب این رابطه گسترش می یابد امادیده شده که باوجودی شناختی که زن از شوهر شس دارد وشوهر از زنش بازهم اختلافات ونزاکت‌های خانوادگی رخ میدهد. علت‌آن چیست ؟

علت اینکه بعضی از زن وشوهر ها باوجود شنا ختی که دارند باز هم نتوانسته اندآنطور یکه لازم است‌زندگی شان‌راسرو صورت بدهند وخوش باشند دراین است که‌زن وشو هـر ه با این‌که میگوییم شناختی ازهمدیگردارند ولی درحقیقت آن شناخت که لازم است میان زن وشوهر موجود نمیباشد· زیرا اگر همانطور یکه قبلاگفتیم‌شناخت‌واقعی‌میان این دوموجود باشد دیگرهمه موضوعات حل‌میگردد وپرابلمی باقی نمی ماند ·

بهر حال بد نیست که رخ داد های دیگری راکه بدون شك در امر خوشبختـــی خانواده نقش ارزنده دارد مطالعه کنیم ·

در این جای شکی نیست که زندگی انسان توام با مشکـلات فراوان است· ولی اگر زن وشوهری توانست این مشکلات‌را تحمل کندوبا برده‌باری‌باآن مجادله نماید بدون شك آینده نصیب‌شان‌میگرددددرخشان وشگوفان‌خواهدبودو این امر خود بخود در روابط خانوادگی آنها تاثیر مثبت میگذارد اماهستند زنان وشوهرانی که تحمل این مشکلات را نداشته وزود ازکوره درمی روند،ودر مقابل این ناملایمات زندگی فرسوده میشوند وخودرا بی چاره احساس میکنند· وقتی چنین احساس پیدا شد خود بخود زمینه اختلاف وشك وتردید پیدا میشود وبرای اینکه مسئولیت آن‌را ازخود دور کرده باشند زن بگردن شوهر وشوهر بگردن زن می اندازد این امر باعث میشود که باب گفتگو ومجادله بین‌این دوبازشود وحتماًشمامیدانیدکه وقتی چنین شد زندگی خانوادگی به چه شکلی درخواهدآمد. بناء گفته میتوانم که بزر گترین راز خوشبختی یك خانواده در این‌است که زن ومرد در امور مختلف حیات اجتماعی خانوادگی شناخت کافی داشته باشند· وقتی این شناخت بقدر کافی باشد دیگر هیـــج موردی نمی ماند که‌پرابلم های زنـدگـی در خوشبختی آنان تاثیر وفشار وارد کند ·

سوء تعبیر های که بعضاً میان خانواده ها بوجود می آید همه وهمه از عدم شناخت‌کافی نسبت‌به یکدیگر است اگر واقعاً اعضای یك خانواده بتوانند یکدیگر شان را درك نمایند وبین شان تفاهم وشناخت وجود داشته باشد آن خانواده خوشبخت وسعادتمند خواهدبود. شما که مارا خانواده خو شبخت میدانید بـا وجود اینکه اقتصاد قوی نداریم ولی یگانه‌علت آن اینست که من وهمسرم زندگی را بـا واقعیت آن پذیرفته ایمو همچنان از همدیگر شناخت کافی داریم، یعنی هیچ نیروی نمیتواند در میان مـادرز ایجاد کند .البته ایـن امـر مستلزم وقت وزمان بود تا ما از همدیگـــر خویشس این طور شناختی داشته باشیم ·

خانواده های محترمیکه با مشـــکل یا مشکلات خانوادگی سر دچار هستند باید یك مو ضوع را بدانند که بدون گذشت وبدون تفاهم مشکل است که‌انسان به‌خوشبختی‌خانو- ادگی دست یابند. وتوصیه من بحیث یـــك انسان خانواده دار انیستکه به زندگی زیاد سخت‌نگیرید، کوشش کنید واقعیـــت های زندگی را اگر چه تلخ هم باشد باید بپذیرید·

راه زندگی

غفار عریف

پیوسته بگذشته

اگر بایکوت ارتجاعی وپلیسی‌در برابر عدهٔ از کشور ها صور ت می گیرد ویا منحر فین تکیه روی بلانکیسم مینما یند ، اگر پروتکتور در جریا ن آمد ویا حکم آیه های جامد بعد پیدا یش ادیان ظهور کردو یادما گوژی حقایق را تحریف‌میکند.

اگر رادیکا لیسم بورژوازی زایده شدویا رویز یونیسم درتجدیداصول اساسی دانش برآمد ، اگر برید ن‌از توده‌ها پیشه میشود ویاشوو نیسم وصیهونیسم پشتیبانی میگردد .

اگر لیبرالیسم به مفهوم آزاد **منشی خاینانه نقش میزند ویا ما ك کارتیسم از وحشیا نه تر ین‌اسالیب** وخشن ترین شیوه هادر پیگرد وسر کوب افراد وسازما ن های متر قی استفاده میکنند..

اگر ماکیاو لیسم موازین اخلا قی، انسانی، شرف وفضلیت انسا ن‌را زیر پامی گذارد ویا مالتو سیا نیسم موجب گرسنگی وتنگدستی تو ده هارا رشد جمعیت های بشر ی نسبت به ازدیاد مواد غذایی‌میداند.

اگر میلتاریسم با تحکیم و تقویت قوت های نظامی در امورسیاسی‌ملل مداخله میکند ویا ناسیو نالیسم خصومت بین خلقهارا دامن میز ند.

سرانجام همهٔ این قبیل نو سانات رجریانات ناپایدار که در طول تاریخ در شرایط معین جهانی و شرا یط خاص منطقوی ملل گیتی بوقوع پیوسته، در نهایت تحلیل و واقعیت امر آن، اکثریت مردم جهان را بی رحمانه تحت تاثیر ونفوذ سیا سی اقتصادی ،اجتماعی وفر هنگی پوسیده قرار داده واز جریا ن نیرو مند ورشد جوشان نهضت انقلا بی بدور نگهداشته است واز جانب‌دیگر زندگی زحمتکشان راسخت ،رنجبار وپراز خرابه ساخته‌و شد یدأ صدمه زده است .

موجز اینکه :

اگر راهٔ زندگی از تمد ن کر ت‌تا به عصر هومر مطالعه میشود و یااز زندگی وکار نامه های یما وکوشانی ها .

اگر از آغاز خط تصویر ی شروع کنیم ویااندیشه نگاری وهیروغلیف، اگر حماسهٔ بابلی گسیل گمش را بیادآور یم ویاکار نامه‌های سکندر مقدونی را، اگر تشکیل برده دار ی چانگ رامطالعه میکنم ویا رخدادهای دوران کنشیکا ی کبیر را، اگرقبایل مایاها در جزیره (یوکا تان) تمد ن عالی برپا کردند ویا آثار مینا تور کاری خاوران در صفحه هنر ی جهان باستان منزلت دارد.

اگر اصلاحات سولون بیشرفت صنایع دستی وبازرگانی را مو جب شد ویاراها بریشم خطوط مواصلاتی تعین کرد.

اگر خطو ط او لیه‌ماتریالیسم دیالکتیك درنظرا ت هراکلیت تعین شدو یافیثاغور ث ریا ضیا ت را برای آفرینش مفاهیم مختلف ایدیا- لیستی بکار انداخت .

اگر دوران هلنی را ارزیابی می کنیم ویا کنسو ل راياد آوردمیشویم اگر هردوت پدر تاریخ است ویا انتشتا ین‌پدر اتم.

اگر افلاطون کتاب جمهور یت‌را نوشت ویا ابن سینا بلخی درترتیب وتنظیم اصول اولیه طبی وقت‌صرف کرد.

اگر پولیت درنیمه قر ن دوم‌پیش از میلاد تاریخ عمومی رانوشت و یا میر غلام محمد غبار افغانستا ن‌در میسر تاریخ راتحریر کرد .

اگر از اردوکشی های اسکندر کبیر سخن میگو ییم ویا و حشت‌از دندان های هستوی داریم .

اگر ایلیادو او دسیه تصو یر گویایی از زندگی خلقهای یو نا ن رسم کردند ویا سرا یند گا ن‌قصاید آموزشی (تیرته ـ سولون) چکا مه های‌شان پیکار اجتماعی وسیا سی زمان مربوط رابه‌خاطر میاورد .

اگر آثار سخنوران ونویسند گا ن امکان میدهد که به چگونگی زند گی اجتماعی‌وپیکار طبقاتی پی ببر یم و تااعماق زندگی انسانی رهنمون شویم ویا آثار معماری ،کو چه ها، میدان‌ها ، مجسمه ها، اطلاعا ت‌گران بهاوپراهمیت واساسی تاریخی بدست میدهد .

اگر آثار عمدهٔ ارسطو (سیاست) قانون اساسی آتن را بیاد می‌آوریم و یا آثار پر ارزش لینن (دولت و انقلاب ـ چپ روی در کمونسیم...) را آدرس میگیریم ، اگر دورهٔ رنسانس را بخاطر می آوریم ویا هواریون و پرو تستان را .

اگر انگلس کتاب منشاء خانواده مالکیت خصوصی و دولت را نوشت و یا ماکسیم گورگی کتاب مادر را، اگر پیروزی انقلاب کبیر اکتوبر بمثا به سر آغاز انقلا بات جها نی‌راه زندگی بشریت را روشن کرد ویا شکست حکومت جبههٔ متحد خلق‌در چلی (خو نتای فاشیستی) موجد پیگیرد خونین بر انقلا بیون و وطنپر ستان گردید .

اگر سبك های ادبی (ریا لیسم ناتور یا لیسم ، روما نیسم ، سبمو لیسم و امپر سو نیسم) در طرح و ترتیب آثار ادباء غربی بکار آمد و یا مکتب های (خراسانی ، عراقی ، هندی) مربوط به ره آورد های نظم و نثر نو یسند گان و شعرای مشرق زمین میباشد .

اگر از آیدهٔ عروس نیل تعجب مینماییم و یا کشفیات طلا تپه به عظمت و افتخار خلق کشور مان می آفزاید .

اگر در عهد باستان حزب سیاسی دریایی (دیمو کرا تیك) در یونان بر هبری تمیستو کل‌بنیان گذاری شد و یا حزب بلشویك ها بعنوان اولین پاره کنندهٔ زنجیر امپر یالیسم و استقرار سوسیا- لیسم اهمیت بین المللی کسب نمود .

اگر الفرد نوبل بواسطهٔ ترکیب سلیسی با نیترو گلسرین بدون باختن قدرتش معضلهٔ انفجار خانمسوز را از بین برد و یادینامیت را برای مقاصد صلح آمیز کشف نمود .

اگر کشفیات و دست آورد های عالی که داری اهمیت بین المللی میباشند ، همه ساله صاحب مبلغ هنگفت جایزه نوبل می شود و یا موسسات‌صلیب‌احمر درمواقع‌وحوادث دلخراش (سیلاب ها ، زلزله ها، حریق ها . . .) به معاونت آسیب رسیدگان میشتابند .

اگر ادیسن برای خدمت به نوع بشر (فوتو گراف ، میکرو فون برق) را کشف کرد و یاارشمیدس قانون تعادل مایعات را بیان داشت، اگر اقلد یس مقد مات‌هند سه‌را قبل از میلاد نوشت و یا انشتاین در کشف تیوری نسبیت صاحب جایزهٔ نوبل گردید .

اگر گالیله مخترع دور بین نجومی بخاطر بیان حقیقت حرکت زمین به پای محاکمه کشانیده شد و یا اندیشه های کو پر نیك مورد تمسخر قرار میگرفت ، اگر کریستف کلمپ در اثر جهان‌گردی به کشف امریکا موفق گردید و یا نیل ارمسترانگ با پای پیاده

با قیدد رد

سپورت

ژباړونکی معصومه (نوبنت)

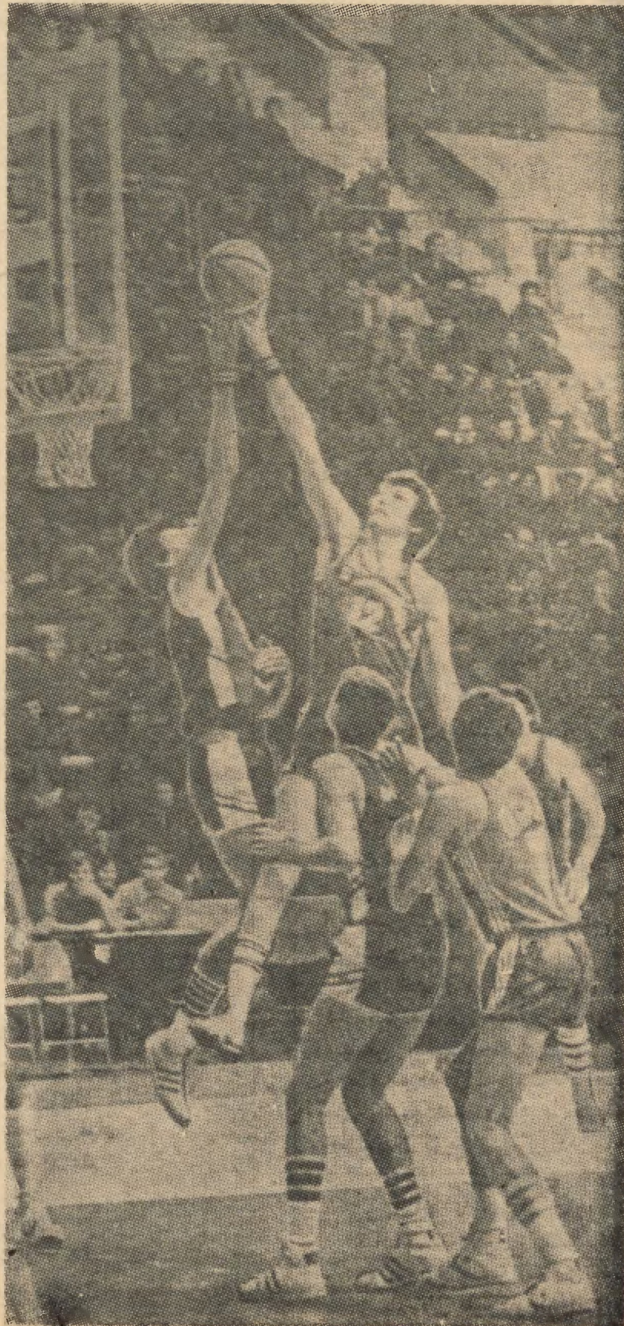
دسپورت ټولنیزی دندی

زموږ دزمانی د علمی او تخنیکی انقلاب ایجاباتو سره په یوه‌لنډه تاریخی مو ده کی دسپورت پراهمیت باندی دیادونی وړزیاتوالی راغلی دی. دتیرو پنځوسو کلونوپه جریان کی په پر مختللو صنعتی په تیره په مترقی اوعادلانه ټولنوکی‌په متوسطه توگه د انسانانو دتفریح وختونو زیات او د ژوندانه سطحه یی‌لوړه شویده . نن ورځ په میلونو تنه وگړی په سپورت کی فعالانه ونډه اخلی، بدنی تمرینونه کوی او په ډول‌ډول سیالیواو مسابقوکی گډون کوی .

په‌شلمه پیړی په تیره په خوورو ستیمو لسیزوکی د سپورت زیاتی‌ودی او د بشری ژوند پر ټولو اړخو باندی لوبو زیاتیدونکی اغیزی دسپورت دټولنیز ما هیت او رول په باب ډول‌ډول پوښتنی را منځ ته کړیدی.

دیوی ټولنیزی پدیدی په توگه سپورت څه شی د ی ؟ دسپورت د دومره زیات شهرت وتلو چی دشلمی پیړی دپدیدی په توگه تلقی کیږی ټاکونکی عوامل څه شی دی ؟په ټولنه کی د سپورت موقعیت څه‌او ځرنگه‌باید وی ؟لوبی د نورو اجتماعی پدید و سره‌څه اړیکی لری ؟

په معاصره نړی کی د غه ډول پوښتنو خاص اهمیت ترلاسه کړیدی ځکه چی سپورت بیلابیل ټولنیزی چاری سرته رسوی چی‌په دی لړکی مثبتی او منفی دواړه ډول اجتماعی



دباسکتبال یوپیاوړی تیم دمسابقی‌په‌حال‌کی

نتیجــی بندی

په ټولنه کی د سپورت د موقعیت او د ټولنیز نظام دعناصر وسره دهغه داړیکــو د مسئلی د حل لپاره په کار ده چی په دغه مسئله کی د اقتصادی اړیکو ټولنیز اوطبقاتی جوړښت سیاست او ایډیالوژی تاثیرات هم په نظر کی ونیول شی .

دیوه پلوه داسی هلی ځلی کیږی چی سپورت د یوه ایډیال په‌توگه د اجتماعی جوړښت دنورو عناصرو څخه خپلواك اود بشری فعالیت د یوی بشپړی مستقلی ساحی په‌توگه وگڼل شی . د دغه چلند په چوکاټ کی د سپورت اجتماعی ما هیت‌داسی تحلیل شویدی چی دلوبو ټولنیز دندی او ټولنیز اهمیت همدا راز دهغه د بهرنی ماهیت‌په باب مجردو نظریاتو ته زیاته برخه ورکړه شویده . انسان د هغو تاریخی شرایطو څخه بیل شویدی کوم چی هغه وده پکښی کوی او دهغه دټولنیز نظام ځانگړتیا ته کومه پاملرنه نده شوی کوم چی هغوی دژوندانه چار ی پکښی سرته رسوی او زیاراېستل کیږی چی د سپورت او انسان په هکله یوه «سوچه بیولوژیکی ژباړنه» وړاندی شی.

له‌بله پلوه د بدنی روزنی یو لړ پوهان سپورت په‌مطلقه توگه په‌اجتماعی محیط‌پوری تړی. سپورتی وظایفو او د تکامل یو په بل‌کی جاروتلی قوانینو او د هغوی پرلــه پسی انکشاف ته‌په بی اهمیته نظر گوری.

دسپویت علمی او انقلابی مفهوم دتاریخ پرمادی ژباړنه اودټو لنی پربشپړه اجتماعی جوړښت باندی دسپورت داساسی ترنیــی پر پیږندنی باندی تکیه لری .البته که‌تحلیل ساحه دسپورتی مسابقو پرقوا نینو پــوری محدوده پاته شی دبیلابیلو ډولونو تکنیــك اوتاکتیك اودروزنی ټاکلی سیستماتیك اړخونه په اجتماعی محیط پوری دسپورت تړنه اوپه هره پیمانه چی‌وی دهغه څیړنه به دټولنـــی دطبقاتی اواجتماعی جوړښت له مخی نسبتا مشکله وی . همدا وجه ده چی د سپورت

بقیه در صفحه ٤٦

برگزیده‌هایی ازمیان فرستاده‌های شما

اهدا به شخصیت مطبو عا تـــی‌بزرگ میهن ، محترم محمودطرزی.

سوزسازگار

طرفه رمزی هست مکنو ن‌در ضمیرروز گار
صد معما هم درین‌دوصفحهٔ‌لیل و نها ر
می چکد گا هی زدا ما ن‌فلك خو ن شفق
می کند زین خو ن نا حـق‌آفتا بش هم فرار
می شود کوه پا یه هـــا گا هی ز صر صردر عذاب
گه بـه غنچـه جان کنـدا‌عطا نسیم خوشگوار
گا هی شمعی شعلـه و رگر دد به بزم مهو شا ن
گاهی چو ن طفل یتیمـــی‌اشك ریزد بر مزار
می شود گا هی حکیمـــی‌احتیا ج یك درم
روز گارش خشمگین مـــی‌گر دد و نا ساز گار
اتفا قی می فتد گا هی،سفا لین کا سه ای
جای مینا را بگیرد با تمام‌اعتبار
گا هی چو ن حجا ج ظالم‌می شود پیدا بد هر
لیك گا هی چو ن انـــوشیر وان عادل آشکار
گاهی چو ن بو نصرفارابی‌حکیمی بس بزرگ
دید ه بگشا ید بد نیا باهمه عزو و قار
گاهی همچو ن بو علــــی‌سینای بلخی در جها ن
می کند حا صـل ز فیض‌معر فت صد افتخار
گـا هـی چـون ((محـــمـودطرزی)) فاضل ودانشوری
می نما ید قدعلم دراینچنین‌زیبا دیا ر
در د یار یکه در آن جـــز‌یاس و نو مید ی نبود
شا د کا می لادرك بـــودو عقو بت‌بیشمار
در دیار یکـه ز نامش فخرمی‌کرد این جها ن
لیکن از فیض تمد ن‌بـــد‌بعید و خوار و زار
با چنین د شواری او ضاع‌و احوال و طن
آ ن فهیم نا مور تصمیــم‌بگر فت بهر کار
با د ل مملو ز مهر والفت‌وحب بشر
بار جا لی چند بخد مـــت‌بست میا ن مر دانه وار
شد علم بر دار نهضـــت‌پر ورا ن این وطن
با و جود مشکلات و باتمام‌گیر و دار
گویی چو ن خور شید ی‌اندر آسما ن مطبو عا ت
گشته طا لع ، هر طـر ف‌کرد بیدریغ نور ش نثار
از فـیوض ا یــن فروغ جـا ویدان و پر نو ید
از د ل نهضت پسند ا ن‌محو شد کدر و غبار
حلقه بر بستند بگر د و ی‌هوا خوا ها ن علم
بادل پــــر آ ر زو در راه خدمت ا ستوار
چاره هـا جستـند بـدرد خا نما نسوز وطن
زانکه زین درد و طن بودند‌همیشه بیقرار
وه به آ ن دردی که درمان‌وطنداران بود
وه به آ ن سوز یکه باشد‌بهر مردم ساز گار
اینچنین سوز و چنا ن‌درد‌داشت ((طرزی))از از ل

شگوفانی استعدادها

رژیم های گذشته همچنانکه سدراه هر گونه تغیری بسود کشـور بودند از رشد استعداد های توانـاو نیرومند و از گسترش فر هنگ شعر وادبیات پیشرو خلق جلـــوگیری کردنـــد و ایـن پدیده هارا زیر شلاق رد و تکفیر گرفتند و افق‌بالندگی و نمو را بر استعداد های جوشان بالقوه خلق تنگ و تاریك‌ساختند .

انقلاب شکو همند ثور نه تنهـــانو روز زمانه و میلاد ارزش هـــای نوین است بلکه دوره تکاملـــی آن‌پرواز گاهی نا کرانمند از بهر بال‌و پر گشودن استعداد و اندیشه مردم‌بشمار می‌تواند ر فت کـه تمام مایه ها و نهاد های پو سیده وستمگرانه‌اجتماعی را از بند و افسون جباران رها ساخت بال و پر فرهنـــگ وهنر و اندیشه را نیز به نفع مـردم ایـن سر زمین د گرگون کرد ومجال‌پرواز آزاد را در فراخنـــای روز آفتابی روشن میسر نمود .

در دراز نـای تاریـخ ا نسان ، ستمگران و جباران همـــــواره از فرهنگ و اندیشه آزادی میترسیدند‌نظام های گذشته ستمگر در وطـن ما نیز هنر و فر هنگ و اندیشـــه‌آزاد را همچو خنجری برابر گـلوی خویشں می پنداشتند و از نقش‌عظیم روشنگرانه هنـر و ا د بیات خلق می‌هراسیدند.

برای تخطه کردن هنر و هنرمنداز هر شیوه ای استمداد می جستند هنرمند را به هیچ میگرفتند بـروی‌توهین روا میداشتند و عرصـــهٔ بالندگی را بر او تنگ و تنگتـر‌میساختند .

خلق آزاده کشور و تاریـــــخ‌در خشان ما سر شار از استعـداد های‌شگوفان وبالنده‌است . از قدیم‌ترین زمانه ها تا اکنون تخیـــل و استعداد و سر پنجهٔ هنر مندان این‌سر زمین ـ ز یباترین و لطیف ترین محصولات دست و اندیشه انسـان‌را عرضه داشته است .

خلق ما میتوانند بر حق بر خودببالند که در سا ختمان بنای تمدن انسان ، بخشں شایسته یی از آن‌اوست .

ولی‌واقعیت هنر و زندگی هنرمنددر کشور ما در دوران حکمر وایـی آل یحیی سخت از نظر افتاده بود.که فقر هنری جامعه ما گواه روشن آن است .

جای افتخار و شکر گذاری است‌که در پرتو نظام جمهوری دموکرا-تیك افغانستان ز مینهٔ رشد وتکا‌مل‌اجتماعی ، اخلاقی ، هنری ، کلتوری سیاسی نصیب خلقهای ستم دیده‌و بلا کشیده ما گردیده و درتشویق و بلند بردن رشد استعداد هـا وارتقای هنر ، فر هنگ و استعداد های کشته شده و پژ مرده ماضیه‌از هیچ گونه تلاش به نفع خلقهـای افغانستان دریغ نمی گر دد .

محمد همایون (هژیر)

تا ابد نا مش ازینرو د رجها نست پایدار
شاد بـــا دا روح پـــا کش‌چون وطن را شا د کرد
هم درود از مـــا بـــه وی‌تقدیم با دا بار بار
طو طی طبع تو ((آثم))به بود گر دد خمو ش
کی زبا نش را بود برشرح‌وصفش اقتدار

اثر : دکتور عبدالسلام((آثم))

از : محمد ناصر (نصیب)

نوبت دیدار

التفاتی جانب من هیچ از آن دلـــدار نیســت
عرض حالم را حضور دلبر ثت اظهــار نیست
عــزم راسخ پیش گیرم تا کنم ابــــراز عشق
باز مــی بینم کــه حا لامــو قــع گفتار نیســت
سالهــا در آرزوی وصل جا نا نــم کــذ شت
سوزو ســاز این تکلف یارو هــم پرار نیست
آتش افروز ســت حسن لالــه رخسارم چنانــک
سینــه ام از عشــق اوجز کــوه آتشبار نیست
جلوه های دل شکار شرشهــر را بخشــد فروغ
از هجوم خوبرو یان نوبت دیــدار نیســت
بسکــه آن زیبا نگـــارم شوخ استغنا شعــار
عشوه پرداز ســت چون او کبک را رفتار نیست
قا صدا بــر گوی آ ن یار جفــا گــــر دار را
کشته ی نازو ادا راحاجت پیکـــا ر نیســـت
روز تشــر یفش بعزم گــردش سیــرو چکر
از بســی شورو هیا هو، رونـــق بازار نیســت
آنچــه خو بــانــرا راسزد ، جمعست در آن ماهرو
طالع ما، بین کمی از لطف بــر خوردار نیســـت
خواب در چشمــم نمیــ زد ، ز اشــک لالــه گو ن
ز هر هجرا نــم چشید ن قا بــل تــذ کار نیســت
تـابش حسنش ربوده طا قــت و صبرم (نصیب)
در جهان چون عشق بـازی پیشه ی دشو ار نیست

خوا ستار کو شش پیرو جوا ن
کشور ا ست

* * *

ای برادر !
ای! برادر بعد ازین بیدار باش
درنبرد زند گی
با همه پسما ند گی
در صف رزمند گان آمادهٔ پیکـار
با ش

* * *

ای ! برادر !
ای! رفیق همره و همفکر وهما ـ
هنگ من
ای! انیس خلوت اند یشه ام
بعد از ین آگاه با ش
که آرزوی ماوتو
آرزوی خدمت خلق ووطن
آرزوی پیشر فت و ار تقا ء
احتیا ج اتحاد ماو تست
اعتقاد ماو تو با همد یگر
نورمحمد ((فیضی)) اسفنده ئی

به انتخاب راحله ابوی

نفرت

خدا یا شور عشقی در سرش کن
وگر عاشق بود عاشق ترش کن
دلش راشمع گردان سینه پرسوز
سرا پا ازغم دل آذرش کـــن
دوچشمش سرخ گردان ازتب عشق
چومن رسوا به هربام وبرش کن
بجای باده شادی و عشـــرت
شراب درد و غم در ساغرش کـــن
پریشا نش نما این سان که مایم
به یار غم مشوش خاطرش کـن
دل من این سخن گوید شب و روز
خدا یا شور عشقی درسرش کن

سوی ژړا

ماته گلا نو کی دا ستا ږیره بنکـلا بنکار یده
سپینی سپوږمۍ کی ستا دمخ بنکی رڼا بنکا ریده
چی په محفل کی په شوی پور تـه دشرابو پیالی
په هریوغړپ کی ستادسرو شو نډو مینا بنکار بده
ته چی دناز په خوب ویده وې دپـالنګ دپاسه
ماته په ستر گو کی دا ستا ږیره حیابنکار یده
ماته په ستر گو کی داستـا ږیره حیا بنکا ر یــده
شیخ چی کو لی په اخلاص دخـدا خبـری
یکی لهورا یه دخـــو ږی مینی دنیـا بنکار یده
خوب کی می خو ب لیده چی نه یې زماخواکی آشنا
چی شومه وینبن ورکه بدن کی زما ساه بنکار یده
ماچی کولی تاته غلی مجبور ی نه بنیری
پته بنیرو کی دزړه مینه او دعا بنکار یده
تاچی زما مخکی خند ل درقیبا نوســره
ستا په خندا کی «زړه سواند» سوی ژړا بنکاریده

زړه سواند

ای راستی

در بساط نکته دانان
در نشاط خود فرو شان
در سرای لاله زاران
در میان شوره زاران
در زمین و آسمان
در هر مکان و هر زمان
در حال و جاویدان
من ترا جویم !... تـرا .. ای
راستی .

کوچی

مژده

شاد مان با شید ای زحمتکشان
خوش زئیید ای تودهٔ آوارگان
کا فتاب تابنا ك انقلاب
با فروغ خنده نظم نو ین
گر م می تابد در این سر زمین
فیض بخش و نور ا فشا ن و
سعاد ت آفر ین

* * *

پیش ازین در سا حه نظم کهن
در شکنج سلطه ستمگران
سالها چون بر دگان
زندگی کردیم ـ امازندگی دربندگی

* * *

بیش ازین در ظلمت بیدا نشی
در سکو ت و همزا ی خا مشـی
درتو حش
بی سبب بر دو ش خود
بار ظلم جا بران رابرده ایم
بر ر خ خود سیلی بیداد یـــا ن
را خورده ایم

* * *

حال کان او ضاع دگر گــو ن
گشته است
وان نظام کهنه واژ و ن گشتـه
است
بر سریر کر سیهای ا قتـــدار
آن خداوند ان زر و زور نیســـت
عظمت شدادی آنعده مغرورنیست

* * *

حال کا ن شبح سیاه ما یو سی
در نگاه بینوا یا ن خیره نیست
هان !ای ! نسل جوا ن
آن زمان بگذ شته ا ست
دورهٔ ما و شما ست
روز گار ما وتست ـ وقـت
کار ما و تست

* * *

بعد از ین امید بر آوردن آمال ما
آرزوی بهبو د ی حیا ت توده ها
در مسیر جنبش پیروز مند
با کما ل جستجو



سرگرمی‌ها و مسابقات

تهیه وتنظیم از : صالح محمد کهسار

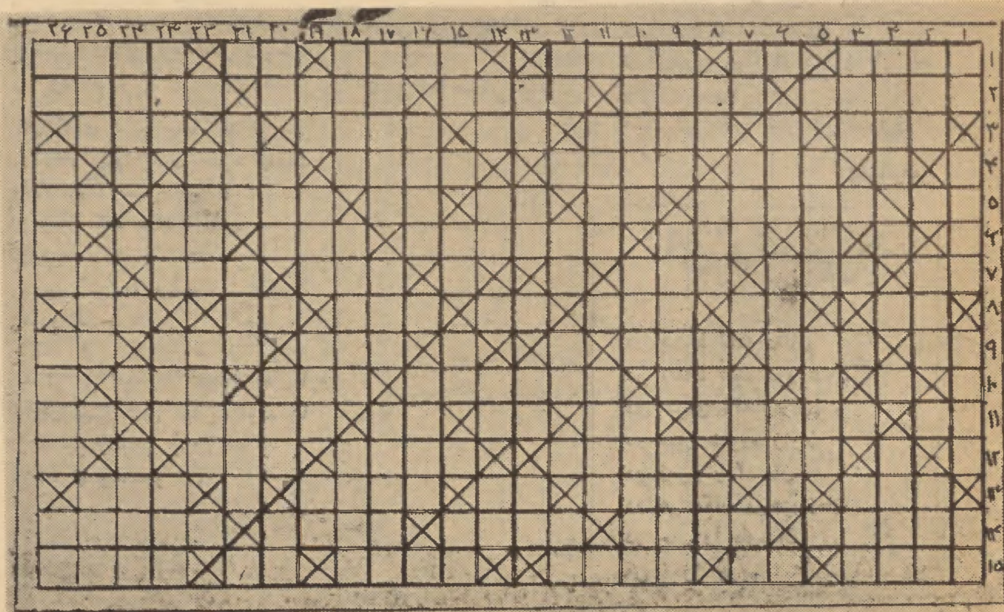
جدول کلمات متقاطع

افقی :ـ

۱ـ گهواره انقلاب ثور ×قلب رامیگویند × با لای همه خلـــق کشور حق دارد ×خو د ش قرین است × از پر ند گا ن خـو ش خوان × عا شق گل ا ست × ۲ ×کم نیست × اسم یکی از نو ـ یسندگان مشهور جها ن + معلمی است که‌نه به تازیانه ونه‌به رنجیدن احتیا ج دارد ×تنها معنی آ ن‌میباـ شد × اسم جدید آن‌فاریاب‌است × ۳× نوعی از تار ا ست که بـــه آن گل دو خته میشود + نگهبان دندان ها است × خودم ×مر بوط به‌فنراست × آغاز ش را ببر یــد دیوار میشود و اگر آنجا مش را ببر ید دو پنج به پشتو میشـود× ٤ ×صیاد آن دار نـــد* چـــب نیست × مظمش او را است ×از ابزار دهقانی × ٥ × ر طو بــت ×آدم را گو یند × با کو ب‌یکجا میبا شد × بازهم خود م × نصف دنیا× اسم یکی از وزارتخا نه های کشور × دروازه × ٦ ×پا یا ن شب× سلسله کوه معرو ف × از آن طرف‌حاصلی‌ازیك‌نوع‌زنبور×ا ز حبو با ت ۷ ×دروازه دهن × اسم یکی از فلمهای هند ی × رما ن کوتاه × از حرو ف الفبا × بـــا بعضی گلها ر فیـق است + رفیق پری ا ست ۸ × ضمیر ا شا ر ه× وصل نکر د ید ه × نو عی از نوـ شید نی ها* در نـده* در جـــــم شهرت دارد × دو پانزده ×کـــار نا تما م × ۹ × تکرارش صدا ی کودك است × از ماکسیم گور کی به پشتو × از حرو ف الفبا ×شام مغشوش + راه به پشتو × تکرارـ ش آب مقد سی ا ست × ۱۰+ کباب نا رسید ه+ رهنما ئی ها × درد پرا گنده ×بال دارد پر وا ز کرده نمیتوا ند ۱۱× برادر پدر+ عکس آباد +خشك نیست ×امروز به پشتو × در بین بلبل قـــرار دارد× حرف ربط با یك حیوا ن جنگل یکجاشده × ردیف جذر۱۲ + حا صل ×یکی از کشور هـــا ی آسیا یی ×قوغ آتش + از کیلوـ متر بزرگتر است × ۱۳ × شـــرم وآزرم را گویند + مردن × دست کو تاه ×هدا یت کنند ه × ازآن طرف از اعضای مهم دا خلی بـدن است × ١٤+ از و لسوالی هـــای کشور ما × از آنطر ف د شمنان کشور ما رو به ..... میبا شند × معشو قه قیس × را دار نا تکمیـل *جا یگاه پول به زبـان عـــوام * ۱۵+ از آ ن طر ف برای تز ئین استفاده میشود × پا یا ن رو ز × پر نده ا یکه سخن‌زده میتواند + سلاحی که پدران ما با آ ن‌انگلیس را شکست دا دند ×زهر × چشـــم معشو قه رابه این‌گل تشبیه‌میکنند ـ

عمودی ـ

۱ـ ما هی به پشتو × نو عی از قلـــم × وعـظ کننده + حـر ف نفی مشترك دری و پشتو × ۲ × ازماه های سال + جای با غبان × سنگ به عربی × ۳ × جان ومال را در مقا بل حواد ث چنین‌میکند+ جایگاه دندان × ٤ + دست بـــه پشتو ×اما پراگنده + فلم بــه اشترا ك و جنتــی مـا لا * میراث خور٦ + ازالات دهقانی × ازولایات کشور + با م شکستـــه × ۷ × شکست × از خز ند گا ن ×وظیفه کارگر × جلب بی آغاز ×۸×سر چو ب را قطع کنید ×حا صل‌چراغ ×کجا و ه به زبان عوام + اسمای ذ یـر و ح وغیر ذیـروح بان‌جمع میشود ×۹+ طر ف × از کشور های افر یقایی × نو عی از درخت × ۱۰ + سرحد بین آسیا و ارو پا ×ضمیر اشاره × برا ی ا ندا زه کردن ا ستعما ل میشود +۱۱ × در بین ا تو م ا ست × از آ ن‌طرف عکس میگیرد ×۱۲+ در بیـــن انکر × من خودم × د یوار + شب بی پایان عر بـــی ×۱۳+ ایستگاه پشتو × خود ما + ضمیر اشاره × د یروز × ١٤ ×کا ن‌بی آغاز × نا قل آب× پو ل را یـنج از کشور ها ی آسیا ئی × ا ز امرا ض سا ری ×۱۵+ میـــا ن قلب را خا لی سا زید ×پهلوان × در بین کمال + از آ ن طر ف‌سواـ لیه عوام ×۱٦ × هنوز نیا مـــده +با لای جگر قرار دارد × ۱۷ × سرزمین فلا سفه + بیـن شـــب وروز × از و لسوالی ها ی کشور



طر ح کننده محمود ـ محصـــل‌صنف سو م پو هنځی اکا دمـــی‌خارندوی

×۱۸+ از آن طرف به پشتو خراب است × خود شلیم شد × از آنطرف قادر +۱۹ × نصف × روحی × پیر × ردیف اخلاق * دست عربی * ۲۰ * پدر پدر × دعای پراگنده × حیوان وحشی را ساز زند × اسپ به زبان پشتو +۲۱ × دوا زده ماه × برای پرنده گان ز یاد استعمال میشود × از حیوانات وحشی + ۲۲ × چهره است × جیل کردن به پشتو *۲۳* از آلات دهقانی *گردن بند * یك حرف وسه خانه *از آنطرف نظر به املای غلط *۲۴ـ پسر ، پسر ، پسر بز بان پشتو *معشوقه * ۲۵* ذخیره‌گاه آب * نوعی از موسیقی غربی * صلح ضد آنست * .

۲۶ *نصف دجله * گندم رابعد از دور چنین ساز ند *اثری از گورکی * نصف هسته

این مرد کیست ؟



او پسر عبدالله و در بین سالهای ۳۶۳ تا ۳۷۳ هجری قمری بدنیا آمد ودر سال ۴۲۸ هجری قمری در گذشت او آثار برجسته از قبیل :قانون، شفا ، نجات ، دانشنامه علائی ، اشارات و حکمت المشرقیه دارد در بلخ پرورش یافت اسم مادرش ستاره بوده است ـ تحصیلات او در منطق . فلسفه و علم الهی ، طبیعی طب وریاضی بوده است میگویند در (۱۰) سالگی قرآن را بخوبی میدانست و در (۱۸) سالگی در کلیه علوم مهارت لازم رابدست آورده بود او در موسیقی نجارب زیادی داشت اسم او را وهم جایش رابنویسید ـ

جدول جدید

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
	ا	ح	م	ر	ظ	ا	ه	ر	ڑ	ت	۱
ی	ن	ی	ل	و	ف	ر	ه	م	ا	ی	۲
م	ا	ح	م	د	ش	ا	ح	س	ن	م	۳
و	ب	ی	م	س	ا	ق	د	ی	ح	و	۴
ی	ر	ا	ک	ر	ه	م	م	ی	ح	ر	۵
ق	ا	د	ن	ن	و	ش	ی	ن	و	ش	۶
م	س	ن	و	ی	ل	و	د	م	ح	ا	۷
ش	ب	ت	ر	م	ه	م	ا	گ	ن	ه	۸
ا	ف	ض	ل	ا	ل	ر	ح	م	ا	ن	۹
ه	خ	ا	ن	ق	ر	ه	ب	ا	غ	ی	۱۰

خوانندگان گرامی !

برای سرگرمی شما خوانندگان گرامی خود یك جدول تهیه نموده ایم که خلاف سایر جدول های گذشته تو سط حروف خانه پری گردیده اند لطفاً جدول ذیل را قرار رهنمائی ذیل خانه پری نموده و حل آنرا به دفتر مجله بفرستید :

الف : درین جدول اسمای خوانندههای رادیو تلویزون به ترتیب گنجانیده شده اند اگراز طرف راست به چپ ـ از چپ به راست از بالا به پائین وازپائین به بالا آنرا بخوانید به دریافت آن موفق میشوید .

ب: زمانکه نام خواننده های محترم را در جدول دریافتید حرف اول اسم آنرا بیرون نویس‌کنید ازترتیب حروف اول آن یك جمله بدست می آید که یکی از بروگرام های مشهور رادیو افغانستان را معرفی می نماید لطفاً جمله متذکره را در یابید.

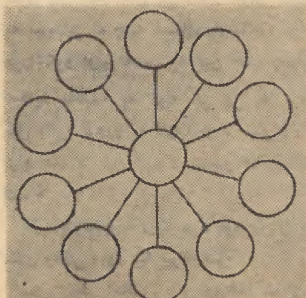
ج:ـ در بین جدول اسم مرتب‌کننده جدول نیز گنجانیده شده است لطفا اسم آن‌وصورت ترتیب‌جمله که‌چه قسم طرح کننده جدول خود را معرفی می کند در بین‌جدول پیداو به‌مابنویسید .

د: وقتیکه به حل تمام جدول موفق شدید چند حرف پراگنده در بین جدول باقی می ماند اگرآنها را با هم یکجا و بصورت درست دهید اسم یکی از مجله های معروف کشور را به شما می دهد.

یاد داشت : در بین اسمای‌خواننده ها یکی آن ایرانی‌هست و متباقی از افغانی و یك هنرمندکه دو نام دارد .

حل کنید

این یك گل نیست بلکه یازده دایره است که ما آنها را باین شکل در آوردیم و چنانکه می بینید هردوتای آنها با اضافه دایره و سط روی‌یك خط مستقیم قرار دارد اکنون میخواهیم اعداد ۱ تا ۱۱ را به طوری بداخل دایره های این شکل قرار بدهیم که مجموع ارقام هر کدام از سه دایره ای که روی یك خط قرار دارد ۱۸ شود .



طرح کننده: حمید آژیر

این دختر کیست ؟



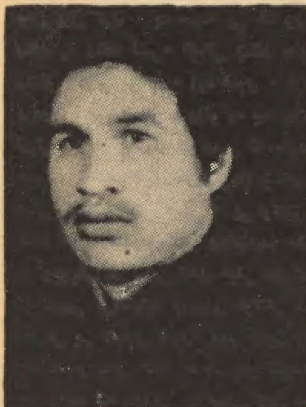
به این چهره خوب دقیق شوید این تصویر دوران جوانی زنی است که بحیث سیاستمدار شرق وجهان شناخته شده و فعلاً همه اورا میشناسند به‌کشور ما نیز مسافرت نموده است .

آیا میتوانید بنویسید که اسم او و چیست و هم کشورش‌را برای ما بنوسید.

حل کنندگان



نوراحمد



غلام محمد

محمد زرین گردیوال

دا زندان دی

منصبدار ډیر په قار راننووت . د مخ رنګ یی سور اوښین اوښتی و . نا آرامه لاسونه یی بی اختیاره یوی او بلی خواته اچول سپین ږیری مخ یی له نورو نرو سوی وه او ورته دهغه خیره وربی خوندکړی وه . خپله خړه خولی یی په ډیره بیړه له سره راکوزه کړه او په قاریسی په میز کیښوده . خولی یی په سر کی داسی کرده لیکه جوړه کړی وه . لکه ورپوری تړلی شوی چی وی . په خپلو کلکو ویښتانو یی په منځه منځه لاس تیر کړ . ویښتو یی قات اخستی و . سلیدلی شان سپین کاغذ یی په لاس کی و . خو خوځلی یی بد بد ورته وکتل او نورهم سور شو .. بیرته یی جیب ته وروچاوه بیا یی له جیبه را بهر کړ . سو ځلی یی ورته وځیځلی او داخلی یی همداسی د میز په سر کیښود . پر چوکی باندی له کینا ستلو سره سم یی حاضر باش ته په زوره غږ کړ .

ـ هلکه ! دلته راشه !

حاضر باش په چابکی دآمردفتر ته راننووت په وره کی یی له ډیری ویری تیندک وخوړ او نژدی پرمخی لویدلی و . دهغه تیندک هم دهغه دسلام په شان منصبدار ونه لید . حاضر باش پولند ټوخی وکړ . منصبدار هغه ته بد بد وکتل . په خپل سر یی بیالاس کش راکش کړ او په قهر جنه لهجه یی ورته وویل :

ـ ورشه ... راوله هغه خټک بندی .

او حاضر باش په داسی حال کی چی دقارجن منصبدار له ویری یی زړه درزیده ښپی یی کلکی په ځمکه ووهلی او په لړ زیدلی غږ یی ځواب ورکړ :

ـ په سترګو صیب ! ورځم صیب !

دا یی وویل او په بیړه له کوټی ووت . دروازه یی په ځان پسی بنده کړه او په دهلیز کی یی دچټکو ګامونو غږ په خپریدو شو ... د زندان آمر چی یوازی شو یو ځلی یی بیا په خپلو ویښتو لاس راکش کړ . سپین کاغذ یی ځانته رانژدی کړ دهغه پر مخ لیکنو ته یی په قار قاروکتل . لنډه شیبه همداسی تیره شوه . بیرته یی له مخی لری کړ . دمیز څنډی ته یی ورساوه . یوه برخه یی له خپلی خولی لاندی کړه . لکه چی دورکیدو ویره یی ورسره وه . خپل ځانته یی فکر سو . په خپلو شونډو واو مدالو نوی یی کوتی وهل پیل کړل . په سینه یی څه ډیری او رنګ په رنګ نښی . نښانی ښکار یدی دهغو دګټلو یادونی یی ورپه زړه شوی . هر یو یی دیوه . یوه انسان د وژلو په بیه په لاس راغلی وو . په بی ډوله شونډو یی نا معلومه شان موسکاو خغلیده ځان ورته ویاړلی (!) ښکاره شو . خپلی نښان لرونکی خولی ته یی وکتل بیا یی کاغذ ته وریام شو . موسکا تریوتښتیده . شونډی یی وځیځلی او بیا یی کاغذ خپلی مخی ته ونیو . شونډی یی بی اختیاره وریږیدی او تنګی سترګی یی لا سری شوی . دمخ ښه یی سپینه او ښته او بیا یی کاغذ ته بد بد وکتل . بد یی تری راغله لکه بلارجی یی همدی کاغذ وروژلی وی . ژر یی له مخی لری کړ د میز هغی بلی

څنډی ته یی ورسره وه . بیا یی څو ځله بام سوی لکه چی خپل ښیانو ته ورته لږ ښکاره سول دهغه ځنی ملګری دبخښی رتبو ته رسیدلی وو . له ځانه سره یی سوچ وکړ .

دبخښی رتبی ته درسیدو هیله ورسره پیدا شوه . په فکر کی شو چی ما خوځه لږ کسان ندی وژلی چی لا تر اوسه (بخښی) شوی نه یم . ددروازی په رابیرته کیدو سره یی دا فکر ونه والوتل او وره ته خیر شو . حاضر باش یوازی راننووت . ښپی یی کلکی په ځمکه ووهلی او په لږ زیږدونکی آواز یی وویل :

ـ بندی نه راځی صیب !

ـ څه شی ؟

ـ صیب ! بندی راتلو ته نه دی چمتو . دلته .

ـ چپ شه بد بخته ! د ازندان دی زندان ...

دلته یوازی زما امر چلیږی . بس زما امر یوه شوی څه په منځه یی راکش که . بد مرغه انسان ! او حاضر باش له ناچاری ځواب ورکړ :

ـ ډیر می ورته وویل صیب .. له لاسه می هم راکش کړ . خو راسره راتلی .

او منصبدار لکه په هیڅ ډول چی یی ددی ځواب انتظار نه لاره . له قاره نورهم پسی سور شو او ورغږیی کړ :

ـ ورک شه ! رایی وله په ټکولو ټکو لو . دخپل کور خیال یی کړی دی . چټک دا بدمرغه راوله ... هه نه راځی !؟

او حاضر باش په ناچاری د سلامی له وهلو وروسته په بندی پسی لاړ . دمنصبدار قارلس چنده شوی و . سترګی یی لکه لړزی چی راغټی شوی وی . په تندی یی د قار خولی بهیدلی . په بیړه یی له جیبه دسمال راوښکه . په تندی یی راښکوو او بیرته یی په کیڼ جیب ورومانډه له ځایه پاڅید . په کوټه کی یی په ګرځیدو پیل وکړ . ترورو په قارو . او د بندی د راتلو اوبه هغه د خپل زړه د ټشیدو انتظار یی لاره .

قهر جنوشیبوپه ډیره بیړه یوه په بل پسی منډی وهلی . ور بیا بیرته شو .

ـ ژر مخی حاضر باش وارخطا ښکاریده . سلامی یی له یاده ووته . ژیږیدلی وچی شونډی

یی واره ریږیدی او په یوه سالګی سو :

ـ صیب : هغه نه راځی . وایی چی منصبدار دی خپله دلته راشی . ډیر په قار دی ... هغه مونږ ته ډیر بد ښکاریی .

منصبدار حاضر باش ته تر یو ترېووکتل او د هغه خبری یی په سپوږمۍ کی وروچی کړی . په بیړه د میز خواته لاړ . خولی یی دمیز له سره راپورته کړه په دوه لاسی یی په سر ورزور کړه او په ډیره تندی د دروازی خواته رهی شو . ور یی بیرته کړ . بیرته راوګرځیده . لکه یو شی چی ورپه یاد شوی وی . دمیز خواته ورغی او کاغذ یی تری راواخیست جیب ته یی کړ . حاضر باش ته یی هیڅ هم و نه ویل او په منځه له خپل دفتره ووت . حاضر باش او خو تنه نور سپایان ورپسی روان شول او لږه شیبه وروسته غونډ د بندی کوټی ته ورننوتل .

بندی په یو سلیدلی کټ کی پروت و . پرښنوی یی زړه پرستن اچولی وه . د ځان ګانی یی هم سلیدلی وو . ډیر نه ، یو ـ نیم ځای یی څیری سوی وه . سر او ږیره یی دنه خریلوله کبله ببر سوی وو . او دده اصلی څیره یی تقریبا پټه کړی وه . په تکه توره کوټه کی چی په دیوالو نوی راز . راز شعرونه لیکل سوی وو . پروت و . لکه چی بندی شاعر خپل ټول زړه دیوالونو ته تش کړی و . هسی خو چی به هغه چرته سپین کاغذ او دمشوانی رنګ پیدا کړ . نو خپل زړه به یی د کاغذ په مخ تش کړ . خو په دی زړه کی څه دومره دراز خبری پرتی وی چی د زندان په دومره لږ و کاغذو نوکی پای ته نه رسیدی . د تنګی کوټی په لنډو تنګو دیوا لو نو کی هم دهغه شعرونه نه ځایدل . دغه دیوالو نه د زندان کار کوونکو خو . خو ځلی له خیرمی پاک کړی او ویڅلی وو . خو بیو خو ورځی وروسته به بیا بیرته ډک شول .

دزندان آمر د بندی کوټی ته له ور ننوتلو سره سم دکوټی دیوالونه له نظره تیر کړل . خو لنډی شیبی چپ ودریدا او وروسته له هغه یی ورسره راغلیو حاضر باشانو ته مخ وروا ړ اوه

هریو یی خو . خو چپیری وواهه او په قهریی ورته وویل :

ـ بدبختا نو ! دا دیوالو نه مو ولی نه دی پاک کړی . همدا اوس باید په منځه دغه ټول دیوالو نه پاک کړی ... او منصبدار لا دا خبره نه وه خلاصه کړی چی حاضر باشان سمدلاسه د دیوالو نو په پاکو لو لګیا شول . شاعر ورته بد بد وکتل بیرته ډیر ژر مسکی سو . او ورته وی وویل :

ـ که می له وس نه وی پوره ـ نور هیڅ په هوا کی خو به ولیکی شم . شعرونه خپل . پاکوی یی . له منځه نه ځی شعرو نه زما او نه د نری شعرونه زما ـ تاسو په دی ـ نه پوهیږی .

او د زندان آمر چی تردی وخته غلی ولاړو په ډیر قار په خبروکی ورو لویده .

ـ بس که . د ازندان دی !! ته بندی یی او زه دزندان منصبدار . دلته یوازی او یوازی زما حکم چلښ لری ...

و بندی ته لکه چی منصبدار ډیر وړوکی ښکاره شوی وی . بد ، بد یی ورته وکتل او ورته وی وویل :

ـ ستا حکم ؟ خو زه حکم د ستا منله ته تیار نه یم .

ـ نه که تیاریی او که نه زه به دی تیار کړم . ددی حکم منلو ته .

ـ خوای مشره د زندان ! زه حکم د ستا څه چی ـ حکم ستا د مشرانو هم نه شم منلی .

ـ مګر ته نه پو هیږی په دی چی ستا مرګ او ژوند زمونږ په لاس کی دی .

ـ پوهیږم ! خو ته نه پوهیږی په دی چی زه او دا اولس زما هر باتور ، ویره نه لری د مرګ او نه هغوی باتوران وژلی شی . تاسو .

او منصبدار لکه چی د نورو خبرو د ویډلو توان نه لاره . په خلق تنګی یی ځواب ورکړ :

ـ وایم بس که زه دلته شعرو بلو ته نه یم راغلی . دی ته راغلی یم چی تا منع کړم ـ له شعرو یلو نه . پوه شه چی : دا زندان دی . ته دا اجازه نه لری چی داسی بدرد و وایی . واخله ... دا کاغذ !!

منصبدار په خپل لاس کی نیولی کاغذ ، بندی ته ورګوزار کړ . او خپلی خونړی سترګی یی نیغی ورته ونیولی . بندی کاغذ را واخیست . مخی ته یی ونیو . په کاغذ کی دهغه شعر لیکل شوی و . په شعر کی یی د مغولو او ددوی د واکمنانو په وړاندی د خپلو خلکو ننګونه ستایلی وو . بندی خپل ټول شعر له ځان سره ولوست او د غه یو بیت خویی دو مره په لوړ غږ وو وایه چی منصبدار او د هغه ټولو حاضر باشانو واورید . خدای خبر دی بیت کومه روندی خاطره ور یاده کړه چی :

ما هاله ماتم د ځان وکړ په وینو
چی اټک وته می شاکړه په ژړا شوم

بندی خپل شعر بیا هم له سره ولوست او دزندان آمر ته یی سترګی وروا ړولی :

ـ ښه نو ، لکه چی تاسو بد وړی له شعرویلو او لیکلو ځنی هم ؟

د زندان د آمر هغه پخوانی قار یو څلی سوړشو. داواریی په قار نه ، په صبره سینه بندی ته مخ ورواړاوه :

ـ نه موږله شعرویلو بدنه وړو. زموږ‌په دربارو نو کی ډیر شاعران روزل کیږی درناوی یی‌کیږی . څولی اوجیبو نه‌یی‌له‌زرو اوپیسو ډکیږی .خو هغوی څه داسی شعرونه نه‌وایی لکه ته چی یی وایی •

او د بندی زړه ته لکه څه ډیری خبری‌چی وریادی شوی وی • سترګی یی په منصبدار کی ورښخی کړ ی او رټ ځواب یی ورکړ :

ـ تاته پته نشته‌دی‌چی زه شاعر یم د اولس خپل اوهغوی چی تاسو یی څولی او جیبونه ورډکوی شاعران نه دی‌داولس خپل• شاعران دی د سرو او سپینو !

ـ او ته هم که غواړی چی زموږ شاعر شی همدغه سر له ننه به دی په طلا وکی پــټ کړو •

بندی یو نا څاپه له خپلِ ځایه را پورته شو• منصبدار ته یی ځان‌رانږدی‌کړ• بد،بدیی ورته وکتل او په ترخه لهجه یی ورته وویل:

ـ نه ،نه ! زه نه شم کیدلای شاعر ستاسو• زمااولس منلی شی هرڅه . خونه‌شی منلای غلامی د بل چا• زه که غلام کیدلای ستاسونو څه به می کول دغه کلونه، کلونه په زندانواو کړاونو ستاسو کی ؟!

ـ مګر هغوی نه لری خپل خلك او اولس‌ـ چی‌زموږ د دربار شاعری کوی ؟

ـ لری‌به یی ! خو اولس خپل یی هیر کړی اوغلامی یی منلی ده ستاسو• زه او زما خلك فرمان نشی منلی دستاسو او دنورو .

ـ د اخو هغه خبری دی چی ستا پلار هــم کولی• پوه شه چی انجام به یی ستا لپاره‌ښه نه‌وی •

ـ لکه چی انجام یی ښه نه وستاسو لپاره هم، او بله دا ګنه چی زه هم په لاره ځم دپلار ځکه چی هغه لاره ـ لاره ده زمااداولس دآزادی دننګ د جنګ•

منصبدار بیا تك سور شو• بندی ته یــی بد،بد وکتل • مخکی یی ورسره ماته ، ګوډه پښتو ویله خو دبندی وروستی، خبره چی یی واوریده په خپله ژبه یی څه هغه‌او دغه‌ویل شروع کړل . له‌ځانه سره وګونږیده . پــه بندی یی بیا سترګی ورسری کړی خو څه‌یی ونه ویل • همدا سی چپ‌پا تی شو •

حاضر باشانو ددیوال‌ټول لیکونه‌اوشعرونه په‌تلوار، تلوار پاك کړل او چی ځنګه د یوالو نه‌پاك (!) شول نو منصبدار بیا په خپله ژبه حاضر باشانو ته څه وویل • منصبدار مخکی اوحاضرباشان ورپسی شول• غوښتل یی چی دبندی له کوټی نه ووځی• بندی له یو ځلــی خنداورغله. په کټ‌کټ یی‌وخندل. خدای خبر چی د منصبدار په ناپو هی پوری به خنداورغلی وه او که د حاضر باشانو په ګنه ګونه پوری چی دګډوپه ځیر یی‌په وارخطایی سره ها خوا‌ـ دیخوامنډی وهلی• د زندان په آمر دغه خندا ډیره بده ولګیده • بیرته راستون شو• پــه بندی یی بیا خوله ور خلاصه کړه • څه ډیربد ردیی ورته وویل خویوه خبره یی هم دبندی له‌خوا بی ځوابه پاتی نه شوه هغه زر بندی ته‌شاکړه‌او په وتو ، وتوکی یی همدومــره وویل :

ـ ته پښتون یی ••• سر زوری یی !! خو پوه شه په‌دی چی ژوندبه‌دی درختم کړم !

منصبدار د اخبره وکړه او له کوټی بهر شو• دهغه په خبره بندی خپه نه شو• داسی خبری یی ډیری اوریدلی وی• دا زندان واو دی دمغولو په زندان کی یو بندی پښتــون شاعر !

منصبدار چی لا ړ‌ـ بندی له ځا یه پاڅید• پاکشوی(!) دیوالونه‌یی‌ټول ولټول یوشعریی هم نه‌و پریښی • ټول یی له منځه وړی وو• بندی د دیوال هری‌برخی ته په حسرت،حسرت وکتل • بیرته خپل ځای ته لاړ• زړه برستن‌یی په خپلوپښوواچوله اوپه فکر کی ډوب شو. په زندان کی یی ډیر کلونه تیر کړی وو ••• دټولو تیرو کلو نو پیښی یی بیا ذهن تــه ورغلی . هغه بد چی دزندان بیلا بیلومشرانو ورسره کړی وو. هغه ستغی سپوری چی یی اوریدلی وی‌ـ هغه‌کړاونه‌چی پری‌تیرشوی‌وو. ټول یی بیاذهن ته‌راغلل. یو، یویی سترګو تیر شول • خپل پلار وریاد شو• خپل هغه باتور پلار چی ددی زندان دواکمنانو دسترګو اغزی و• هغه ته لا مخکی یوّ استازی (قاصد) دپلار د مرګ خبر ور کړی‌و• هغه په دی غم لړلی پیښی یو اوږد شعر هم لیکلی و . دغه شعر یی د کوټی په یو کونج کی پټ کړی‌و، چی څوك یی ونه ګوری او بیایی همدغه شعردیو قاصد په لاس له زندان څخه خلاص کړی‌و• بندی ته یو ځل بیا هماغه شعر وریاد شو• څوبیتونه چی یی‌په یاد پاتی وو، له‌ځانه سره یی زمزمه کړل ••• خپل کور ور یادشو• خپل اولادونه • خپل یاران، دوستان کلی،د کلی او کور خړ‌ـ خړ د یوالونه ـ لوړ برجونه‌او دخپلوخلکو کاڼه، واړه پتکی او نیغی شملی وریادی شوی • ژوند وریاد شو• دژوند ببهر دآزاد ژوند بهیر .دغم لحظی او د ښــا ری ورځی، شپی یی په زړه وروګر ځیدی• ځان ته‌یی وکتل یوازی و• په زندان کی‌و• زړه‌یی غمجن شو• سریی کینښود• سترګی یی پټی شوی. تندی‌یی‌ګونځی‌وکړی یوساعت همداسی پرکاله پروت و .بیا لکه چی نور څه پــه زړه‌کی تیر شول • په کټ کی کیناست• ټنډه یی‌پراخه شوه • سترګی یی وغړیدی• پــه شونډویی څه خوږه شان موسکاخوره شوه،د کوټی خلورو واړو دیوالو نوته یی په ځیر ځیروکتل په‌خپله ببره ږیره‌یی په وروـ ورو لاس راښکود• خپلو شلیدلو جامو ته یی خیال شو خپه نه شو هماغه موسکایی لا په شونډو خوره وه •

داخل دخپل اولس ویاړور یادشو . ځان ورته ددی ویاړیوه‌کړی ښکاره شوه موسکایی نوره هم زیاته شوه• تندی یی نور هم پراخ شو• خیره یی ډیره سپړلی او غوړیــدلی ښکاره شوه• د خپلو خلکو راتلونکی یی په سترګو کی رڼا وځلیده . ډیره رڼه ! خپل کړاونه یی له یاده ووتل • په خیال کی یی‌د (روه) په سیمه کی‌دسمسور وګلانو ننداره پیل کړه، هغه‌بوټی چی بایدراشنه شوی وی او هغه غوټی چی باید غوړیدلی وای• زړه‌یــی وغوړیده غوښتل یی چی یوه کړیکه وکــړی خوزریی پام شو چی : دا زندان دی !! له‌ځایه پورته شو• دوره خواته ورغی• غوښتل یی‌چی وربیرته کړی خو د دروازی په نیمکښوکی‌چی یی پیره دار ولید. دروازه یی بیرته‌بنده‌کړه اوخپل ځای ته لاړ •

* * *

بندی ته په کال کی څو، څو ځلی له وطن نه‌قاصد راته . قاصد به‌له‌ځانه سره‌پیغامونه لیکونه او څه کالی ، مالی راوړی وو• بندی‌به دقاصد په لیدو ډیر خوشاله شو• ده به هــم خپل احوال د قاصد په لاس خپل کلی ـ کورته ولیږه• قاصدبه‌تل د بدو پیښنو خبر راوړ• د قاصد انو، په پیغامونه کی د بندی د خوښی یوه خبره هم‌نه وه . دبندی له خوا چی بــه‌ـ کوم پیغام استول کیده په هغو کی په ډاګ او کلکه اراده پرته وه .

بندی لا هماغسی په خپلو فکرونو کی اخته واو خدای خبر چی دفکر و نو د غه لړی به‌یی تر کومه روانه‌وه‌خو هلته د(روه) په سیمه‌کی یوقاصد هند ته در اتګ لپاره تیار یدونکی‌و• دبندی زامنو او دوستانو ډیر شیان : نو ی جامی ، لیکونه ، کتابونه او پیغامونه قاصدته ورکړل • قاصد یوازی د بندی د لیدو اودهغه له حاله د خبریدو له پاره راتلو• داخل قاصد څه‌ډیر پیغامونه او له وطن نه څه ډیر نوی خبرونه د بندی د پاره له‌ځانه سره یو ځای کړی وو• له لیکونو او کالو نه سلامت پــنــډ جوړشو• قاصد را رخصت شو او د بندی‌مشر زوی قاصد ته داپیغام هم ورکړ چی څه‌موده وروسته به موږ خپله دهغه دلیدو د پــاره زندان ته ورځو • قاصد د هند په لور روان شو •

هند ته په رسیدو کی‌یی‌ډیر کړاونه او د مزل ستونزی وزغملی • هندته ورسید• ډیــر زندانونه یی ولټول. له ډیروپلټولووروسته‌یی ایله ـ بیله هغه زندان پیدا کړ چی د دوی بندی په‌کی (بندی) و• د ننه زندان ته چاپه آسانی نه پریښود ډیروپیره دارانوته یــی سوالونه ـ زاری وکړی• زندان ته یی پریښود دخپل بندی پوښتنه‌یی‌وکړه• چاورته د زندان په‌یو کونج کی یوه کوټه په ګوته وښودله•په خنګ کی ولاړ یوبل پیره داروڼه څوق‌ـ څوق وکړ• او ورویی هغه ته څه وویل• قاصدد هغه په‌ژبه پوه‌نه شو• د هماغی ور ښودل‌شوی توری ـ وړی کوټی خواته روان شو• خپل په شاکړی پنډیی دوره مخی ته په درز ګوزارکړ په‌شونډ ویی دبری‌اوهدف ته د رسیدو بریالی موسکاخپره شوه خوشحاله شو• خپل ځانته‌یی وکتل شااو خوایی وکتل • بندیان څو، څوته اویو، یوتن ناستوو•ځینو بند یانوته‌پایوازان هم راغلی وو• یو نیم بندی لا په کوټه کی‌و• ددوی بندی به ډیر لږ له خپلی کوټی اوپه‌کوټه کی‌له خپل ځای څخه بی ځا یه کیده •

قاصد یو ځل بیا خپل ځانته وکتل• خپلی جامی یی وځنډلی • لږی خیرنی‌وی •لږی نه ښی ډیری خیرنی شوی وی • د فاتحانه بری موسکایی بیاشونډی خوږی کړی . دروازی ته وربرګ شو• پخپل ټول زوریی وربیرته کړ• چی ځنګه په کوټه ور ننووت وارخــطا شو• سخت وارخطا : زړه یی ودرزیده • په کوټه کی‌یی یوی اوبلی خواته وکتل• هیڅوك نه‌وو• یوشلیدلی کټ لا هماغسی بی څو که پروت و•په دیوالو نو ډیر شعرونه لیکل شوی وو• خوښکار یدل داسی چی څو ځلی لیکل شوی اووران شوی دی• یو نیم شعر او بیت یــی لوستل کیده •دزړه درزایی زښته زیاته شوه• (اشرف) په کوټه کی نه و• له کوټی بهــرو ووت• د زندان‌په‌انګړ کی یی سترګی وګرځولی دخپل راوړی پنډ خواته ورغی • له پنډه یی هغه کاغذ او قلم را واخیست چی د اشرف‌د پاره یی راوړی وو• بیرته‌کوټی ته ننووت •ټول هغه شعر و نه یی په کاغذ ولیکل چی سلامت پاتی شوی وو• په یو کونج کی یی لکه‌چی‌ډیر ښه شعر پیدا کړی و• یوه ښه شیبه‌یی ورته رډرډو کتل او بیایی دغه بیت ولیکه :

په اواز یی غوږ لری دروه بلبلو

په دګن دحال قصه هجری توتاکا

قاصددغه بیت څو، ځلی په لوړاوازله ځانه سره ولوست .دزندان دکوټی په‌وچه ځمکــه کیناست او هلته یی هم د شعر لټون کاو• لکه داشرف له ګوتولو یدلی مرغلری چی راټولوی ټول پاتی شوی شعرونه‌یی ولیکل، بیا یی د دیوالونو لټون پیل کړ اودی لاپه همدی لټون کی‌وچی ور رابیرته شو• اشرف نه و• یو بل بندی کوټی ته‌ورننووت • قاصد یی کوټی‌ته دننوتلو په وخت کی لیدلی و• دابندی هــم پښتون وُ ډیر غمجن ښکاریده قاصد ته یی ستړی مه شی وکړل او بیا ورو، ورو په خبر وراغی •

ـ وروره ! له‌کوم ځایه اوچاته راغلی یی؟ لکه چی د لیدو د پاره د اشرف‌خان، دی‌خونړی زندان ته راغلی یی •

اوقاصد لکه چی همدی پوښتنی ته‌سترګی په‌لاروـ په یوه منډه یی ځواب ورکړ :

ـ هوله (روهه) راغلی یم . لپاره د لیدود اشرف •

ـ اشرف خان ••• خو •••

بندی داخبره په نیولی غږ همداسی نیمــه پریښیوده •خو قاصد تری بیا پوښتنه وکړه:

ـ څه ؟ څه شوی‌دی‌زموږ په اشرف ؟څه‌یی کړی دی پری ؟

ـ اشرف ! اشرف نور نشته دی • دلته•

بقیه در صفحه ٤٥

اشکهای رنگارنگ جهان

چه تعداد نفر بیکار در جهان وجود دارد؟

باموجودیت سوء تغذی - بیماری - بی سوادی - فقر و بسا امثال دیگر می توانیم ادعا کنیم که جهان ما رنجور است درینجا دو نوع بیماری: یکی ارثی و دیگری بیماری زاده قرن بیست است که یکی از این بیماری های اخیر الذکر که گریبان گیرده ها ملیون نفر است و (بیماری مخصوص انسانها) محسوب می شود) حیوانات از آن مصون اند بیکاری نام دارد بیکاری مرض ارثی نیست اگر چه خطر ارثی شدن آن در آینده موجود است بیکاری یك مرض مزمن است هر روز ساحات بیشتر و بیشتر را درچنگال گرفته و سرنوشت بشر را متاثر می سازد با ین بیماری عالم شمول کشور های پیشرفته سرمایه داری بیشتر مصاب گردیده اند سازمان کارگری جهانی عده بیکاران را درین کشور ها بیش از ۱۷ ملیون نفر تخمین نموده است در ممالك عضو سازمان همکاری و انکشاف اروپا درهر ۲۰ نفر مرد یازن یك نفر بیکار می باشد امسال رقم بیکاران بین ۲۰ و ۲۲ ملیون تخمین گردیده است از جمله کار طلبان ۷ملیون شان کمتر از سن ۲۵ بوده ودو ملیون آنها در کشور های عضو بازار مشترك اروپا حیات می نمایند

در حال حاضر در برطانیه ۵ر۱ ملیون بیکار موجود است وبقول فلیپس اندریو ماك یکی از بزرگترین کمپنی های مالی آن دولت این تعداد تا سال ۱۹۸۵ به دو ملیون بالا خواهد رفت. در بلجیم تعداد بیکاران به آخرین قوس صعودی رسیده است یعنی به ۳۱۴۰۰۰ نفر بالغ گردیده که از آنجمله ۱۰۷۹۸۱ نفر شان در سن پایین تر از ۲۵ سالگی قرار دارند.

در فرانسه منابع حکومتی آن کشور عده بیکاران را در اوایل سال ۱۹۸۰ متجاوز از دو ملیون نفر وانمود کرده بود.

در امریکا شمار بیکاران در ماه جنوری از ۵ر۹ ملیون به ۶ر۲ ملیون بلند رفته است واز جمله سکتور های اقتصادی امریکا صنایع موتر سازی با عده ۵ر۱۸ فی صد بیکاران بیشتر متضرر گردیده است.

درجاپان ۱۳۶۰۰۰ نفر به یافتن کار موفق نگردیده اند که یك ربع آن کمتر از سنین ۲۵ می باشند. فرانسیس بلانچارد مدیر عمومی سازمان کارگری بین المللی در پایان ده سال مطالعه اش در باره مشاغل کارگری جهان چنین ارزیابی نموده است که اگر صرف ده فیصد مصارف نظامی فعلی جهان کاسته شود وضع بیکاری بهبود خواهد یافت واز وضع فاجعه انگیز موجوده بدر خواهد شد نامبرده علاوه نموده که در سال ۱۹۷۹ مصارف نظامی جهان در هر دقیقه به یك ملیون دالر بالغ می گردید و اگر ده فیصد آن صرفه می شد به ۴۰۰ بلیون دالر می رسید که این مبلغ برای بلند بردن سطح کاریابی به صندوق وجهی جهان کومك قابل ملاحظه می بود.

هر گاه مسابقه تسلیحاتی جنون آمیز فعلی بسوی یك مسابقه سریع مقاصد عمرانی توجیه گردد و اگر محاسبه کنیم که بلیون ها ساعات کاریکه را یگان از دست رفته وقف فعالیت های مثمر در ساحات زراعت -تخنیك -طب و کلتور می گردید و اگر صد ها بلیون دالر یکه مصرف تسلیحات می شود برای بدست آوردن نان - خانه و لباس صرف می گردید آیا سیمای جهان امروزی چگونه می بود این سوالیست که شاید اکنون ملیون ها مردم بیکار بار بار پیرامون آن می اندیشند.



«سیا» مانند این حیوان بحری کریه المنظر به پنج قارهٔ جهان ریشه دوانیده ومصروف انجام اعمال تخریبی وضد انسانی میباشد

چگونه واکسین ها بالای عضویت تاثیر می کند؟

درست پنجاه سال قبل مرض توبر کلوز یکی از جمله خطرناکترین امراض در جهان بشمار میرفت در سالهای اخیر اگر چه کاملا بالای این مرض تسلط حاصل نشده است مگر پیشرفت های علم طب از تلفات زیاد آن کاسته است .

مکرو بهای توبر کلوز که بنام (باسیل کخ) یاد می شوند از جمله همراهان دایمی انسان هستند در حدود ۹۰ فیصد مردم در سراسر جهان مبتلا به این مرض می باشند مگر قوه محافظوی بدن انسانهااز پیشرفت و انکشاف آن جلو گیری مینماید .

باو جودیکه این جلو گیری غیر کافی میباشد چه بسا اوقات دراثر مساعد شدن شرایط مکرو بهای توبر کلوز فعال میشوند مگرکشف و معاینه شان دشوار است .

مکروب توبر کلوز قشر خارجی بدنشس را دریده و مانند بالا پوش از تن بیرون میکشد و از آن پس تغییری در آنها بوجود می اید و بحیث یك (ال - فورمز) قابل شناخت می گردند .

محققین انستیتوت توبر کلوز (داکتر نیکولای شملیوف عضو اکادمی علوم طبی اتحاد شوروی و اناد وروژ کووا وزویاز یمسکو وا (دو کتوران طب در دوا سازی) کشف کردند که باکتر یای واکسین ضد توبر کلوز همچنان زمانیکه داخل اورگا نیزم گردند تغییر شکل میدهند . مکرو بهای نیمه جان یا ضعیف شده توبر کلوز برای سالهای متمادی در وجود انسان زنده می مانند آنها در حالیکه توافق حاصل می کنند دارای خواص جدید بیولو جیکی شده و به اشکال کروی بیضوی و یا دیگر اشکال در می ایند .

شیوه هایی که سابقاء درمیکروبیو لوژی مورد استفاده قرار می گرفت در کشف این میکروبها عاجز مانده است . اکنون بکمك وسایل و تکنیك های مخصوص مکرو بهای قابل دید کشف گردیده اند همین مکرو بهای تغیر شکل یافته اند معافیت را در بدن تامین میکنند این

کشف جدید از افتخارات علم طب در شوروی میباشد .

این هم ثابت گردیده است که ظرف دو هفته بعد از واکسین کردن میکروب های ضعیف شده توبر کلوز که از آنها واکسین های ضد توبر کلوز بدست می اید به (ال - فورم ها) تغییر شکل میدهند در پنج یا شش ماه دیگر کشف بکتریا دشوار می گردد .

تجارب واکسین مذکور بالای اطفال دو هفته الی (۱۱) ساله ثابت ساخت که این مکرو بها بعد از تطبیق واکسین تا مدت ده سال میتوانند زنده بمانند و در طی این مدت معافیت بدن را حفظ مینمایند. همچنان تطبیق واکسین در اطفال نوزاد یکسلسله پندیدگی رادرجدار لمفاوی تبارز داده که البته این عوارض ناشی از تطبیق نادرست واکسین میباشد . اکنون این عارضه را میتوان ناشی از کم مقاومتی بدن در مقابل واکسین و یا حساسیت ها دانست هما نطوریکه تطبیق واکسین در اطفال با مقاومت در ماهیت مکرو بها تغییرات وارد نموده قدرت معافیت را بمیان میاورد هکذا عوارض نا گوار را در اطفال کم مقاومت و ضعیف بار خواهد اورد . اشکار شدن حقایق متذکره در مورد تطبیق واکسین ضد توبر کلوز که از مدت نیم قرن تاکنون تحت بحث و تجربه شورای وزیران کشف و اختراعات کمیته دولتی اتحادشوروی قرار گرفته بود منتج به تو ضیحات تیوریکی ساینس دانان شوروی و خارجی گردیده است این توضیحات یکسلسله نتایج سوء را از اثر تطبیقات واکسین مذکور بر ملا ساخته است و سبب شده است تا طرق لازمه جهت تطبیق واکسین جستجو گردد . طور مثال هنگامیکه تجویز شد تا تطبیق واکسین درطی هر هفت سال تاسن بیست و یك سالگی تجدید نظر گردد اکنون تجدید واکسین مذکور به نصف تقلیل یافته است . اکنون درین شهر ها و مناطق اتحاد شوروی مقدار و د فعات واکسین خیلی کمتر از گذشته شده است که البته این امر معافیت را بمیان میاورد هکذا از مقدار و دفعات واکسین نمودن وتعدادمامورین فنی آن تا اندازه زیاد کاسته است .

این مو فقیت نه تنها در ساحه تطبیق واکسین ضد توبر کلوز بلکه در ساحه های دیگر طب نیز پیشرفت نموده است . پژوهشگران واکسینهای حیه در ساحه های تو لاریما ، برو سلیوس ، طاعون انترکس ،پولیو ، ریجا و انفلونزا و سر خکان اکنون به کاو شهای دامنه دار خویش دست اندر کار شده اند .

نوشته آذر

نقش ترجمه درپیونددادن فرهنگ‌های کنونی

درجهان پهنا ور ما ملل وگروه ها ی گو نه گون که دارای فر هنگ و کلتو ر متنو ع ومختلف اند نها یت ز یاد دیده میشود و لی هر قدر این ا نسان‌ها با در نظر دا شت فوا صل مکا نی وزمانی از هم دور اند و یا شیوه های فر هنگی و کلتو ری متنو ع و گونه‌گون دارند اما ازوجوه مشترك برخوردارند و میتوانند مفاهیم ، اصطلا حا ت و احسا سا ت شا ن رابه یك دیگر ابراز نمایند .

آثار هنری و کلتوری که ما حصل دوره ها ی مشخص تاریخی وزاده فعا لیت مشتر ك ا نسا ن هااست پیو سته از یك نسل به نسل دیگر انتقال می‌یابد این‌انتقال اکثرا از طریق ترا جم آ ثار هنری ، ادبی ، فر هنگی صو ر ت می گیرد . چو ن در هر یك ا ز آثار هنری ا حسا سا ت خا ص نو یسند ه وخالق آن مو جود است بنا بر ین مشکل امر درین جا ا ست که چگو نه متر جمین میتوا نند و باید بتوا نند هما ن احساس را کــه درزبان او ل مو جود ا ست در زبان دو می کــه ترجمه وبر گردانده آن ا ست نیزمو جود گر دد روی این لحاظ گفته میتوا نیم که تر جمه خوب در حقیقت هنری ا ست که درغایت هدفش نیاز، ضرورت ،نقل وانتقال احسا س است که از یك زبا ن‌به زبان دیگر صورت می گیرد. اما آن احسا س او ل در زبان دوم نیزبایست‌ادا شود .

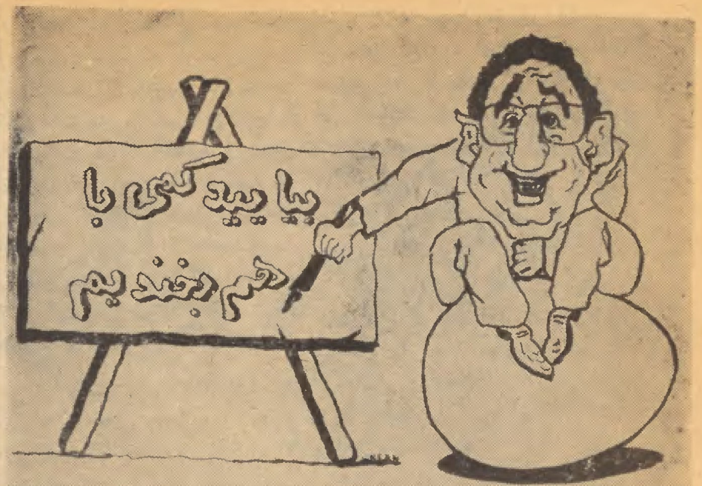
در صو رتیکه همه ا حسا ـ س ها ی که در آثار او ل موجود است در نو شته ها ی دو م‌ابراز نگر دد در حقیقت مضمو ن بی شکل و رو نق خوا هد بو دلا زم است که مضمو ن و شکل رابطه متناسب‌و متقا بل دا شته با شد

اگر مضمون هر قدر خو ب و ارزنده ه ، باشد در صو رتیکه شکل آ ن ((الفا ظ ، کلما ت جملات وغیره)) متنا سب نبا شد ما ننده عرو سی ز یبای خوا هد بود کــه درمیا ن لبا س ژنده و پاره پاره قرار داشته باشد امادر صورتیکه‌اگر شکل آثار و مضا مین خوب و با جملات و کلما ت متنا ـ سب ادا شود ولی مضمو ن ومحتوی آن ا حسا س عمیق و محتو ی با مفهو م ندا شته با شد نیز نادر ـ ست و نا موزون جلوه میکند این بدان سان است که چهره کر یه را با لباس ر نگین و منقو ش‌آرا ـ سته‌سازیم . روی این اصل دانشمندا ن حکم میکنند که با ید آثار هنری هم دارا ی مضا مین و محتوای عالی و هم شکل عا لی که متنا سب با مضمو ن ا ست با شد به این لحا ظ تر جمه وفن تر جمه نیز از ین امر مستثنی بوده نمیتوا ند .

حق یك اثر ادبی و هنری د ر زمان تر جمه و قتی ادا شده میتو ا ند که کیفیت حا صل از تجر به منعکس در ا صل در تر جمه آ ن نیز در حد امکا ن و تصور مند ر ج و ملمو س با شد. که این کار به اثر و قو ف و تسلط کا مل به زبان ، و شکیبا ئی در کار صورت می گیرد .

متر جم با ید در قبا ل نو یسنده اثر هنری ، ادبی با ید ا حسا س مسئو و لیت کند اما اگثر این

بقیه در صفحه ٤٥



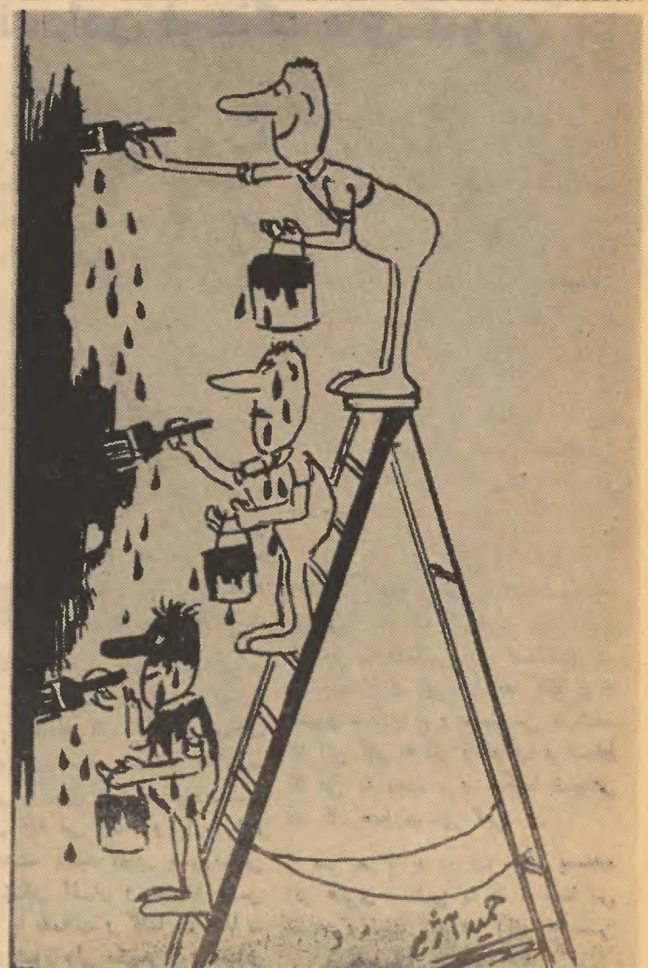
ترک عادت موجب مرض است

دو کیسه برباهم گپ میزدند ...

یکی از آنها روبه دیگری کرد وپرسید: راستی ... تو برای چه وقتی که می خواهی پولهایت رابشماری ، پیش آیینه استاد می‌شوی ؟

کیسه بر دومی جوابداد :

ـ آخرمی ترسم یك موقع ازپولهای خودم‌راکسی دیگر نزند .



چتریت کجاست

پروفیسور ، در یکروز بارانی ، در حالیکه ازسرتاپایش آب میریخت وارد خانه شد ... زنش‌به دیدن او پرسید :

ـچتریت را چیکار کردی ؟

پروفیسور سری تکانداد و گفت :

ـ یادم نیس ... به نظرم در جایی‌گذشته ام‌زن مجددا پرسید :

ـخوب ، کی متوجه شدی که آن را کجا گذاشته یی ؟

ـوقتی که باران آرام کرد آنرا بسته کردم وخواستم جایی بگذارم !



نتیجه خوب بود

مردی نزد مدیر شرکتی که معمولا اختراعات جدید را میخرید رفت و گفت :

ـمن یك تلك موش برقی اختراع کرده ام ...

شما حاضر هستید که او را از مـــن بخرید ؟

مدیر شرکت گفت :

ـاگر خوب باشد البته ... ولی باید اورا برای آزمایش اینجا بگذارید و پس فردا بیائین !

مرد رفت و دو روز بعد آمد و پرسید :

ـآنرا ملاحظه کردین ؟

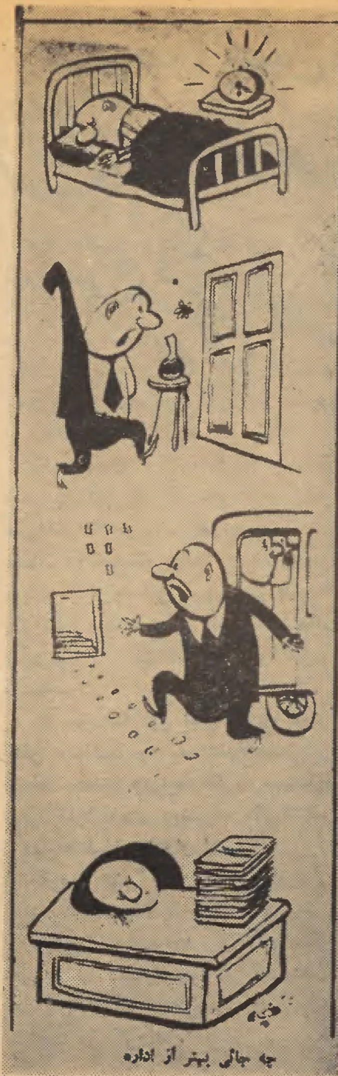
ـبلی .. . نتیجه خوب بود ... دو موش را کشت !

مرد با خوشحالی فریاد زد !

ـ دیدین من حق داشتم !

مدیر شرکت حرف اورا برید و گفت:

بلی اما موش ها از دیدن دستگاه اختراعی تواز خنده مردند !!



چه جائی بهتر از اداره

مهمان هوشیار

مستر «اسمیت» شبی به مهمانی رفته‌بودو کم کم شروع به کشیدن خمیازه های طولانی کرد ... صاحب خانه که وضع را چنین دید بانارواحتی پرسید :

ـمگر خوابتان می آید که خمیازه مـــی کشید ؟

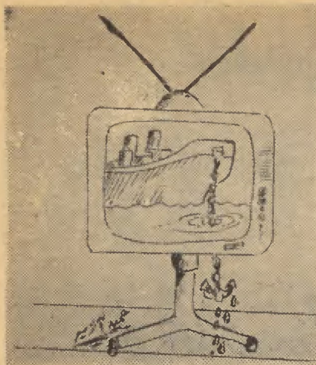
مستر «اسمیت» کمی جابجا شد و گفت‌نی آقا ... ولی انسان وقتی هم گرسنه باشد، خمیازه می کشد !!



بدون شرح

بی اعتمادی

خانمی که هر شب تا نیمه هـــای شب در مجالس پارتی رقص شرکت می کرد با یکی ازدوستانش مشغول گفتگو بود ... ناگهان روبدوستش کرد و گفت :
ـ بالاخره من فهمیدم که شوهرم شب ها در کجا بسر می برد .
دوستش با خوشحالی پرسید !
ـ آفرین ... خوب چطور فهمیدی ؟
ـ دیشب که منزل دوستهامیهمان بودم،چون کمی خسته شدم زود تر بخانه رفتم و دیدم شوهرم در منزل مشغول شستن ظرف هـــا است ...



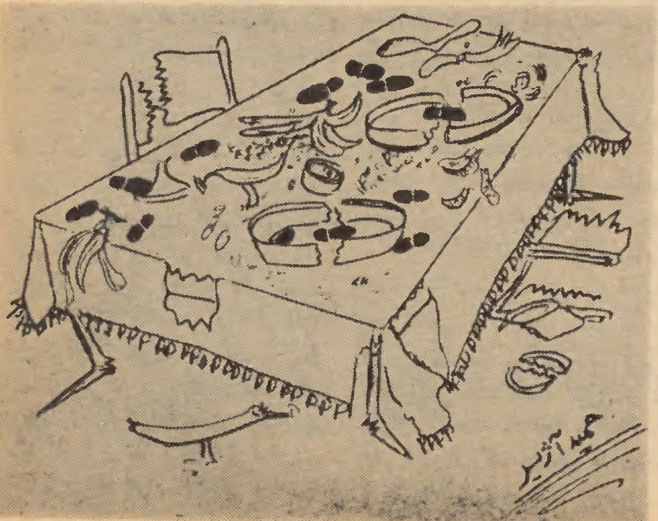
بدون شرح

برای شهرت خودشما

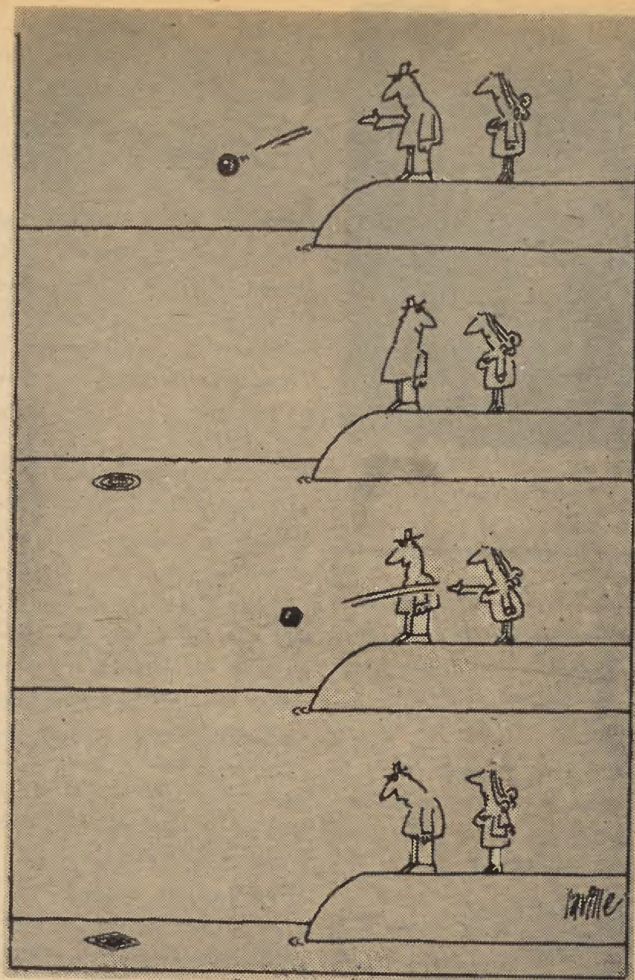
هنر پیشه اول تیاتر پس از پایــان نمایشنامه وارد اطاق خود شد ... بعداز اینکه نظری بدسته گل های ارسالی کرد بسیار ناراحت شد ... مدیر تیاتر دسته گلها را شمرد و گفت :
چرا ناراحت شدی ... مگر ده دسته گل برایت کافی نیست ؟
هنر پیشه جواب داد :
ـ آخر من برای دوازده دسته گل پول داده بودم ... درصورتی که اینجا بیش از ده دسته گل وجود ندارد .



قبل از مهمانی



بعد از مهمانی



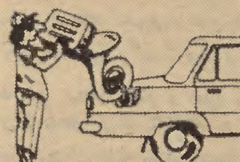
بدون شرح

چرا پیش من نیامدی

مردی باقیافه ای غمزده در کافی ای نشسته بود .. . دوستش وارد کافی شد و بدیدن اوپیش رفت و با تعجب پرسید :
ـ چه شده ... چرا اینقدر ناراحت هستی!
دوست اولی آهی کشید و گفت :
ـ من دیشب یك لحظه نتوانستم چشم بروی هم بگذارم ... زیرادوهزار افغانی برای قرضدارم باید بپر دازم در حالیکه یك دینار هم پول ندارم .
ـ خوب ... پس چرا نیامدی پیش من
دوست غمزده با خوشحالی گفت :
ـ اوه ... دوست عزیزم ... تو این مبلغ رابمن قرض میدادی ؟
دوستش جواب داد :
نی جانم ... ولی لا اقل چند تا تابلیت عالی خواب آور داشتم که بتو بدهم !!

مشتری خوب

مسافری واردشهری شد ویکراست بهوتل رفت. وقتی می خواست وارد اتاق هوتل شود صاحب هوتل از او پرسید :
ـ آقا ... شما چه ساعتی میل دارید بیدار شوید بفرمایید تابه پیشخدمت بگویم شمارا همان ساعت بیدار کند .
مسافر جواب داد ! لازم ندارد من هر روز ساعت هفت از خواب بیدار می شوم.
صاحب هوتل با خوشحالی گفت :
ـ پس خواهش می کنم ، پیشخدمت ماراهم همان ساعت از خواب بیدار کنید !!



استفاده ازآله موسیقی بجای قیف .



ترجمهٔ محمد اکبر ((نظری))

کرم‌های معده وامعا از نوشیدن آب‌های کثیف پیدا میشود

واضح است که آب یک عنصر مهم حیاتی بوده، و در شبانه روز هر انسان به نوشیدن چند لیتر ازین مایع ضرورت دارد، ولی در نوشیدن آن باید نهایت دقت و مواظبت رابخرچ داد. چه، طب امروز ثابت نموده است که بسا امراض مدهش و مهلك از نوشیدن آب های کثیف و غیر صحی، دچار انسان شده و حیات او را در معرض خطر جدی قرار میدهد. زیاده از دو صد ملیون انسان در اقصای جهان، وخاصتا در افریقا و شرق نزدیك، در ممالك سواحل بحیرهٔ مدیترانه و قسمتی از امریکای جنوبی واکثر ممالك جهان سوم و شرق دور، از صدمه های جسمی و امراض ناشی از وجود کرم های معده (بیلهارسیوز) در بدن شان، رنج میبرند. در مناطق متذکره این امراض خیلی وسعت یافته و به همه قراء و قصبات در بین مردم شیوع یافته است.

کرم های متذکره، در امعاء تخم گذاری و تکثر نموده واز مجرای وریدها بدیگر حصص بدن نفوذ میکنند، و اکثر اثرات سو و ضرر های عدیده، نظیر پندیدگی و تورم‌گرده‌ها- جگر وطحال یا کیسهٔ صفرا به اثر دخول آن ها بروز می نماید خطرات ناگوار این کرم ها تا حدی است که در عدم وقایه و جلو گیری از پیشرفت آن ها، باعث ایجاد سرطان گرده، جگر و کیسهٔ صفرا میگردند. سبب

پیدایش تخم این کرم ها نخست از افرازات حلزون های آبی است که به شکل (لاروا) در آب های شیرین و آشامیدنی از وجود آن ها خارج میشود. واگر (لاروا) درین آب ها وجود داشته باشند میتوانند به صورت صحیح و سالم داخل جلد انسان شوند.

(لاروا ها) در جسم انسان نمو کرده و سپس به شکل کرم در می آیند. و در آنجا جفت گیری نموده و به تخم گذاری شروع می نمایند.

دایره جریان نقل و انتقال آن ها، از طریق وریدها یا سیاه رگ های کوچك به امعاء و مثانه سر از نو ادامه پیدا کرده، وبه قسم ابیدمیك به تخریبات اعضا بدن آغاز میکنند. طوریکه در تصاویر ملاحظه می فرمائید، (لاروا) از طریق نوشیدن آب هائیکه در دلدل زارها جریان دارند، یعنی آب های غیر صحی، داخل جسم سالم انسان هاشده ودرچین ها وچروك های داخل جلد جفت گیری و تکثر نموده، و سر انجام ایجاد تخم های آن در اکثر حصص بدن مبدل به (بیلهارسیوز) میگردد. نه تنها موجودیت این کرم ها در امعا باعث پندیدگی و تورم امعا میگردد، بلکه حتی جلد را ورق ورق سوراخ نموده و سبب تولید بسا امراض مهلك میگردند.

اکنون بخاطر امحای این کرم ها دوایی ساخته که بنام (بایل ترای سید) مسمی بوده وبه همین مارك به بازار عرضه شده است. موثریت این دوا در محو انواع کرم های معده وامعاء وتاثیرات فرعی آن در بهبود وضع مریض به ثبوت رسیده است. و اخیرا مقدارزیادی ازین دوا، در اختیار موسسهٔ صحی جهان گذاشته شده است. این موسسه در شعبات و کلنیك های مربوطه خویش طور امتحانی این دوا را درمعرض استفادهٔ مریضان قرار داده ویك روز بعد از استعمال، تاثیرات مفید آن به مشاهده رسیده است طبق احصائیه موسسه صحی‌جهان چیزیکه قابل اهمیت است، آن است‌که نظر به تعداد روز افزون مصابین و مسلولین امراض‌ناشی از کرم های معده، مقدار ادویهٔ که، در دسترس دوایر ذی‌علاقه وبخصوص ممالك جهان سوم قرار داده شده است، ناکافی



دراثر انتقال کرم های معده بداخل جسم امعأ پندیده وکرم ها جلد را تخریب می‌نمایند.

است. وچون کرم های (بیلهارسیوز) از طریق جهاز هاضمه داخل جسم انسان میشود، بناء این دوا باید به شکل تابلیت نیز ساخته شده و به تعداد از مریضان تقسیم گردد و مریضان بعد از سه‌وقت غذا مطابق هدایت داکتر معالج از آن صرف نموده، تا بلا تغیر بتوانند جلو پیشرفت کرم های (بیلهارسیوز) را از معده به دیگر حصص بدن بگیرند.

آلهٔ مخابره به‌شکل ساعت بند دستی

انجنیران شرکت زیمنس جمهوریت اتحادی آلمان وسایل جدیدی مخابراتی و اطلاعاتی‌را ساخته اند که، بواسطهٔ آن میتوان اتومات با مرکز این تاسیسات تماس گرفت، ودر مواقع ضرورت این آلهٔ مخابراتی بهترین وسیلهٔ ارتباط با دنیای خارج است. هرگاه خواسته باشید جایی تیلفون بکنید، در هر قسمتی از منزل و در هر حالتیکه قرار داشته باشید، بالوسیله میتوانید به یکی ازمراکز این تاسیسات در ارتباط باشید. به مجرد تماس با مرکز این فرستنده ها، نفر موظف آن‌که دربیرون پیشروی دروازه ایستاده‌است دروازه را باز نموده وخواهش شما را برآورده می سازد. دستگاه احتیاطی دیگری در مرکز این تاسیسات تعبیه و نصب شده است که، رابطه بین تیلفون داران و ادارهٔ مرکزی است، با الحاق این دستگاه اکثریت حسب‌الخواهش میتوانند ازین وسایل استفاده‌نمایند

طرز کار این آلهٔ جدید مخابراتی قسمی است که در موقع ضرورت هرگاه تکمه یی را فشار دهید، اتومات ارتباط شما بامرکز بر قرار شده، و همه معلومات مورد نیاز و اطلاعات و اراده با قید وقت و تاریخ، بروی صفحهٔ منعکس کنندهٔ آن که در تصویر با انگشت بدان اشاره شده است، طور کتبی نشان داده میشود. علاوه از آن این فرستندهٔ بی سیم، از هر حیث قابل اطمینان بوده، و مانند ساعت بند دستی همیشه در بند دست تان آن را با خود میتوانید داشته باشید و از منزل و از هر جایی دیگر یکه دلتان بخواهدبدون‌لین‌ارتباط‌بواسطهٔ‌یی‌آن میتوانیدحل مطلب نمائید.

قسمت آخرهٔ این آله که بسیار کوچك بوده ودر منزل جا گذارده میشود، همه معلومات را ثبت نموده، و دو باره از طریق مرکز این تاسیسات به دارندهٔ تیلفون گذارش میدهد. این سیستم جدید مخابراتی برای اولین بار، در هالیند بکار گرفته شده و مقامات پست و اطلاعات جمهوریت اتحادی آلمان، در مورد بکار انداختن این سیستم تا اکنون تصمیمی اتخاذ نکرده اند.

بقیه صفحه ٤١

نقش ترجمه در...

سوال طرح میشود که چه اندازه یك نفر مترجم حق آزادی در ترجمه بعضی آثار و گردا ندن آن رابه لسان خویش میتوا ند دا شته با شد و لی

اکثر معتقد بر آن است که یك نفر مترجم تخیل موجود در اصل اثر را محترم شمارد اما او تعهد

دیگری نیز دارد وآن همان سنت های ادبی و فرهنگی زبان خودش

است که اثر اوباهمان معیار و محك و معیار اصلی اثر ارز یابی شود او آنقدر زحمت بخود راه دهد که بتوا ند همه نازك خیالی

ها و اصطلا حات زبان اولی را با همان زبان شیوا و اصطلا حات شیرین زبان خود محیط واجتماع خویش بر گردا ند که بتوا نند

متبوع طبع خوا نند گان قرار گیرد . در غیر آن شیوا یی وگیرایی آن آنقدر مقبول طبع نخوا هد بود .

این که در یك ترجمه آثار ادبی و هنری باید سلیقه همگان رعایت شودیا صرف سلیقه مترجم اکثرا بر این لفظ گو اهاند که با ترجمه میتوان مردم با فرهنگ های گونا گون راپیو ند داد در میان آنها ارتباطوهمبستگی بو جود آورد این یك از عمده ترین خصو صیت فلسفه ترجمه است .

گرچه فوا صل میان انسان ها در عصر ما که عصر الکترونیك و نو آوری ها ی شگفت انگیز علوم و تخنیك است و ابعادجهان روز به روز کو چك میشود اما

این حقیقت را قبول باید دا شته باشیم که باوجود چنین نزدیکی ها و کاهش یا فتن مسافه و فرسنگ ها فوا صل فرهنگی ما نند گذشته زیاد است و ظیفه مترجمین این است که بتوانند فواصل معنوی بین انسا نها را کم نموده وبرفراز جدایی‌های فرهنگی و هنری و معنوی پل ها ی ایجاد کند این وا قعیت کاملا زنده

وصریح است که ملل و کشور های مختلف جهان یکی بد یگری ارتباط دا شته و همین ارتباطات

چه در ساحه سیاسی ، فرهنگی، اقتصادی و غیره و غیره فقطو

فقط می‌توانـد از طریق افهـام و تفهیم متقابل صورت گیرد که این افهام و تفهیم نیز جز از طریق دانستن زبان ها و فرهنگ

کشور ها ی مورد نظر نمی توا ند صورت گیرد اگر سیری در تاریخ

وپروسه‌تکامل‌جوامع‌بشری‌نمائیم

بخوبی در یا فته میتوا نیم که آثار فرهنگی ، ثقافتی ، کلتوری

وهنری کشور ها ی آسیا یی در زما نه ها ی قدیم توسط مترجمین به‌لسانهای مختلف بر گردانده شده وفوجی از سپاحین را بسوی

شرق کشا نید و سر انجام قدرت های استعماری بخاطر دسترسی به گنجینه ها ی ادبی ، فرهنگی، هنری و سایر خصو صیات مدـ

نیت شرق لشکر کشی ها ی انجام دادند آثار فرهنگی و کلتوری کشور ها ی مذ کور را بغارت برده و محققین باستان شناسان ومترجمین در بر گردانیدن آن ورمز کشا یی آثار پر داخته وبا آن آشنا یی و شنا خت پیدا نمود ند بدینسان آثار

هنری و فرهنگی کشور ها ی‌دیگر نیز به اثر زحمات و تلاش ها ی مترجمین به لسان ها ی مختلف بر گردانده شد که باالنتیجه مردم کشور ها ی مختلف ازخصوـ

صیات ، تاریخ فرهنگ و کلتور های گونه گون ملل جهان وقوف حاصل نمودند .

امروز سعی و تلاش دانشمندـ ان‌وهم مترجمین درین است که چگونه بتوا نند فوا صل میان انسان ها ی را که در نقاط مختلف جهان با فرهنگ و کلتور

مختلف و متنوع و لسان های

مختلف‌زند گی میکنند با هم ارتباط دهند و این ارتباط یکی از عمده ترین وظایف است که ترجمه میتوا ند آن را انجام دهد .

بقیه صفحه ۳۹

دازندان...

قاصد وارخطا شواو په لړ زیدلی غږیی‌تری بیا وپوښتل :

ـنشته دی دلته ؟ کوم بل زندان ته‌یی وړی که‌څنګه ؟ ووایه وروره ! چرته دی هغه ؟ او بندی لکه د دنیا ټول غمونه‌چی تری همدا اوس دشپول په شان راچاپیر شوی وی ژبه‌یی کلکه ودریده اوپه ډیر خواری یی ایله همدومره وویلی شول چی :

ـهغه ... نور هیڅ نشته دی .. دلته..، هیڅ !

ـنشته ؟ څه شو ؟ وژلی یی دی ؟! مړشوی دی !! څه پی شوی دی ؟؟

قاصد ډیره بیره‌لگیاو٠په یوه سایی‌پوښتنی پیل کړې وی ٠ زړه یی پوښتنی کولی٠ اشرف نه‌و٠

دغه بل بندی هم داشرف نږدی ملگری و٠ داشرف په بیلتون یی ډیری ورخی څکه نه‌وه کړی هغه خبرو چی اشرف دلته نشته ٠ قاصد ته‌به یی له‌دی پرته نور څه ویلی وای :

ـله ډیر و ورخو راهیسی رنځور پروت و اشرف ٠ هغه ... توان له ځایه د پورته‌کیدو هم نه لاره٠ هر خدمت یی کاوه ما .. خو منصبدار د زندان‌چی خبر شو، زه یی بند کړم دهغه له خدمته او نه یی پریښودم، د هغه کوټی ته ...

بندی داخلی قاصد ته داسی په سره سینه خبره پیل کړه لکه هر، هرڅه ویل چی‌غواړی دقاصد تلوسه وه ٠ دهغه داسی زړه وه چی بندی دی راته ټولی خبری په یوه جمله کی وکړی خود بندی پرله پسی خبرو هغه ته‌د بلی پوښتنی ځای پریښود :

ـزه چی د هغه کوټی‌ته‌له‌ورتگ نه بندشوم٠ سودامی وه ډیره په شومه دم دیوی شپی‌کی می ترغوږ شوڅه اوازاو ګنه گوڼه ٠ د دروازی په درزکی می‌وکتل بهرته اشرف خان یی ...

آ ! اشرف خان یی را بهر کړ له کوټی ٠څوـ کسونیولی و په گړه له زندانه یی وویست٠ما

ووهلی چیغی .. ټولو به زما کړیکی اوریدلی وی، خو هیچاهم ونه‌ښوراوه . غوږپوه شوم چی زما بندی دوست٠ اشرف :

بندی‌دا ټولی خبری په یوه ساو کړی ٠خو داروستی خبره چی‌یی‌کوله ژړغونی غوندی‌شو

اوچی د اشرف نوم یی واخیست یو څلی چپ شو٠ بیخی چپ ... قاصد د بندی په وروستی خبره ټکان وخوړ٠ په ځای کیناست٠ په‌زړه‌یی

غوټه راغله ٠ډیر وخت همداسی ناست و٠ بیا پاڅید٠ له کوټی ووت٠ راوړی پندیی راوسپړ وداو هرڅه یی په بند یانو وویشل٠ غوښتل

یی‌چی بیرته د (اشرف) کوټی ته ننوځی خویو پیردار دوره مخی ته ولاړو د هغه په ولویی لاس کیښود او ورته یی وویل :

ـ څه ،څه ! نوره دی لارو هه داخـای دی خوښ شو که څنگه ؟ مگرنه‌یی پوه چی دازندان دی زندان ٠ څه په مخه څه ٠

قاصد خپل څادر په دوه لاسی څنډواهه٠په خیر، څیریی دوروستی ځل دپاره هغی تودی کوټی ته وکتل ٠ په خپلو جیبو نوکی یی د اشرف شعرونه ولټول ٠ یو کاغذیی تری‌رابهر کړ٠ ورته څیر شو٠ ځای په ځای ودر یـد

سترگو له‌یی اوښکی راغلی ډیرو ځت همداسی ولاړ و خو یو حاضر باش هغه له لاسه‌و نیواو وییښکه ٠ قاصد یو واربیا کاغذته‌وکتل٠بیرته یی قات کړ٠ په جیب کی یی کیښود او خپله لاریی ونیوله. هغه به لاځوگامه وړاندی نه ـ وتللی چی بیا به یی شاته وکتل ٠لکه څوک‌چی تری پاتی شوی وی٠ داکار یی څو واری تکرار کړ٠ داسی په لاره روان ولکه همدا اوس چی له‌کومی لویی ناروغی راپورته شوی وی ٠دورـ وستی ځل له پاره یی زندان ته وکتل او بیا تری پنا شو ٠

خو ددی خونړی ماحول دتوروتنبواو لوړو برجونو له شانه یی داشرف خان د آواز په غوږکی کړنگیده :

په‌آواز یی غوږ لری د دوه بلبلو
په‌دکن دحال قصه هجری تو تا کا
پای

بقیه‌صفحه ۳۳

دسپورت..

مشکله وی. همدا وجه ده‌چی دسپورت دبشپړی داخلی آزادی د مسلی په برخه کی تثبیت او پرك والی را منځ ته کوی اوپه‌دی ډول سپورتی مفهوم ته د یوه محدود سیستم اصطلاح بخښی .

په هرحل هغه وخت چی موږ د سپورت داسی اړخونو ته پام واړو لکه په یوه ټاکلی اجتماعی محیط کی دسپورت سازمانی شکلونه دهغه استعمال او هدف نو د پاسنی درك نیمگړتیا را په گوته کوی په سوسیا لستی اوپانگه والو ټولنوکی د سپورتی سازمان یوه مقایسه بهٔپه دغه برخه کی داساسی اختلافونو د توضیح کولو د پاره کفایت‌وکړی له یوی خوا د پرگنیز سپورت هماهنگه وده وجود لری او د ټولنی د ټولو غړو دبدنی بشپړ تیا په منظور دبدنی په‌یوه پیاوړی دولتی سیستم باندی په لوړه سویه لوبی صورت نیسی . له‌بله‌طرفه موږ د اشخاصو یوه اړخیزه حرفه یی وده ونیو او سپورت ډیره لگولی وی .

موږ عقیده لروچی د ټولنیز نظام پراساس زیاتره وختونه پریوه تجارتی بنسټ باندی یولړ داسی مسالو د حل‌له پاره په زړه پوری اهمیت لری کوم چی په معاصره ټولنه کی یی د سپورت د رول په باب یو لړ علمی څر گندونی کړیدی . په تیره بیا نو موړی نظریات د فرداو بشریت له پاره دسپورت دانسان پالنی د ارزښت د هغه رول اوماهیت دپیچلو ستونزو د هوارو لو د پاره بشپړه بیه لری .

په دی وختونو کی پاسنی مسئلی تودی مباحثی ایجاد کړیدی .دغه مسئلی په ۱۹۷۲ کال په مونیخ او په ۱۹۷٦ کال په کوبیك کی د المپیك په علمی کانگرو همدا راز په ۱۹۷٤ کال‌په ماسکوکی د نړیوالی علمی کانگری په زیاتو راپور ونو اوویناوکی ماهوی بنه غوره کړه دنوموړی مسلی سره‌په زیاتو مضمونونو او مانوگرافونوکی تماس نیول شویدی .د هغو کسانو نظریات چی دسپور ته بشری ارزښت پیژنی او د هغو کسانو نظر یی چی د ته ارزښت ددوی‌د اساسی او ماهیت څخه توپیر لری په گوته شویدی .

باید وویل شی چی سپورتی فعالیت د انسان پر معنوی نړی ، د هغه پراحساساتو ایستیتکی وند ونو ،اخلاقو او د نړی لیدپر مفاهیمو باندی یوه مثبته اغیز ه ښندی

داهم په ثبته شویده چی سپورتی فعالیت یوه اتل واره او هستونکی جنبه لری. تل د نامعلومو څیزونو د میند لوپه خوا درومی. ددغه فعالیت د جریان او نتیجو د جاویدانی ارزښت په برخه کی د انسا ن استعدادونه او کلتوری ایډیالونه څرگندوی. سپورت هر چاته د خان بشپړولو، خان بیانوو لواو پر خان‌باندی‌داتکاکولو گټ شمیر فرصتونه برابروی. سپورت نورو انسانوته دخوشحالی ،انسانی ویاړ او دهغه دبی پایه امکاناتو د لیږدو لو ډیره ښه منبع‌ده .اوسنی سپورت نه یوازی په یوه هیواد کی بلکی‌په نړیواله پیمانه د افراد و ترمنځ د تماسونو په وده کی یومهم عامل گڼل کیږی.

بقیه‌صفحه ۲۳

چشم‌ها

تمام بدنش روی چهار چوب در بزمین خورده بطرف اتاق دویده وپایش به‌لگن گیرکرده با ودچار خونریزی شدیدی شده بود، وقتی من وارد شدم او درمیان خون خود غوطه میخورد وبیهوش بود ومن باشتابی جنون آمیز اورابه شفاخانه رساندم ، زندگی او مثل شمعی بود که‌به سرعت تحلیل میرفت‌وبه‌خاموشی نزدیك میشد ،آیا هنوز هم بمن می خندید ؟ اما بهر حال من دیگر هیچ شکایتی ندارم، چه کسی به‌ناله و شکایت من اهمیت میدهد ؟

لیلا همان دختر زیبا و بیگناهی که زندگی من‌بود، دنیای من‌بود و هستی من بود میان مرگ و زندگی دست و پا میزد ، داکتر مرا صدا کرد و گفت :

ـسقوط وحشتناکی بوده‌وخونریزی وجراحت داخلی او خیلی خطر ناك است.

من مثل دیوانه هابه اتاق او دویدم، روی تخت خواب افتاده بود واز درد به خود می پیچید ، با آنکه زبانم بند آمده بود شروع‌به حرف زدن کردم واودرحا لی که اشك میریخت وناله می‌کرد ، گفت :

ـآمدی ؟ من رفتنی هستم ، ایکاش می توانستم فقط یکبار ترا با چشمهایم ببینم .

احساس کردم که این آخرین آرزوی او حالت محاکمه مرا دارد ، آیا او از مرگ‌داکتر خیلی رنج برده بود و می خواست بااین جمله اندوه خود را از این حادثه نشان بدهد ؟

وقتی ساکت شد با صدای لرزانی گفتم :

ـلیلا ! دیدن من با چشمهای ظاهری مهم نیست ،آیا تو مرا بار ها با قلب بزرگ و بیگناه و روشن خودت ندیده یی ؟ من مطمئنم که‌در این دنیا تنها تو بودی که‌توانستی چهره حقیقی مرا همانطور که بود ببینی، باور کن‌این مردمی که چشم دارند نمی توانند همدیگر را ببینند، پس محبوب من ، آرا م باش ، توبه زودی خوب خواهی شد .

لیلا حرف های مرا گوش می کرد و ساکت بود، آخرین شعاع درخشان خورشید در افق مغرب ناپدید شده بود ولیلاشروع به گریستن بود، از شدت درد به خود می پیچپدم، راز مخوفی که در قلب خونینم‌بود وجودم رامتلاشی می‌کرد، بیش از آن نتوانستم آنجا بمانم .

مادر لیلا آمد و کودك را کنار او گذاشت، طفل معصوم شروع به گریه کرد، شاید روح اوهم ازتراژدی غم انگیزی‌که درشرف‌وقوع‌بود آگاه شده بود، مادر لیلا هم میگریست، دیگر چیزی نفهمیدم .

روح بیگناه لیلا به آرامی از بدنش پرواز کرد، بیاد ندارم چه کردم ،فقط میتوانستم بفهمم که‌یك قلب از حرکت ایستادو قلب خونین دیگری زخم عمیق و درمان ناپذیر ی برداشت واز درد و شکنجه ابدی لبریز شده.

خورشید کاملا غروب کرده و تاریکی همه جارا فرا گرفته بود .

مردمی‌که نمی توانستند توفان هراس‌انگیز ودردناکی راکه درزیر پرده زشتی نفرت آور من برقرار بود ببینند ومعنی عشق واقعی و آسمانی مرا درك کنند بمن‌می خندیدند و هنوز هم هر وقت مرا می بینند بمن می خندند،ولی من‌که دیگر همه چیز برایم‌یکسان و بی‌تفاوت است ،گاه از خودم میپرسم :

-راستی اگر منهم کوربودم‌داستان زندگانیم بچه مشکلی در می آمد ؟.

ـپایانـ

به‌مناسبت شصتمین سالگرد قرارداد دوستی بین افغانستان وشوروی

دو ستان گرا می ـ بیست وـ هشتم فبـر وری سا ل (۱۹۸۱)، مطابق به نهم حو ت ۱۳۵۹ اتحـادجما هیر شوروی و جمهو ری‌د مو- کرا تیك افغانستان شصتمین‌سالگردمعا هده دو ستی بیـن افغان ـ شوروی را تجلیل مینما یند .

بدین منا سبت رادیو مسکومسا ـ بقات رادیو یی را مد نظر گر فتـه ا ست که در آن همه شنو ند گان‌اهم از پیر وجوا ن ـ پسرا ن و دخترا ن میتو ا نند اشترا ك‌نمـا یند .

تحا یف گرا نبها و جوا یز بـه‌کسا نی داده میشود که بدو سوال ذیل جوا ب در ست بد هد .

سوال اول ـ کدام وا قعه مهم‌تاریخی در روسیه و افغا نستا ن سبب شد تا قرار داد دو ستـی (۱۹۲۱) افغان ـشوروی با مضـا رسد .

سوال دوم‌ـ قرار داد مذ کـوردر طول سا لهای اخیر چه رو لی را در انکشا ف روابط دو ستا نـه‌بین دو کشور بازی نمود ه است.

جـواب های خـود را می توانید تا بیست و هشتم فبر وری(۱۹۸۱) به‌یکی ازین دو آدرس ذیل‌ار سال‌دارید .

۱)مسکو رادیو ی‌نشرات‌خارجی‌ـشعبه افغا نستان .

۲)کابل‌ـ پست بکس نمبـــر(۸۳۲)

جالب ترین جوا ب شنو ند گان‌در پرو گرا مها ی رادیو مسکـو به نشر میر سد .

رادیو مسکو تا بیست و هشتـم‌فبروری (۱۹۸۱) انتظار جوا بها ی شما را دارد .

قسمت دوم

عصر مادوران پرواز زنان بسوی قلل سربلند آزادی وعدالت اجتماعیست



زنان صلح می‌خواهند

زنان ودخترانیکه‌پیوسته درراه آزادی خودو همنوعان خود شب‌و روزدر مبارزه بودند. زنان روشنفکر و دختران پاك نهاد پیوسته مبارزه خود را علیه استبداد دوران ادامه می دادند که‌سازمان دموکراتیك زنان افغانستان در پیشاپیش آنها قرار داشت. خشم زنان آزاده وپیکارجوی مابود که‌دژ استبدادی دوران را که بنایش از ظلم و بیعدالتی بود، به لرزه‌در آورد. صداهای آزادی، عدالت وترقی اجتماعی، رهایی زنان از قید ستم فیودالی در هر گوشه وکنارمملکت طنین انداز شد. سازمان دموکراتیك زنان افغانستان به مثابه مدافع صدیق آزادی تمام زنان کشور روز بروز به اعتبار ونفوذ خود در میان توده های‌وسیع مردم می‌افزود وبهترین نمایندگان زنان بلاکشیده افغانستان افتخار عضویت آن را کسب مینمودند. این سازمان تجلیگاه آرمانهای دیرینه تمام زنان افغانستان گشت ودیری نگذشت که حیثیت پیشآهنگی جنبش زنان را درافغانستان کسب نمود. بهترین نمایندگان راستین زنان ودختران قهرمان و آزاده افغانستان در صفوف آن‌پیوست. ویکجاباحزب دموکراتیك خلق افغانستان وسایر وطنپرستان بسوی ساختمان جامعهٔ فاقد طبقات وفارغ از استثمار فرد از فرد یکجا باحرکت تاریخ به پیش میرفت. سازمان دموکراتیك زنان افغانستان این سازمان فشرده تمام عناصر وطنپرست و محل تجمع صادقترین و هدفمندترین دختران وزنان کشور باوجود شرایط دشوار مبارزه توانست صفوف خویش‌را تحکیم بخشد و مبارزهٔ بی امان خوراعلیه‌امپریالیزم‌ارتجاع وفاشیزم صهیونیزم ونژادپرستی استعمار واستثمار، سازمان دهد. درشرایط رقت بار ستم واختناق تعهد نمودند که در اثر پیکار عادلانهٔ خود، برای رفاه تمام زحمتکشان کشور از قید ستم طبقاتی وستم‌فیودالی‌واستثمار بیرحمانهٔ طبقات استثمار گر پیکار نماید. صداهای اعتراض زنان و دختران قهرمان کشور هر روز بیش از پیش توجه مردم را به خودجلب مینمود وهزاران فرزند صدیق جامعهٔ مادر صفوف فشرده این سازمان جا میگرفت وبا تمام زنان کشور اعتراض خودرا بگوش‌ارتجاع داخلی وبین‌المللی میرسانید. این خواست زمان مابود که نیروهای اهریمن وابلیس ارتجاع که هزارها موانع گوناگون در سر راه‌وطن پرستان وزنان کشور ایجاد مینمودند باید ازمیان بروند وجای آنها را خدمتگاران واقعی مردم‌پرنماید وزنان درد کشیده افغانستان راه روشن آیندهٔ درخشان خود را پیدا نمودند وبسوی جاده های هموار وتابناك زندگی یکجا باتمام عناصروطنپرست در حرکت افتادند.

انقلاب ثور این خواست زمان‌ما وضرورت قانونمند تکامل جامعهٔ مابه اشتراك‌تمام عناصر وطنپرست ملی ومترقی به‌پیروزی رسید که با اولین دست آوردهای خود نقش سازمان دموکراتیك زنان‌افغانستان را روشن ساخت، وظایف و مسئولیت های اساسی رابرای به‌پیروزی رساندن کامل انقلاب وساختمان جامعهٔ بدون طبقات در برابر زنان روشنفکر کشور قرار داد. زنان که‌نیمی از نیروی اساسی جامعه مارا تشکیل میدهند، از قید ستم فیودالی رهایی یافتند وشخصیت‌زنان کشور در چوکات قانونی آن تثبیت گردید.

اکنون انقلاب ثور خصوصا مرحلهٔ نوین تکاملی آن ـ مرحلهٔ نجات انقلاب ومردم وظایف عمده وسنگین را بدوش زنان روشنفکر کشور سازمان دموکراتیك زنان افغانستان با وجود مشکلات عدیدهٔ که داشت توانست رسالت خودرا در تمام عرصه های مبارزه ادا نماید ونقش قاطع وارزنده داشته باشد. از جمله پیروزی های این سازمان میتوان تدویر اولین کنفرانس سرتاسری زنان کشور را با اشتراك تمام‌زنان جامعهٔ مانام برد. این واقعه تاریخی در کشور مابس مهم و ارزنده‌تلقی میگردد. چه زنان جامعهٔ ماخود سرنوشت‌خودرا بدست داشته ودرتامین آزادی های بیشتر زنان سهم خواهند گرفت.

دیگر زنان ودختران جامعهٔ ماازتنگناه محیط خانواده وزیر بارننگین بیسوادی بیرون آمده بسوی افق های روشن زندگی پرواز می نمایند زن این نیم موجود اجتماع ما که پرورش دهندهٔ نیم دیگر آن است، یکجا دوش بدوش مردان افغان به سوی آبادی و عمران مملکت عزیزما افغانستان خواهند شتافت. خواهران ومادران مادیگر بسوی ساختمان جامعهٔ خوشبخت ومرفع و عاری از تناقضات اجتماعی ـ به سوی جامعهٔ فاقد بهره کشی‌انسان از انسان به پیش میروند.

جواب به نامه های شما

پست

سلام خوانندۀ عزیز

با سلامتی خوانندگان و همکاران عزیز مجله ژوندون می پردازیم به جواب نامه ها

دوست عزیز ظاهر نادمیان از انستیتوت هواشناسی

سلام صمیمانه و دوستانۀ ما را هم بپذیرید . از محبت و مهربانی تان تشکر . شعر ارسالی خویش را در یکی از شماره های آینده خواهید خواند .همکاری شما همکار عزیز را خواهانیم موفق باشید .

دوست عزیز محمد طاهر افضل زاده محصل دار المعلمین کابل .

سلام همکار عزیز . علاقمندیم که به این همکاری بپردازید پاسخ نامه یی شما را به متصدی صفحه سرگرمیها و مسابقات سپردیم سراغش را از آن صفحه بگیرید . خدا حافظ

دوست عزیز محمد سلیم متین فارغ التحصیل لیسه عمر شهید

با سلام ،نامه یی شما رسید.در آینده توجه داریدکه در طرح جدول متقاطع دقت بخرچ دهید ودیگر اینکه از جدول طرح شده، پر شدۀ آنرا برای مجله بفرستید تا درست و نادرست آن بسهولت ارزیابی شود وگرنه وقت بسیار در اختیار نیست که نخست متصدی صفحه آنرا حل کند و بعد خوانندگان ... موفق باشید .

دوست عزیز قدسیه واحدی از کارته پروان

سلام دوست ارجمند . پاسخ به صفحه سرگرمیها و مسابقات را گرفتیم و آنرا به متصدی‌صفحه اش حوالت کردیم تا ببینیم چه خواهد شد. همکاری شما رامی خواهیم .کامروا و خوشبخت باشید .

دوست عزیز نجیبه واحدی از کارته پروان

بپذیرید سلام ما را دوست عزیز . جواب به سوالات‌صفحه سرگرمیها و مسابقات را دریافتیم و آنرا به متصدی آن‌سپردیم که ترتیب اثر بدهد .منتظر همکاری شما هستیم ، کامیاب باشید .

دوست عزیز نظیفه واحدی فارغ التحصیل لیسه عایشه‌درانی

سلام علیکم ، همکاری شما را پذیرا هستیم . پاسخ به سوالات صفحه سرگرمیها و مسابقات را به گردانندۀ آن سپردیم که پاسخ هارا ارزیابی کندو صحیح و درست آنرا یکسو کند سعادتمند باشید .

دوست عزیز رحمت الله‌غیرت متعلم‌مکتب اسلام قلعه پلخمری

سلام و پرسان داریم . دو شعر از شما دریافتیم ، یکی سروده طبع شما و دیگر به‌انتخاب ذوق شما بخوانید شعر انتخابی خویش را :

تاج سر جمله هنر هاست علم
قفل کشای همه درهاست علم
در طلب علم کمر چیست کن

دست زاشغال دگر سست کن
با تو بس از علم چه گویم‌سخن
علم چو آید بتو گوید چه کن

علم کثیر آمد و عمرت قصیر
آنچه ضروریست به‌آن شغل‌گیر

واینهم توتۀ از احساس‌شما:
روانم شاد و خاطر بود مسرور

ز شراب زندگانی سر مست
دیوانه منم بشنو

پیروزی شما را خواهانیم ، خدا حافظ ..

دوست عزیز هادی آتش

چکیدۀ احساس شما بنام ((چشم)) به اداره رسید ، ولی درست نفهمیدیم که این همه‌حرف وسخن بر چشم کیست؟ چشمان معشوق چارده ساله را ((فسونگر وشرر خیز)) دیده اید یا چشمان جستجوگر خویش‌را که محبوب چارده ساله راکشف کرده است ؟ .. و بالاخره همه احساس و عواطف را به‌چشم بستن ، و آنگاه مایوسانه احساس شکست کردن ، و چشم را بر حال زار خویش شاهد گرفتن ، آدم را به خنده می اندازد که مفتون یك‌نظر شوید.
نمونه یی از کار ادبی شما :

... توای چشم ــ که با یک نگاهت ــ همه ــ خوشیها وسعادت ها را ــ همیشه در پهلوی تو می بینم ــ تو بودی که به ــهنگام نگریستن ــ همه چیز را در تو ــ به مثل گنجینۀ خوشبختی دیدم ــ توای چشم ــ که همه حواس و تمایلاتم را ــ بسته به تو میدانم ــ با اولین نگاه تو خودرا ــ همچو بیچاره در قید تو می بینم ــ تو ای‌چشم ...

دوستان عزیز خالده عالمی وسیده عالمی از لیسۀ جهان ملکۀ غزنی

جدول متقاطع شما را گرفتیم و آنرا سپردیم به متصدی صفحه مسابقات و سرگرمیها که از نظر بگذراند و برای چاپ آماده سازد پیروزی شما را آرزومی کنیم .

دوست عزیز پرتو نادری

همکار عزیز و خوب ما چنین مینگارد :

((به تمام کار کنان ارجمند مجله و زین ژوندون سلام می فرستم ، سلام های گرم به گرمی انفجار هسته سنگین یورانیم ، البته یورانیمی که آرزو میکنم تا انفجارش از انتشار ذرات کشنده رادیو اکتیو عاری باشد.

شاید دردل ها بگویید که برادر ما را ازین سلام خطرناك تیر . امامن خواستم که سلامم از داغ ترین ، و آتشین ترین سلام های باشد که برایتان می رسد .تا در حرارت آن لحظه ای هم که شده باشد درد تو انفرسا و جانگدای شلاق باد های سرد کابل را ازیاد ببرید .

حتما که هوا سرد است گراف قیمت چوب هم شاید به آخرین نقطۀ مگزمیم خود رسیده باشد .

برادر ، انرژی حاصله ازین انفجار انرژی صلح است که قلب زندگی را گرم می سازد و آن رابه انفجار بم اتومی در هیروشیما مقایسه نفرمائید .

خوب ازین شوخی های کم مزه که بگذرم من درماه میزان که‌به کابل آمده بودم سری هم به ادارۀ مجلۀ ژوندون زدم . خواستم تا همان رابطۀ ضعیفی که میان من و شما چون رابطه ضعیف هایدروجن که میان مالیکول های الکول و یاما لیکول های آب وجود دارد اندکی تقویه کرده باشم و با دوستان یا این آشنایان ناشناس از نزدیک آشنا شوم اما فقط دوستان محترم زمان نیکرای و حیاتی صاحب را با چند نفر از همکاران دگر مجله دیدم .

حیاتی چیزهای راکه جواب‌نویس محترم در مورد شعر (بدرود) که آنجا تغییر نام داده بود و (سر نوشت) شده بود برایم دریکی از شماره های ژوندون نشان داد .
اعتراضات خالی از دلچسپی نبود .

اینکه چرا کسی را در نهایت شب گذاشته ام و خودم تنها به سوی افق های روشن رفته ام وگویا کار بدی کرده ام و جواب نویس محترم هم درین قسمت از من‌جواب خواسته بودند مختصرا باید به عرض برسانم که :

تمام پدیده های زنده یکسان عاشق نور نیستند . نباتی در سایه های تاریك و نمناك می خزد وزندگی رادر آن ظلمت ادامه میدهد و با آن عاد ت‌میکند و تمایل هم به قد افرازی به سوی نور ندارد باید او تا آن درخت تناور بلندی که خورشید را دوست دارد و بی او زنده مانده نمی تواند و عاشقانه به سوی او شاخه هایشس را چون دست های پیروز مند یك قهرمان بلند می سازد دارای تفاوت های فطری باشد .

نباید این را ملامت کرد که چرا با گیاه (سایه دوست) نمی سازد و در آن فضای ظلمانی نمناك به زندگی ادامه نمیدهد ، و آن سیاهی را با آن مو جودات عادت کرده به‌آن رها ی سازد و فاصله میگیرد . و به سوی آفتاب قد بر می افرازد .

خفاش ها عاشق شب اند وفضای تاریك برایشان جولان گا هیست مصوون و آرام تا محیطی که در آن اشعه خورشید می تابد .

بکتریا ها در عمق او قیانوس‌ها دور از نگاه روشن خورشید زندگی می نمایند و نور را باور ندارند .

انسان های هم در هاله های از پندار های واهی گیر می مانند و انسان های هم چون کرم های پیله در غوزه های تنگ و تاریك تعصب

این همه عظمت زندگی را حبس می سازند که نه تنها گاهی هم درفکر گسستن آن حصار های تاریك نمی افتند و دست و پایی نمی زنند بلکه در تلاش دفاع و حفاظت آن نیزمی برایند .

انسانی که در سنگر شب می ایستد و از ظلمت پا سداری می‌کند بگذار که در تنهایی و تجرد ننگین خودآخرین نفس‌های زندگی اش را که‌روبه خاموشی میرود بشمردازاو باید فاصله گرفت و در سنگر آفتاب و روشنی ایستاد و با فطرت سرکشی و آزاد باشب و سیاهی‌به مبارزه بر خاست .

شاید بگوئید که توهم یکوقت در عمق سیاهی و شب اسیربوده‌ای این گفته ممکن درست باشد ولی‌حالا از آفتاب الهام میگیرم .

ضرور ندانستم که با طرح هر مصرع شعر ((سر نوشت)) ازکلمه کلمه آن بدفاع بر خیزم اولا چندان ضرور نبود و ثانیا شاید نواقص هم داشته باشد اما گاهی بر داشت ها تفاوت می کند تا حقیقت نهفته دریك واقعیت .

این نامه را در هر دو روی ورق نوشتم چون چیزی نیست که جهت نشر فرستاده باشم حتما که ازین اشتباه میگذرید اما ضم نامه قطعه (شعرك) دگری را بنام (طلوع) که خدا کند تابه آنجامیرسد (چاشت) نشود جهت نشر فر ستادم حتما که شایستگی نشر را نداشت در آنصورت این طلوع تا بستانی درکام غروب زمستانی باطله دانی خواهد افتید وخدا اورا ازین عذاب الیم نجا ت‌بدهد . با عرض حرمت .

پیروز و موفق باشید

جواب نویس :

به‌پاسخ دوست‌عزیز وشاعرنوپرداز عر ض شود که ا نسا ن این زمانه به دو گو نه اند : ((آنها که برا ی ادا مه ا سا ر ت و بر د گی دسته یی‌دیگر سلاح میسا ز ند و آنها که سلاح بر سر و جا ن‌شان آز ما یش میشود))

.. حسا ب و کار شا عر ا مروز از دو ستان سیا هی وسیاه پیشگان که هما نا د سته او ل با شد جد ا ست و نمیشود برا ی لحظه یی با ا یشا ن پیما ن همکا ر ی بست .

شا عر ا مروز واند یشمند متعهد وملتز م ((به و یژهٔ شا عر و نو یسند ه جها ن غارت شد ه)) در صف اکثر یت بی چیز و گرسنه می ایستد وبا اقلیت ستمگرو ستم گستر به‌جنگ می پر دازد . نه اینکه به بیا ن د یگرد م ا ز ظلمت و تاریکی بز ند و فی المثل بگو ید که همه جا ندا را ن به یکسان از نور لذت نمی بر ند نبا تی به تاریکی خو ش ا ست و گیا هی به رو شنا یی .

آیا از مردما ن ستمد یده جهان سوم کسی رامی یابید که هوادار تاریکی با شد سخن ما با ا نسا ن رنجکشیده و در ما نده ا ست وشما شا عر گر امی ، در آن شعر مورد بحث ، خوا نند ه ا صلی‌شعر خود را تنها و یگا نه گذ ا شته اید و خود به سوی موج‌نورشتافته اید . در قسمتی از شعر تان میگو یید ((ای مانده در نها یت شب ها ی بی امید آن آشیا نه نیست د گر جا یگا ه من)) و به اینگو نه ، آن آشیا نه ، قبلا جا یگا ه شما بود و لی حا ل نیست ، و دیگرا ن که آنجا ما نده اند ، بما نند و بپو سند و د یگر هیچ .. واینهم شد شعر گفتن ...

ا گر شا عر و نو یسند ه ا مروز ، اکثر یت گر سنه و نا توا ن را که سا نها و قر ن ها ا صحا ب ظلمت و تاریکی به بیغو له ها ی‌بی دا نشی و سیا هی در افگند ه اند، به سوی آفتا ب و رو شنا یی هدا یت نکند و با ایشا ن مشتر کا با پلید ی نه جنگند و سیا هی را نز دا یند ، شعر ش به لقا یش نمی ارزد .

فر ض بگیر یید شا عر ی درسر زمین افر یقای جنو بی با د یگر سا کنا ن آنجا می زید و نظا م حکو متی آند یار ، نظا م ستمگری است و خلق و خلا یق در عذاب بسر می بر ند و هر چه بینی جز سیا هی نبینی . بی عدا لتی ،نادر-ستی ، حق تلفی ، شکنجهٔانسان، و استثمار انسا ن ...

حا ل شا عر چه کاری انجا م دهد . تکت طیا ره بگیرد به‌عرو -س شهر ها (منظور پاریس نیست)

سفرکندیادرکنار مردم‌خویش، خلق وخلا یق را آگاهی د هد . انتخاب با شما ست . کدام یك .

دو ست عزیز و همکا ر جد ید احمد صفر عمر گند هاری

بعد از سلام ، همکاری مد او م شما را آرزو مند یم . و تقا ضا میرود که هر شما ره را به مو قع وزمان آ ن بخوا نید نه اینکه‌بیست شماره‌ژو ندون را به چند روز .

و قصه باز بر سر هنر مندا ن است که آ ن یکی درست میگو ید و آن د یگر ي غلط میفر ما ید .

گذ شته از اینها ، خدمت تا ن عرض شود که اندرین باب بسیار نو شتند و پا سخ گفتیم و لی سخن بدا ن مهر و نشا ن هست‌که بود . چاره چیست ؟ این اعترا ض ها را بیك منبع با صلا حیت وا-گذار میشو یم که در ا مور هنر ی و اد بی ، گفتار وقضاوت شا ن کر دا ر را بار بیا ورد وو ا قعیت هارا بر ملا سازد فی المثل در القا ب هنر مندا ن تجدید نظر گردد و معیا ر ها ی هنری درنظرگر فته شود و آنگا ه لقب استا دی بیك آواز خوا ن یا هنر مند تیا تر اعطا گر دد ... از اینرو در ا ین زمینه که مهو ش در باب ناشناس

چه گفته ا ست و ظا هر هویدا دیده ندا رد که شهر ت احمد ظاهر را ببیند و قبو ل کند ، میما نند برا ی بعد ، تا ا تحاد یه هنرمندان در آ ن مورد غور و تا مل بکنند

با این عذر از سوا ل و جوا ب‌شما با هنر مندا ن صر ف نظر میکنیم.

به پا سخگو ی نا مه ها که این کمتر ین شما با شد ، انتقا دا تی

دا شتید که با جبین گشا ده به پاسخ می نشینیم و شکررنجی حاصله را بر طر ف می کنیم. اگر به پا سخ مطا لب فر ستا د ه دو-

ستا ن با شو خی و طنز میپردازیم، هدفی جز شوخی دو ستانه ، چیز دیگری نیست و از سوی حقا یق را از چند سو،و چند جهت د ید ن

کار د یگری نیست . و همینگو نه آ ن اصطلا ح صو فیانه که بکار برده شد ه ا ست به معنا ي تو جه

نکرد ن ز یاد به ماد یا ت وظواهر است که آد م را از معنو یا ت به

دور می دا رد و معنا ی بد دیگری ازآن مستفاد نمی شود، مگر آنکه اصطلاح را جدا جدا بخوا نید و

تعبیر ها ی مختلف بر آ ن ببندید.

اگر آن همکار را متلفت به‌کلی گو یی ا ش کر ده ام ، هد ف جز

شنا خت حقا یق نیست و در ا ین میا نه کار با شا عر ا ست که چه می سرا ید و چه می گو ید ا گر

شا عر فرزند زما ن خو د ا ست ،نیاز جا معه را می بیند و آنگاه

شعر میگو ید نه اینکه تنها ا سیر

غرا یز کور گر دد و ا زمحبو ب سمین تن بگو ید .عجب!!همینگونه می خواهید یا چیز د یگر .

و یکبار د یگر تقا ضا میکنیم‌که همکا ری خو یش را با مجلهٔژوندون یا بهتر بگو یم با مجله

خود تا ن گستر ش بد هید و با ار سا ل مطا لب خوا ند نی‌و

انتقا دا ت و پیشنها دا ت سا زنده ما را یاری کنید .

والسلام



دانشمندانی‌که درسیمینار علمی دوصدومین‌سال وفات میا فقیرالله اشتراك كرده بودندعکس یادگاری گرفتند .

دوصدمین‌سال..

جواب میدهد :

– به‌صورت یقین‌من‌مقاله تحقیقی وپرمحتوای رادر زبان های‌رایج‌شوروی‌پیرامون میافقیرالله وسیمینار دو صدمین سال وفات وی به‌نشر خواهم رساند از او میپرسم که نظرش درباره شیوه تحقیق در سیمیناری که او در آن‌شرکت دارد، چیست ؟ جواب میدهد :

–کار سیمینارازنظر من دارای ارزش فوق العاده است و دانشمندان شمادر کارهای خود خیلی دقیق و جدی میباشند•

دیگر سوال این است که :

– ازدانشمندان افغان شرکت‌کننده دراین سیمینار باچه کسانی آشنایی قبلی دارد؟

میگوید :

–بیشتر دانشمندان محقق افغانی راازپیش می شناسد. نظرش رادربارهٔ فرهنگ وادبیات قدیم افغانستان جویا میگردم و میپرسم که در این مورد چه مطالعاتی دارد ؟

کوتاه وفشرده جواب میدهد :

– فرهنگ کشورشما فرهنگی است‌پرغناو بارور ودارای سوابق روشن وافتخار آمیزکه متاسفانه در باره به شناخت آوردن آن خیلی کم کار شده‌واین‌وظیفه‌اکادمیسین های‌شماست که‌برنامه های منظم وسودمند برای بسط و گسترش کار های تحقیقی علمی وادبی خود فراهم آورند •

به ارتباط سخنان وی از او میپرسم :

–باتوجه به اینکه اکثر کشور های آسیای میانه ودرمجموع کشور های شرقی باهم‌وجوه اشتراك فراوان فرهنگی دارند به نظر او چه وجوهی مشترك میان فرهنگ کشور های‌آسیای میانه شوروی با افغانستان وجود دارد ؟

پاسخ میدهد :

–این وجوه آنقدر فراوان و زیاد است که بر شمردن همه‌آن مشکل‌به‌نظر میاید •میتوان گفت رسومات، عنعنه ها وفرهنگ مشترك و خاصتا رویداد های سیاسی واجتماعی مشابه هم دراین کشور ها ادب وهنر آنان رابه‌گونه‌ی جداناپذیر باهم آمیخته ساخته‌است امادراین میان افغانستان همیشه نقش صادر کننده را داشته است •

از این خانم دانشمند که تاکنون سه بار دیگر هم به کشور ماسفر کرده ودر کار های علمی دیگر شرکت داشته است خدا حافظی میکنم وبه سراغ (عمر زاق زاهدف) میروم که دومین مهمان از کشور شوروی است ودر سیمینار میافقیر الله شرکت دارد •

زاهدف که دکتور علوم فلولوژی موسسه شرق شناسی اکادمی ازبکستان شوروی‌است دراین مورد که پیش از شرکت دراین سیمینار در چه محدوده یی میافقیر الله جلال آبادی را میشناخته وکدام یك از آثار وی را مطالعه کرده بوده است ، میگوید :

–من درباره فرهنگ شرق آسیای میانه مطالعاتی کافی داشتیم امامتاسفانه درآثاری که‌از این کشور هادر اکادمی های خارجی‌وجود دارد کمتر در باره میافقیرالله بحثی به‌میان آمده است واین به خاطر آنست که دانشمندان افغانی یادر باره این شخصیت مطالعه کافی نکردند ویا آثار خودرا در باره وی به چاپ نرسانیدندکه‌خویش بختانه جمهوری‌دموکراتیك افغانستان به این نقیصه عطف توجه‌کرد وبا دایر شدن سیمینار دو صدمین سال وفات این‌دانشمند نه‌تنها برای عالمان‌کشور خودشما بلکه برای محققان خارجی هم زمینه شناخت یکی ازبزرگترین متصوفان قرن هجده میلادی فراهم آمد که امیدوارم درآینده از گونه این تحقیقات بیشتر صورت گیرد و دانشمندان شوروی هم بادوستان افغانی خوددر روشن ساختن باب های فرهنگ و هنر سهم ارزنده گیرند •

از او میپرسم :

از متصوفین افغانستان با کدام شخصیت ها بیشتر آشنایی دارد ؟

جواب میدهد :

–در مجموع تصوف شناسی بخشی ازرشته علمی مرا تشکیل میدهد ودکتورای خودرا هم به خاطر نگارش رساله یی پیرامون آثار کاظم خان شیدا گرفته ام که از معاصرین میافقیرالله جلال آبادی‌است وآثارش‌متاثرازتصوف نقشبندی هم چنین بامتصوفان دیگر از مانند خواجه عبدالله انصاری ، وشاگردانش،حمید ماشوخیل پیر محمد کاکړ وعده دیگر آشنایی کامل دارم •

دیگر سوال این است :

– شماعقایدتصوفی میافقیرالله را بامطالعهٔ بامتصوفان پیش ازوی ویا هم‌دوره وی‌چگونه ارزیابی می‌کنید ؟

–دراین زمینه بسیار باید کار شود که متاسفانه تاکنون نشده است میافقیرالله یکی از پیروان طریقه نقشبندی است که اساس

طالب آوازه گمنام...

سالی برای صفا فراهم بود واو چندی درخانه نزد خلیفه میر پاد شاه وبعدا نزد مولوی عبدالکریم که ازعلمای دینی بودبه شاگردی پرداخت وبعدازمراحل فوق‌شامل کورس تخصص تلگراف وزارت مخابرات شدمدتی نیزدرمکتب عصری خان آباد درس خواند واین مصادف بازمانی بود که پدرش به حیث نایب الحکومه تطغن وبدخشان ایفای خدمت میکرد، دربازگشت به کابل چندی در مکتب حبیبیه بودو بعد در شمار بیست نفری قرار گرفت که برای آموزش تخصص رشته تلگرام عازم کراچی‌شدند صفادر همین دوره از تحصیل خوش موفق شد که زبانهای انگلیسی ، اردو ، عربی و... است .

که برایش مجالی برای‌کارهای علمی‌نمیگذاشت کارهای زیادی در زمینه های علمی دارد که هریك در جای خود ارزشی دارد ، نگرشی به ...ست آثار او گواه خوبی بـرای ایـن ادعا است :

۱ــمختصر منطق که در آن از منطق قدیــم وجدید بحث شده این رساله به چاپ رسیده است .

۲ــ (نوای کهسار) مجموعه شعر کـه از (پیام مشرق) دکتور اقبال استقبال شده‌است.

۳ــ رساله گل مزار اثر طبع نشده وی که به‌مرحوم قاری عبدالله ملك الشعرا اهـداء



مرحوم استاد صفا تا آخر عمر از کارهای زندگی اش دست نکشید .

فرانسوی رانیز فرا گیرد .

در جوانی به خاطر آشتی ناپذیری‌اش با جریان های‌سیاسی‌روزبه زندان رفت وتقریبا درمرز پیری دوباره آزاد شد ، مدت چهارده سال زندانی بودن درسلول های تنگ وتاریك در چار دیواری که انسانیت رادر خود کشته بود هر گز نتوانست‌روح‌سر کش وعاصی‌اورا آرام سازد واز او مردی اهل سازش بسازد همانطور که احراز مقام های مهم دولتی هم هرگز تغیرش ندادوفریفته‌اش‌نساخت وهرچند کوشید ند که از او شاعری درباری بسازند ومدحیه پرداز ممکن نشد واین شاعر گرانقدر تا اخیر عمر همان ماند که بود .

صفا شعری سلیس وروان دارد وبا آنکه کمتر اتفاق افتاده است که وزن در سروده های او سستی گیرد محتوی هر گز قربانی خرم نمیگردد ، او درشعر خودعاشق طبیعت وبی دردها ورنـج های مردمی دریك دید انتقادی اصلاحی ، گاه شعرش پند گونــه میگردد .

صفا باآنکه سال های مدیدی درزندان ماند وبعدازآزادی هم عهده دار مشاغلی مهم‌بود

۴ــدیوان‌اشعار(طبع نشده .

۵ــ مثنوی بستان الشان که بخشی از آن در هفتگی نامه ژوندون سال ۱۳۳۰ نشر شده است .

۶ــ ساقی نامه درهشتصد بیست ــ که‌هنوز طبع نشده است.

۷ــ فصل چهارم تاریخ افغانستان طبع‌شده. ونشریات شامل مشاعره وغیره.

۸ــ ترجمه کتاب ((تربیه)) از پرونیکر جان اید مز که برای ریاست دارالتالیف وزارت تعلیم وتربیه ترجمه شده ولی به طبع نرسیده است .

۹ــ ترجمه مقالاتی‌چندازکتاب (حکومت‌خوب) از انگلیسی برای وزارت تعلیم وتربیه و هــم چنین ترجمه مقالات نقد هنر وادب که درنشریه های کشور طبع شده است استاد صفا درسال های آخر زندگی به بیدل شناسی و نقد شعر علاقه وافرنشان میداد وگویا در نظر داشت رساله یی دراین زمینه تدوین کند و نقدی تحلیلی بر آثار فلسفی وتصوفی بیدل بنگرد که مرگ مجالش ندادو‌یادداشت های استاد نا تکمیل باقی ماند .

بانشر نمونه یی از شعر استاد صفا ایــن مقال را خاتمه‌میدهیم‌وروانش راشاد میخواهیم

بلبل گرفتار

باز بوی چمن آید به دماغ ای صیاد
سبزه تازه دمیده است به راغ ای صیاد
شسته شبنم رخ صد برگ به باغ ای صیاد
لاله بگرفته به کف بازایاغ ای صیاد
من ویك مشت پروکنج قفس تاکی وچند؟
ناله از درد به این نیم نفس تاکی‌وچند؟
همنوا یان به چمن بال گشایند همه
به هوا داری گل نغمه سرایند همه
مست از بوی سمن سر به هوا یندهمه
زنده از نغمه جا نبخش صبایند همه
من افسرده به قید ستم‌افتاده اسیر
بسکه جان بی تب وتاب است از آن هم شده سیر
ای‌خدااز چه‌دل شوق شعارم دادی ؟
طبع سر شار ولب نغمه شمارم دادی ؟
با گل ولاله ونسرین سرو کارم دادی؟
آشیانی به چمن فصل بهارم دادی ؟
که فلك باز چنین آتش بیداد افرو خت
مشت خاشاك مرا شعله زدو پاك بسوخت
دی صبا مژده گل از چمن آورده چرا؟
فرور دین بوی گل یاسمن آورد چرا؟
خبر تازه نسیم از دمن آورد چرا ؟
باز باید خبر خوش به من آورد چرا؟
که مرا رشتهٔ بیداد وستم بربسته است
به قفس کرده مرابخت بدودربسته است
سرو گویند به گلزار قدا فراخته است
نوبت مستی وکوکو زدن فاخته است
سایه بر آب روان نارون انداخته است
آشیان ، سار خوش الحان به برش ساخته است

آه، گل! بلبل خوشگوی تو افتاده به بند
ورنه شاخ توبه باغ از همه می‌ساخت بلند
گل نورسته، به‌باغ‌است همان‌جلوه فروش
عندلیب‌است وهمان‌نغمه‌که می زدره هوش
آبشار است و همان ناله و فریاد و خروش
موج آب است‌و همان لغزش‌وبی تابی‌وجوش
من ماتم زده از نغمه ندارم اثری
نتوانم که‌به هم بر زنم از شوق پری
آهو آزاد و به کهسار خرامان یارب
کبك در دشت گهی، گاه‌به دامان .یارب
گه‌و دشت ودمن وراغ‌گل افشان ،یارب
هر طرف صحنه گلگشت به سامان ، یارب
درگرفتم من گلباز، به قید بیداد
یارب آهم بزند شعله به جان صیاد
مردمان ! چند گذشتن به تغافل زبر م ؟
من همان بلبل گوینده خوش بال وپرم
که شما را همه حظ بود زآواز ترم
گرتوا نید به رخ باز نما یید در م
رحمت آرید درین دم که گرفتارم من
بسته حیله صیاد دل آزارم من
آه،یارب غم‌بی مهر ی دورانم سوخت
دردبی دردی ابنای زمان جانم سوخت
حسرت زود فراموشی انسانم سوخت
قدر نشناسی یاران گلستانم سوخت
نه یکی از قفسم آید و آزاد کند
نه یکی‌فصل گل از ناله من یاد کند
همنوایان چمن ، عشرت گل مفت شما
پربهم برزده از شوق ، بر آرید صدا
برسانید هلا ، غلغل مستی به سما
هان بگیرید کنون در بر گلبن ماوا
که مرا خاطر محزون زطرب مهجور است
فکرت عیش و صفا زین دل پر غم دوراست

دوصدمین سال

خودرا از بخارا گرفته و خاستگاه آن‌عاشقان بخارا شمرده میشود نام موسس طـــریقه نقشبندی ، نقشبند است که در قرن چهارم میلادی میزیست ودر اندك مدت تمام کشور های شرقی زیر تاثیر تصوف او رفت .

این طریقه اختلاف هایی چند باطرق دیگر فلسفه وتصوف دارد که در این کوتاه مدت مجال بحث روی‌آن‌نیست واز سوی دیگر تحقق کافی هم در این مورد صورت نگرفته وکاری است‌که باید بعداز این به آن توجه گردد. ازاو میخواهم که‌خصوصیت‌های‌تصوف طریقه‌نقشبندی را به صورت فشرده بیان کند :

جواب میدهد :

ــنقشبندی‌درواقــع یکی از مهم ترین‌شاخه های تصوف شرق به شمار میاید که بیشتر‌به وحدت وجود اتکا میکند .

تعلیمات این طــریقه در مجموع سی بخش میرسد که‌ما برای فشرده ساختن آن‌را درچهار مورد خلاصه مسازیم .

۱ــ خلوت در انجمن .
۲ــ سفر در وطن .
۳ــنظر در قدم .
۴ــ خوش در دم

که این معنی آن این طورخلاصه میگرددکه انسان لحظات زندگی را گرامی می‌شمارد واز آن کسب لذت کند واین لذت جویی را همگانی سازد ، یعنی به گونه یی بزید که هم خودش شاد باشد وهم‌دیگران‌وایام عمر وزندگی به‌غم وغصه نگذرد که دراین زمینه من در شماره‌های ۱۲ و ۱۳ دلو روز نامه هیواد مقاله مفصلی زیر عنوان : ((تصوف او کاظم خان شیدا و نقشبندی دپلوشعر) مقاله‌یی نوشته ام‌که‌برای کسانی که طالب معلومات بیشتر دراین زمینه میباشند مطالعه آن مفید است

از استاد زاهدف خدا حافظی میکنم تابه سراغ چندتن از دانشمندان‌افغان بروم وباآنان صحبتی داشته باشم

مدیر مسوول : راحله راسخ‌خرمی
معاون : محمد زمان نیکرای
آمر چاپ : علی محمد عثمان‌زاده
آدرس : انصاری وات‌ـ‌جوارریاست مطابع دولتی ــ کابل
تیلفون مدیر مسوول : ۲۶۸۴۹
تیلفون ارتباطی دفتر : ۲۱
تیلفون توزیع وشکایات ۲۶۸۵۹

دولتی مطبعه


ژوندون
برای شما تقدیم می کند


د سیف الدین لودین کتابتون
کتاب پر لیسې شمیره


لباسهای
زمستانی





